

از گروه اشارات کیهان

نیشن



تاهفته آینده این سؤال بر سر زبان همه است : کدامیک از اینها لقب پ

نیشن
پیمان اولین آپلی سات ایران
هدیه بزرگ‌بده زن روز
به خبرنگاری ایوان

مدل دربند - مدل میتے را

کفشهای تابستانی **کفشهای میتے** برای خانمها



مدل دربند
شماره ۴۵۱
قیمت ۳۲۰ ریال



مدل میتے
شماره ۴۹۴
قیمت ۲۴۰ ریال

مدل میتے
شماره ۶۸۹
قیمت ۲۸۰ ریال

کاغذ دیواری

دسوتو

DeSoto WALLPAPER

دسوتو معروف‌فترین
کاغذ دیواری
در سراسر جهان

سایپروفسن

خیابان قدیم شمیران
تلفن ۷۵۵۱۱۱ ۷۵۵۰۰۰

نماینده اختصاری
دیاران

این ضبط صوت جدید را حتماً بینید سونی



CF-200

در اتومیل با باطری اتومیل کار میکند

با تمام مزایایی که ضبط صوت کاست ۲۰۰ - CF سونی دارد قیمتش ارزان است ولی اگر پول بیشتری میخواهید خرج کنید میتوانید ضبط صوت‌های CF-500 ، CF-300 - ۳۰۰ چهارچهار تری انتخاب کنید مثلاً ضبط صوت‌های کاست CF-620 ، CF-610 را با رادیو ضبط صوت‌های بی نظری کاست استریو فونیک خلاصه هر انتظاری که از یک ضبط صوت خوب دارید یکی از مدل‌های سونی آنرا همراه با مزایای بیشتری تقدیم ممکن.

SONY®

یعنی کمال در ضبط صوت

ضبط صوت CF-200 کاست سونی مجهز به رادیو است - یک رادیوی قوی

با صدائي بسيار صاف ورسا با دو موج متوسط و FM

با تمام مزایایی که ضبط صوت کاست CF-200 سونوی دارد قیمتش ارزان است ولی اگر پول بیشتری میخواهید خروج کنید میتوانید ضبط صوت‌های مجهز‌تری انتخاب کنید مثلاً ضبط صوت‌های کاست 300 - CF-500 ، CF-620 ، CF-610 ، CF-620 را با شما نمودار

حالا فرض کنیم میخواهید هم برای دیو گوش دهید و هم صدار اضبط کنید. باز آنرا همراه با مامایی بسته باشید.

حالا فرض کنیم میخواهید هم برای دیوگوش دهید و هم صدار اضبط کنید. باز هم مطابقه می‌شود. فرق این است که در مورد CF-200 سونی، هم

میتوانید برای دیو گوش کنید هم صدا را ضبط نمائید
ضبط صوت 200-CF سونی در پیک نیک با پاتری - در منزل با برق و

ضبط صوت CF-200 سونی در پیک نیک با باطری - در منزل با برق و

خانم‌ها شانس را هم مجدوب خود کردند!

انس به در خانه کسی



دوشیزه نومیک بابو میان برنده
مادام العمر ماهی سه هزار تومان

کسی چه میداند شاید در دفاتر
موفق شود . با این حال چون بانک عمر
میباشد برنده سومی هم داشته باشد
برای تیپین برنده مجدد قرعه کرد
بعمل آمد . زیرا همانطوری که می
دانید بانک عمران سجاجیزه مادام
ماهی سه هزار تومان برای دارنده
حساب تکلیف رسما به اختصاص داده
و تاکنون دبورنده آن تیپین شدند
ولی برنده اخیر تقویت از جای
برخوردار شود لذت قرعه کشی مجد

سے جائزہ مادام العمر اعمال باز
عمران ہم فرعیت کی شد و سخاونا خ
بہ خوشیتی واقعی رسیدن۔
بورا ندخت ادريس پور از شهر شاهزاده
دوشیزه نومیک بایوبیان از هر ان
خانم معموہ بھرامی از آپا ،
این میان قطف دوшیزه نومیک بایوبیان
باداشن موجودی کافی موفق شـ
مادام العمر ماہی سہ هزار تومان برنا
شوند.
ولی چہ بہتر بود خانم بورا ندخت
ادریس پور و خانم معموہ بھرامی
هر گز ادام العمر ماہی دو هزار تومان
برندہ شدند قلا با یک ادام خود در بارا
در راه کمیل موجودی خود در بارا
عمران از حداکثر جائزہ بھر مند می
شدند.

سال گذشته گرایش شناسیسوی خانها بیش از آفایا بود در مورد سه جایزه مادران المهر حساب تشکیل سرمایه‌بانک عمران شناسی بطور کلی بسوی خانها روی آورد (چه میتوان گفت شاید شناسی هم دل زیبا پستنی دارد).

در مورد شناسی عقاید بسیار است عده‌ای بر این عقیده‌اند که وقتی شناسی آمد برو بخواب و وقتی هم شناسی نیامد با هم برو بخواب که اصولاً این عقیده درست نیست. بمصداقت «لیس الانسان الا ماسعی» (انسان فقط با سمعی و کوشنش رجا می‌نماید).

بجزی سیر چهارم
حال آخر در مورد شناس هر کسی گوشش نکند نمیتواند از
شناس برخودار گردد ، چون اگر این بزندگان همتی نمیگردند
و در بانک عمران پس انداز نمینمودند بطور قطع و یقین از
این حداقت خوددار نمیشنند.

پس اینه هیگوند: چو آدمبومئی توانی کشید. واقعه‌(موی) در مورد آمدن شناس‌همان همت برای بدست آوردن شناس است.



خانم معصومه بهرامی باتفاق همسر و فرزندانشان

هزار تومان قرعه کشی شد. عده کمتری از علاوه‌مندان حساب تشکیل سرمایه و نایندگان دارائی و داستانی در این آستانه ام پر شور حضور داشتند. قرعه کشی آغاز شد و در نتیجه دو شیزه «نومیک باپویمان» داشتند. سال چهارم موسسه عالی حسابداری ساکن تهران در اندۀ حساب تشکیل سرمایه شماره ۱۰۸۳۲۱-۷ - ۴۰ - شعبه نادی برندۀ شد. دو شیزه باپویمان چون هزار پس اندازش از سه هزار ریال بیشتر بود برندۀ جایزه مدادام العمر ماهی سه هزار تومان شد وی در نظر دارد حال که یک عمر استمری ماهانه سه هزار تومان دارد در آسایش زندگی کسرد به تخصص اش هرجه شیشتر ادامه نهدو با بدست آوردن امکانات و سیمعت برای سر بلندی جامعه تلاشی می‌شود انجام

دده،
برای دوشیزه نومیک با بمیان عمر
نوح آرزو میشود.
تلایش برای بدست آوردن

پطوریکه خواندنگان عزیز اطلاع
ند سال گذشته با نک عمران سه جایزه
امال عمر ماهی سه هزار تومان برای
ندگان حساب تشکیل سرمایه اختصاص
که این سه جایزه پس از نهاد خوب شیخ
ن کرفت و همانطور که چندبار
م شده بود اکر موجودی حساب -
ن پس انداز کنندگان همچنان که هزار
تا دوهزار ریال پاشد مادام عمر
ی ۲۰۰۰ تومان بیکم قرعه به
نده جایزه تعاقب میگردید . واگر بین

هزار تاسیساتی ریال بود مادام عمر
هزار ۵۰۰ تومان و اکر سه هزار
یا بیشتر بود دارنده خوشبخت
امام ماهی سه هزار تومان برند
اقد شد.

برای خانواده خود مدداند.
خانم ادریس پور اولین برندۀ
مادام العمر بود و دوچاری دیگر با
عمران اقیمانه بود که در قرعه
اخير برندگان آن بشرح زیر نعمت
شندند.

رقبای سرخختی ، انتظار دختر شایسته ایران رامی کشند !

و ما هم امیدواریم روز پنجشنبه این هفته ، شایسته‌ترین دختر ایران با رای هیات ژورنال انتخاب شود ، تا بتواند کشور پیش‌رفته ما را در لیسپون چنانکه باید و شاید ، به جهانیان بشناسند.

که رقبای سرخختی در انتظار دختر شایسته ایران است ، و ما امیدواریم که بزودی نماینده دختران کشور پیش‌رفته و باستانی ایران را در لیسپون ملاقات کنیم ، و او را به دوستان و رقبای دیگر معرفی نمائیم.



انتخاب دختر شایسته ایران

پنجشنبه ۲۰ خرداد در باغ زیبای هتل هیلتون

جوایز :

- * یک آتومبیل زیبای آخرین سیستم بیکان مدل ۵۰
- * یک سفر دل‌آگز و پر شور به لیسپون پایتخت پرتغال با هویتی راحت و سرویس عالی سوئیس ای.

بیکان اختصاصی



کارخانجات ایران ناسیونال بیکان اولین بیکان ایران
هدیه برگزیده زن روز
بدختر شایسته ایران

سوئیس ار

در طول ۱۲ هزار میل سفر هوایی از دختر شایسته سال ۱۲۵۰ اسران پذیرانی شایان توجیه خواهد کرد. این شرکت هوایی ایران همه ساله موجات یک سفر دلپذیر را برای سفر نسل جوان ایران فراهم می‌سازد.



سرویس‌های راحت و
سریع سوئیس ار سفر
نمایندگان را بخشن
می‌کند.

امال تهران با شوق و انتظار پیشتر به مراسم فرهنگی و اجتماعی اختصاصی و رسال استثنای برای دختر شایسته سال شایسته ایران می‌گذرد. این جایزه برگزیده، هدیه ایران ناسیونال، پیشو از صفت ملی اتومی‌سازی ایران، به معجب ترین دختر در گرفته است. همه میزبانان بالآخره کدامیک از فینالیستها شنل افتخار را خواهند داشت؟ برای دریافت جواب تا پنجشنبه ۲۰ خرداد باید میر کرد.

لایس : خانم کوکیل
آفیان : تیره

رزواییون :
— مجله زن روز

آخرین خبر از «لیسبون»

آخرین گزارش‌های تالگرافی و نامه‌هایی که از دفتر مرکزی ماقمه اینترنشنال تین پرنس در پیکاگو و نیز از «لیسبون» پایتخت پرتغال - که امال میزبان دختران شایسته چهار قاره جهانست - پست ما رسیده، حاکی است که دختر شایسته پرخی از کشورهای شرکت کننده در این مسابقه تزرگ بین‌المللی از هم اکتشون تعیین شده‌اند، و خود را آشاده سفر به لیسبون، این شهر زیبای ساحلی می‌سازند. آقای دکتر «آنتونیو - روئلا - راموس» (Dr. Antonio Ruella Ramous)

«دیاریو - لیسوآ» که میزان و اجر کننده سایه انتخاب دختر شایسته جهان در سال ۱۹۷۱ است، در آخرین نامه خود به دیرخانه ایرانی مسابقه اینترنشنال تین پرنس نوشته است:

از چند کشور شرکت کننده در مسابقه انتخاب دختر شایسته جهان نشان میدهد، امال در میان از کشورها، و از جمله فرانسه و سویس و لوگامورگ و فیلیپین ... رقابت پیمار شرکهای میان دختران شایسته پویم در گرفته است. تعداد شرکت - کننده‌گان در این مسابقه، در تمام کشورها هرسال رو به افزایش می‌گذارد، و بهینه جهت طبیعی است که دختران شایسته هر کشوری، هر سال با جذابیت و شار و معلومات و شخصیت برتر و پیشتری انتخاب می‌شوند. از هم‌اکتوون در کشورهای که بر شردم، مسابقات محلی پایان یافته و دختران شایسته این کشورها انتخاب شده‌اند. یاماشه عکسها و خواندن بیوگرافی این دختران، از همین حالا میتوان گفت که امال در لیسبون، رقابت بیمار سرخانه‌ای میان دختران شایسته اروپا و آمریکای شمالی و جنوبی و آسیا و استرالیا در خواهد گرفت. اما حداقه میتوانم بگویم که دختران عمه کشورها، از دختران ایران حباب میبرند، جون آنها خوب میدانند

آلبوم رنگی
دختران فینالیست.
در این شماره آلبوم رنگی و بسیار زیبائی از دختران فینالیست در ده صفحه چاپ شده است.
(از صفحه ۵۸ بعد)

شماره سیصد و دوم

ژان داوز

برای آنها که میخواهند زیباتر از حد کمال داشته باشند

ژان داوز

محصول عالی و گرانجایی پاریس

قصراً ئینه دراگ استور تخت جمشید

مرکز عالیترین لوازم آرایش در تهران

نمایندگان فروش لیم ایران داوز در تهران: داروخانه‌های خیابان بولاریزت - دگل استور امیرکباد امیرکباد شالی - فروشگاه آرمان آب - فروشگاه شیرازی لاله ارجمند مهران
دگل استور تخت طاووس - دگل استور شاهزاده اول بلوار کریمیان زند - فروشگاه بزرگ ایران - شب و دگل استور تخت جمشید در فروشگاه بزرگ ایران - جاده هلهوی

عوارض برای خانواده‌های پر اولاد؟

بیا جایزه برای خانواده کم اولاد؟



گروهی از شرکت‌کنندگان در سمینار

برای خانواده‌های پر اولاد در نظر گرفته شده است. امر کنترل جمعیت مملکت، یاک مردم اداوت‌بله‌نشاست، و ایجاد محدودیت‌های قانونی، مشکلات دیگری بوجود می‌آورد. بدین ترتیب مملکت از هر مادر و پسر انتظار دارد که علاوه بر زندگی شخصی خود، به صالح آینده کشور، و یا بهتر است بگویم به سعادت آینده فرزندان خودشان نیز بینندشد، و هر ایرانی که باشی سائل عوقباً بینندشد، نمیتواند این اجازه دهد که کوکورانه پیک کارخانه تولید کوکول تبدیل شود، اما در مورد خانواده‌هایی که با فهم و درایت عمیق، و با عاقلاندی به سعادت کلی مملکت دادوطلبانه و با کلک راگان دولت، از تولید بچه اضافی چلوگیری می‌کنند، ایجاد و تامین امیازاتی بعنوان تشویق تحت مطالعه است. این نکته را هم تذکر میدهم که متسافنه اخاذیک سیاست جمعیتی درخیلی از کشورها، و از جمله در کشورهای اسلامی است. رگذشت، قوانین استدحتمامی با مثلث مفترز مربوط به میهمانی‌های اجتماعی است، نه تنها افراد و مادران و پدران را به تشکیل خانواده‌های سالم و محدود با کوکد کافی محدود شویق نمیکردد، بلکه با وضع مقرراتی مثل حق اولاد و غیره، حتی تولید بچه اضافی را تشویق میکردد. شاید بجاست که امروز درین قوانین تجدیدنظری بشود. اصولاً نیز ایرانی دوستار بچه زیاد است، و حد متوسط چهاری که میخواهد ۳۶ است، و حال آنکه در کشورهای پیشرفته متعنت تعداد معقول بچه، ۲ تا ۳ است. بنظر من برای هر خانواده ایرانی هم، دو تا سه بچه کافی است.

برای مملکت وسیعی مثل ایران کسے ۱۴۸۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد، کم است. درین تراکم جمعیت در کشورها، این عده بیشترین: جمعیت زیاد، اگر از هیچ‌هزار میلیون پر است که به عقبیه‌های رقم کمی است. این عده بیشترین: جمعیت زیاد، اگر از فقر نفر در راه کیلو متر مربع است که به عقبیه‌های رقم کمی است. همچنانی این اتفاق ممکن است که کشورهای اسلامی، و بین‌المللی اسلامی کشت قایل استفاده را نمایند. این اتفاق ممکن است که کشورهای اسلامی، و باساخت اکثریت این کشورها، از این طرف دیگر منابع تعذیب هیچ مملکتی واز جمله کشورهای آشناز محدود نباشند. که این اتفاق ممکن است که این کشورها هم، هرچه به قرن بیست و یکم تزریق میشون، پیشتریه علم و داشت و تکنولوژی و اینسته میشود و به تعداد اینه بیش از حد جمعیت‌ها. همچنانکه خانواده‌ای با دروسه بچه سالم و نیرومند و تحیف - که درین کشورها هم، همانطور هم کشورهای میانی با سی میلیون جمعیت بیش و سالم و باساد و مجهز به تکنولوژی و داشت، خوبیخت است تا باقاعدگانی این میساد و ضعیف و بیساد، همانطوری که میتواند میانی باشند. این نسبت به کشورهای منتهی از کشورها میانی بیشتر از این نسبت به تقدیمه که ندارد، ولی به رحال همچنانکه گفتن این منابع نامحدود نیستند، و تکنولوژی هم در مورد مسائل آب و غذا و امور تقدیمه باش لذک است. سرانجام این مکانیم، که با این نسبت به این مجموع

س- آقای دکتر! اطلاع داردی که
متخصصان امور تنظیم خانواده، وقی در
مورد عواملی که سبب تکثیر نامعقول
جعیت میشود، مطالعه کنند، ازدواج
زوجین بسیار از دختران را هم کیاکر
این عوامل مشاهده نهاد. آیا بنظر شما نیاز
س قانونی ازدواج را بالا بردن؟

ج- چرا، من عیقاً به این ضرورت
ایمان دارم. در حال حاضر سن قانونی
ازدواج دختران کشور ما، ۱۵ سال است
که خود سن و سال کمی است. اما اگر
این سن را هم بنایدلایلی، سن قانونی
ازدواج بشماریم، دست کم در مردم دخترانی
که در سیزده سالگی، و حتی ۱۲ سالگی
بهخانه شوهر میروند، یا در حقیقت آنها
را بیرون بهخانه شوهر میفرستند، جز تاسف
نیاید احساس داشته باشیم. من معتقد
هیچ بشکیم که حق ندارد فقط با یک نگاه
دختر سیزده ساله ای را شاسته ازدواج
بداند، چون همه دیدنیانم که دختر
سیزده ساله حتی اگر از نظر جسمی
استثنای آماده ازدواج باشد، از نظر
روحی پیچوچه آماده نیست. بینظر من
حداقل ازدواج حق دختران کنترل از ۱۵ ساله
را به دلایل مختلف، و از جمله به: د
کنترل مواید باید طور کی ممنوع سازیم
درین مورد مطالعات ضروری بعامل آمده
و بزودی اقدامات لازم قانونی نیز انجام
خواهد شد.

زنروز - افای دکتر! سوالات ما
نرمورد بهداشت خانواده بسیار زیاد است
و وقت شما کم . با تشکر از جنابعلی،
دنباله‌ای بحث را به فرضی دیگر می‌گذاریم

میلیون نفر است ، و رشد جمعیت حداقل از ۳۲ درصدتاً ۵۰ درصد. س - بینر شا آیا این وضع غیر عقوق است ؟ چرا ؟ مکار زداید جمعیت کشور چه تأثیر مغایر دارد ؟ ج - قبل این ساله اشاره میکنم که مگر فاتح ساله ای جمعیت هم هستیم، بین معنی که ۴۵ درصد جمعیت کشور ما، کمتر از ۱۵ سال دارند، ۵۰ درصد مکتاز از سال دارند، و فقط ۱۵ درصد از شصت سال بیالا سن دارند. یا مطابق آمار دیگری، ۵۰ درصد جمعیت را کودکان و جوانان مکتاز ۲۰ سال تشکیل میدهند که فعالیت تولیدی ندارند، و باز نفره تولید و کار دیگران میخورند و به اصطلاح مصرف کننده اند. ۲۲ درصد جمعیت از ۵۰ سال بیالا دارند، و فقط ۳۵ درصد جمعیت ایران نیزیو فعال و مولد ثروت هستند، یعنی کمک میکند و غنی مخوب زند !

لید رابیسیار جدی تر و
مال میکند . آیا در این
آن اتخاذ شده است، واز
د محاکومیت منطقی و
کشور ، جدیت بیشتری
نماید شد ؟

دولت و وزارت بهادری
روشن است . شاهنشاه
کل گذشت، چندین بار
تاریخی شان در سازمان
ضوع کنترل موالید را
ایران تاکید و تایید
یقینه رادر برای همهما،
امات مسئول قراردادند
یکر نسبت رشد جمعیت
در سال برسانیم که
دل است .

ن نسبت در چه حدودی

واین وضع البته از نظر اقتصادی و اجتماعی
و فرهنگی و خانوادگی و پیشرفت کلی
کثور خطرناک سپاری در دارد. در سیاستی
از خانواده ها، در آمد خانواده مترقبه
سیر کردن شکم بجهه های قدونیم قد
میشود، و دیگر بولی برای خروج تحمیل
بجهه ها و توانیم آینده آنها باقی نمی ماند،
چه رسیدیم انداز که برای پیشرفت
اقتصادی مملکت سپاری ضروری است. توجه
کنید که نمظور نیم از بهداشت خانواده،
چهار عامل اصلی بهداشت است، یعنی:
بهداشت جسمی - بهداشت روحی - بهداشت
اجتماعی - و بهداشت اقتصادی. ممکن
است در خانواده ای مثلاً درجه بسیار
نیزه داشته باشد، اما اگر گفین
بجهه نتوانند بمدرسه بروند، سلامت
جسمی شان به چهدرآینده مملکت میخورد؟
امروز دیگر، انسان فقط به نیازهای زیستی
خود نمیتواند تکیه کند، وابدی مفتر
خود را تربیت کند. امروز جامعه بعمله
نباز کمی دارد، و در آینده کمتر نیازخواهد
داشت، چونکه ماشین های غول پیکر کجا
نیزه را بازوی خام انسان بخوبی پسر
میکنند، و انسان باید مغز خود تربیت
کند. ولی تر بیت مغز خروج لازم دارد،
و هیچ دولتی نمیتواند مثلاً خروج تحمیل
همه بجهه های مملکت را از بودجه عمومی
کشور تأمین کند، و بهمین جهت تعداد
کودکان که خانواده باید اینقدر باشد که
بهداشت خانواده از هر نظر تامین گردد،
یعنی بچاید دوچه، سه چهاره انتباشیم امسا
بعایکه بتوانند به داشتگاری ایند، و بچای
مهندس یا کارگر ساده، مهندس و دکتر و تکنیسین
 بشوند.

س - آقای دکتر! عدهای میگوند

سکو و سپه معاون وزیر بهادری
پس از تلخ وزیر بهادری، آقای دکتر «امیر منصور سارداری» معاون وزارت بهادری و سرپرست کمیته پهداشت و رفاه خانواده سازمان زنان ایران، ضمن اطلاع مستندی نشرورت فوری کنترل موالید در ایران را با دلالات و از وقار ثابت کرد، و اشاره نمود که سرشوست سعدت نسل آینده تا حدود زیادی بین مسالمه وابست است که مادران امروزی با آگاهی به حقیقت، تعداد کودکان خود را در حد متعادلی محدود شوند. به مانیت مشهود و معتبر مسئیتم آقای دکتر «امیر منصور سارداری» در امر پهداشت و تنظیم خانواده، خبرگزار زن روز گفت و گویی جدا گانهای را اشان به عمل آورده است که اینکا میخواهند. س- آقای دکتر! ما احساس میکنیم که در کمال اخیر، دولت و وزارت بهادری، مبالغه پنهاد است و تقطیع خانه اید، اما

بعداز ظهر روز شنبه گذشته، سیمایر «بیداشت و تقطیخ» که از طرف سازمان زنان ایران و باهکاری وزارت پیدار گذشته شد، در آموزشگاه مددکاری روسانی «قلعه‌نام» راه رفای درین سینما گذشت. روز آغاز داشت، همه‌گونه مسائل بیداشت خانواده‌های ایرانی، و مخصوصاً مسائل بجهة افراد غیر معقول جمعیت و کنترل موالید مورد استدان و عالیانی و کارشناسان مسائل اجتماعی فرار گرفت. و تکار دیگر بارجای نز از دغافل گذشته به خانواده‌ها و پرادران و مادران اعلاء‌خطرشکه اگر بالاهاشی وسیع از افراد غیر معقول ویسی نولد. کودکان حلوگیری نکند، و همچنان کور کرانه هست هست در مواد سیاری هف فرزند وجود آورند، در سالهای آینده جمعیت جنات مسکاتاری را بایار خواهد آورد که زندگی خود آنان نیز شواز خواهد بود.

زن روز که از نخستین روز انتشار، مساله ضرورت کنترل را بسیار و گوش سیار پیکری کرد، بنا به همیت سینما برکتابداریک در تراز و مصاحبه زیر، توجه‌مادران ایرانی راه ره جا اول شان در کنترل جمعیت کشور که سبب سعادت نسل نسل‌های آینده خواهد بود - حل میکند.

علت هرچه باشد نتیجه
در خور اندیشه است
بمتفکرین عالم در بی
هستند که دنیای آینده
کترت فواید العاده جمعیت
در کشور ما نیز نباشد
پیدا شتی و اقتصادی اخیر
سیار سریع شده و اگر
باید در مدتی کفراز
تنقیل خانواده هم از طرف وزارت بهداشت
در بسیاری از شهرها و روستاهای کشور
تشکیل شده و هم شعب سازمان زنان در
۱۷۶ شهر ایران برای اجرای این برنامه
مهم اجتماعی اسلامی آغاز دارد و بعضی از
ساختمان های جدیدی که بنام خانه زن در
۵۵ نقطه در شهرستان ها ساخته شده و باید
دست ساختمن است و به تدریج در تمام کشور
ایجاد خواهد شد پیشتر بمظور تمرکز

اعوز مر پروژه ره حافظه حافظه باشد موردن استفاده قرار گیرد.
در اینجا آنست که سازمان زنان باید نقش، عیمه خود را در همکاری با وزارت

پیداری اینها نماید و با تقدیم محسان کار به خانواده ها انگیزه مراجعته باین مراسک رادر آنها بوجود آورد و این امر مهم را سرلوحه برنامه های خود قرار دهد.

یکی از نتایج تenden مانشین دنیا امروزه افزایش روزگارون جمعیت در سراسر جهان است. تأثیج که با توجه به مطالعات متخصصان و گزارش های جامعه شناسان تصور دور نمای اجتماع انسان در آینده از لحاظ کثرت جمعیت منظره حیرت آور و هوشتگری را جیسم بسازد و اگر بهمن منوال پیش رود در سال ۲۰۰۰ میلادی یعنی در دهه اندی تکارتاز ۳۰ سال جمعیت دنیا دویابر تعدادی خواهد شد و با محدودیت انسانات تأمین آذوقه — مسکن و آموزش و پیداشر و درمان معلوم نیست زندگانی ناها، آنچه حفظ و احترام کرد

گفت و گوئی با معاون وزیر
بهداری درباره :
سیاست دولت در مورد
جلوگیری از افزایش
جمعیت

والحاضر اشرف پهلوی :
کثرت جمعیت جهان ، منظره
حیرت آور و حشتناکی از
آینده را مجسم میسازد .

وزیر بهداری : افرایش جمعیت ، عامل ترمز کننده پیشرفت است . معاون وزیر بهداری : همه در آمد خانواده ها ، نباید فقط صرف سیر کردن شکم بخواهند .

هدف سمینار «پهلوی و تظییم خانواده» را، خانم «سیمین رجالی» دبیر کل سازمان زنان ایران، چنین توصیف کرد: «چون حسب الامر والاحضرت شاهزادخان اشرف پهلوی قرار است که سازمان زنان ایران را در آینده، فعالیتهای خود را در زمینه بهداشت و تنظیم خانواده، پایر نامه های تازه و مقبایس و سیستم تراز گذشته ادامه دهد، لذا به تشکیل این سمینار مبارزت شد تا علاوه بر تحکیم و توسعه همکاری های مصیمهانه موجود بین اطلاع از پیشگیری و سازمان ایران، و عمل و آخرین نتایج تحقیقات و تجزییاتی که در زمینه تنظیم خانواده به عمل آمده است، بر نامه های لازم برای ایجاد همانگی مطلوب بین فاعلیتهای مختلفی که در این مورد در سراسر کشور جریان دارد، تنظیم شود...»

آنکه پیام والاحضرت اشرف پهلوی خطاب به شرکت کنندگان در سمینار قرات اشده. والاحضرت در پیام خود اشاره فرموده بودند که «مراکز و اندیزگاه های بهداشت و

عکس و خبر از چهارگوش جها



شش ماهه عینکي

«علانی - جانسون» بیشک در چهان عینکی ها صاحب یک رکورد است: او کوچکترین فرد جهانست که عینک به پشم هاش میزند، چون بیش از شش ماه و سه سال ندارد. علانی بفت ماهه به دنی آمد، و از همان نخستین روزهای تولدش دکترها تشخیص دادند که چشم هاش تابع عادی ندارد، و همچنان یادی از عینک استفاده کنند، اما بیدا کردن عینک برای یادگیری ترقیاتی ماهه خوبی مشکل بود. بالاخره یک عینک از اخراج حاضر شد عینک مخصوصی برای او بازد، منتها چون گوش های علانی «آلانی» آتقدر کوچک و خفیف است که نیتواند دسته عینک را تنگه دارد، لاجرم عینک را ب پشت سر دخترشی بینند.

دعای ارث و میراث جنس دوپا و چهارپا

هزند و تمام سگ و گربه های ولگرد
در آن نگهداری کنند.

قوم و خوشی های بیست و هشت گانه
قیافه ای های دفع نده بزرگ دادگاه رفته
و شکایت کردند که عقل کارولین و مصیت نامه
پارسک برداشته و هستگان تنظیم و مصیت نامه
در سال ۱۹۵۸ وی عقل درستی نداشته
بیمهین دلیل و مصیت نامه غیر قانونی است
دادگاه پیدوی بقیع سگ و گربه را
داد و در رای کرد که : «وصیت نامه معتبر است و سگ
گربهها باید به حشرات بررسد».

در این اثنا بیهی و مصیت نامه برای
وراث چهاریا تشکیلات منفصل ترتیب داد
برای اثنا آپیز ، سلطانی ، نوکر ، کلفت
راهنده استخدام کرد . پهترین غذاها
بخورشان داد و آن ها را با اتومبیل
به گرفتار فرستاد . اما و راتدویا
نشستند و بحکم صادره اخترا کرد
و در نتیجه پرونده به دادگاه غالیتر ارجاع
شد . در این دادگاه چند گواه ، از جو
پروفسور «لانگ لووده» شهادت دادند
در سال ۱۹۵۸ کارولین کوتون مصیت نامه
سر جا نیود که بتواند و مصیت نامه قانونی
تنظیم کند . او همیشه برت و بیگفت
کثیف زندگی میکرد و دستش کمچ بود
بیماری دزدی داشت . با توجه به این اظهارها
دادگاه و مصیت نامه را باطل کرد و
داد که : «آمدها و اجبار تراز حیوانات
هزند».



شماره سیصد و بیست و دو



گرفتاریهای سگداری

کوچک (نوتلی) امریکا پیرهله اجر رسیده و پلیس به ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ که سک دارند اخطران هر وقت خود را پرگش میبرند یاک باکت نایاب و یاک اینکه هم باخود بردارند تا هر سکان است از ایضا خطاکار. مدفوع را باید بردارند و در باکت نایابون بیندازند اولین سطل زباله حمل کنند ا در جز ایسلند سکگداری از منتها پیش فتنگ است . زیرا سکگها اینضدی خطرناکی جزیره شیوع داده بودند که صدها را قربانی کرد.

مقامات پلیس نیویورک میگویند وقتی سکدارها آنقدر بول دارند که برای که برگش بینن سکهایان دختر داشجو را چاقیر میکنند، پس بايد خوش بند چند باکت نایابون و یاک اینکه ناقابل را هم داشته باشند

زن اروپائی و امریکائی بدون سک نمیتوانند زندگی کند، اما باسگ زندگی کردن هم اخیرا دشوار شده است، زیرا سکدارها نه تنها مجبورند هر سال بات سکمان مبلغ کارگری مالیات پیردادند بلکه پلیس نیز اداره پرگ و کوچکسگها را در ملاعه عام و اماکن عمومی قدسخان کرده است. مثلا پلیس شهر کلن آلمان به دوربین های مخصوصی مجهز است و بعض آنکه پیشنهاد سکی دارد در محالی قضای حاجت میکند به عنوان تهیه مردک، فوری از (مجرم) حین (ارکاب جرم) عکس بر میدارد و بعد دادگاه پلیس صاحب سک را به صد تومان جرمیمه مکومند. مبارزه بر ضد فضولات سک گرفتاریا در تمام اروپا و امریکا شروع شده است، زیرا پرکشان و داشتمانان به این نتیجه رسیده اند که پخش فضولات سک در اماکن

عمومی هم از نظافت شهرها میکاهد و هم
بیماریهای مسری فراوانی را باعث میشود.
دانشمندان آلمان بیارزه با فضولات
سگ را تایید کرده‌اند. آنها میکویند
فننه سگ محتوی میکروب‌ها و مولد
بیماریهای زیاده است. همان‌جا

- نظره توکوپالامو در خود دارد و این نظره در اسان تب شدید و غده‌های خطرناک بوجود می‌آورد و خطر ابتلاء به این غدها برای زنان حامله و فرزندی که در شکم دارند زیاد است.
- در فضله سگ نغم نویی کرم وجود دارد که اگر به انسان می‌افتد گستاخ می‌شود.

دارد. این پسر سریع بود و از ره، قلب و روده میشود و تولید غده‌های خطرناک میکند.

در فضله سگ کرم دیگری وجود دارد که در امریکا یکی از بزرگترین عوامل مرگ و میر کودکان شناخته شده است.

میازده با فضولات سگ در شهر

Digitized by srujanika@gmail.com

ناتسی نعلیند

از وقتی در شیرها ، اتومیل
تراکتور ، جای درسته و گاری را گز
ن است ، هر قطعه اس بحکم کیمیا را
گردد ، بلکه نعلبندی نیز گه در
هزاران نفر را نان میداد کنم کم مرد
از بین رفته است . ولی تعجب آور این
که یک خاتم ناگاهان به نعلبندی عالقان
گردد و دگران نعلبندی خودرا در د
دترور امریکا ، یا پایتخت اتومیل
جهان دایر گردد است .

(نامی ساسامویون) فللاندی الام
مبارزه بخطار تساوی بین زن و مرد
نه از حالا، بلکه از موقعي شروع که به عنوان یکی از اولین زنها راه پلیس شد و امروز نیز با ۵ راس اهل پلیس سوار شهر و بای اسپهای مخصوص مسابقه را تعطیلی مینماید.

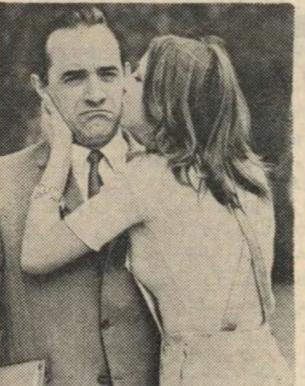
بدست اضافه کیم گ نانی
ساله در واقع متصدی معاشر مغز کترونی
یکی از کارخانه های اتوبیل سازی است
شغل تعیینی را به عنوان شغل فرعی
برگزیرید است .
او میگوید : (من به اسب علاقه دار
و بهمین سبب غلبه شد در نظر من مفهوم
خیلی بالتر از نکوپیدن به سه مرتبه
دارد و از اینکه در سراسر شهر همانند
نعلیند مشهور شده همچیز بد نمایند

دختری که گل و بو سه
پخش میکند!

(ایلوتلنیک) دختر ۱۸ ساله خوشگل و صاف و ساده‌ای که در شهر (اهلن) از ایات و سنتان آلمان زندگی می‌کند، وقتی صحبت همراه سرکار میرزا پی‌اخیار غشی می‌گفت، چون میدیدند مردم چنان قیقهای دارند که گوئی دینی برایشان تنگ شده. صورتان براز اخ است، هرگز نمی‌خندند، باهم حرف نمی‌زنند و خلاصه طوری قیافه‌ی کیرندازی که انگار دارند جوانان خوشان را تشبیه می‌کنند. ایلوانا که از این وضع هیچ مرد را نمی‌آورد و تمیم گرفت با سلاح همیشه یعنی گل و بوسه به چنگ این بذاقی بروز پنهان داشت. پنهان دلیل پیکروز صحب باشد که نرسک در ایستگاه اتوپوس حاضر شد و به تمام کسانی که در صفت ایستاده بودند پیش از شاهجه گل داد، بروزی زنها تسبیم کرد و مردیها را بدون استثناء پویسید. در آخر روز یکی دو روز در شهر ۵۱۰۰۰ نفری آهله شایع شد دختری پیدا شده که رهراها در ایستگاه اتوپوس می‌بیستد. بزودی از ازدواج ایلوانا پیاسقهای در ایستگاه پیو شدند. ایلوانا نیز احمد ایدی را از گل و بوسه بی نصبی نگذاشت. از طرف دیگر برای آنکه بهمه بررسی مجبور شد روزهای بعد یک ساعت

خرس مخصوص اطفال کر و لال

این (تدی پیر) یا خرس پارچه‌ای را
در هیچیک از مغارمه‌های اسپا بیازی
فروپوش ندی نمیتوان خرد، زیرا که
(چالزون) استاد رشته کوئینز
مدرسه نبروی دروغاتی (آکسلسیون)
آن را فقط برای بچه‌های کروولا ساخته
است. برای بچه کروولا که مددکاری خود
و دیگران را هنگام حرف زدن نمیشنند،
تقلید صدایها فوق العاده دشوار است. بهمین
دلیل است که آن‌ها حرف زدن با حرکات



زودتر از خواب بیدار شود . طبیعت است
که دفترک خوش قلب بمقومود خود رسید
و از آن پس بین راه مقام قیافه ایانه شاد
و خندان دید . اما وقتی خیر این ماجرا
به رئیس کارخانه کفشه سازی که اهلوا
در آن کار میکرد رسید ، وی چنان
عصبانی شد که فوری حکم اخراج او را
اصادر کرد . ختیر ایانه کارگران ایلونا که توقیع
این بیعت ایانه را ندانستند از فردا صبح
همکی ای اوت تعیت کردند و در
کارخانه گل و بوته پخش کردند . از
طرف دیگر سندیکای کارگران نیز به
حایات از ایلونا برخاست و اعلام داشت :
حق کارخانه ای حق (اخرجار
فوري) ندارد مگر آنکه کارکار اخراجی
در داخل کارخانه خرابکاری کرده باشد .
عمل صلحجویانه و نوعدوسته ایلونالینک
میچ ریطی به کارخانه ندارد
وظایف اقرار است رئیس کارخانه از
خرشیطان بپاده شود و ایلونا را پسر
کار بر گم داند .

لها را باد میگیرند و از این راه میتوانند
بطور متوسط معنی ۲۰ حرکت دهان را
خواهند. ولی امکان کار درین جاست
که بجهه کروکولار نمیتواند بهمدم آنچه ادا
کرد که صحیح و قابل فهم بوده باشد.
خرس که آقای «هال» ساخته، این امکان
را فریمیدند زیرا در شکم آن یک میکروفون
کار گذاشته شده، و این میکروفون بکم
یک میستم ترازیستوری به چشم‌های حیوان
نتصار دارد. بجهادگر درست حرف پزند،
میکروفون فوری حساسیت شان میدهد و در
نتیجه میستم ترازیستوری چشم‌های خرس
را که به صورت دو چراغ است روشن می-
کند و اگر حرف زدن غلط و نامفهوم باشد
با هر چهار چشمها خاموش میمانند و بدین
ترتیب این خرس چشم چهاری و سیله‌ترین
نوق الماده موثری برای حرف زدن بجهدهای
که علاوه بر



دیوارکوش دارد!

نوشته: پاتریسیا - کارلوون

جرتورد، پرستار سارا، به فاراجتی گفت:

- خانم سیمون! تکنده میخواهد این خانه را بفروشید؟ آنوقت این

بیرون پیچاره و نیمهجان سکجا خواهد رفت؟

- احمد نیاشید جرتورد! من هنوز حق فروش این خانه را ندارم، ولی میتوانم برای تائین مخارج معاشه عمدهام، آنقدری خانه را اجاره ندهم، و تصمیم گرفتم که بیش از همه، آن آپارتمان طبقه اول را اجاره بدهم...

سارا داشت میخواست فریاد بکشد و بتکوید: «له! من نیزندام،

و نیمی خواهد بگاهی که آنهمه عشق کاشتم، و به گلادهای من

دست نداشت!...» بای، سارا چیلی داشت میخواست که فریاد بکشد و به

دختربارش اختراض کند، ولی خودش هم خوب میدانست که هرگز

صدای از گلوبیز بیرون نخواهد آمد!...

بزودی سر و کله متاجر بیداشد... یکروز سیمون وارد اتاق

سارا شد، و بدنه او هم دخترکی و مادر او ظاهر شدند. سیمون به

جرتورد گفت:

- خانم جرتورد! همچنانکه گفته بودمن تصمیم گرفتم که آپارتمان عقبی را اجاره بدهم. خانم آبلون و دخترش زریتا، متاجر های جدید خانه ما خواهند بود. امیدوارم رفت، خانم آبلون! متاجر

وقایی سیمون از اتاق بیرون رفت، خانم آبلون

به تاخویل خواهد شد تا او را تماشا کند. سارا زنی را دید

لآخر اندام و رنگریزی که چیل ساله بانظر میرسید و مثل

چشمانی آبی داشت. خانم آبلون با اشاره ضعیف بسازا گفت:

- شاید شما صدای من میشود خانم سارا... و امیدوارم که بشنوید...

من آلون هستم، و دام میخواهد بدانید که من هرچهار گزینه

اختیار ما گذاشتند. شوهر من مرده است، و من مجبور روزها کار کنم

و برای زریتا که تنها بیماند، خیلی تگران. در آپارتمان قلیمان، در بیان

خانه مدام در کمین دختر سفیر و بیچاره من بود. میدانید، او هنوز

بازده سال بیشتر ندارد، و خیلی چیزی را نمی فهدید. بیهوده

میتواند خواهش به مدرسه برود، و بعد از هفتهای شما و پرستاران

کنک کند...

آنگاه خانم آبلون بسوی جرتورد برگشت و برسید:

- آیا خانم سارا، غیر از خانم سیمون قوم خوش دیگری دارد؟

- نه! و بهمین جهت است که دختربرادرش خانه اورا بهشما اجاره

میدهد، اما اینرا هم بدانید که ممکن است خانم سارا، امروز یا

فردا، صدایش را دوباره بازیابد، و بتواند حرف بزند، و آنوقت میتواند

شما را هم از این خانه بیرون بیندازد!

در این لحظه، وقتی سارا، دختر کوچک خانم آبلون، یعنی

زریتا را دید، با خود گفت: «من هرگز این موجود معصوم و

وحشتنده را از خانه بیرون نخواهم انداخت...» و دخترش براستی

وحشت زده بود. از آن دخترانی بود که داغ یتیمی و فقر را روی بیشان

میتوان دید...

خانم آبلون! سارا را یکبار دیگر نگاه کرد و به پرستارش گفت:

دیوارکوش دارد!

باشست، و آقای پالمر دختری نداشت. اما او بعداز مرگ همسر اولش، سمال پیش با مادرزن من، یعنی مادر الیزابت ازدواج کرد، و بهمین جهت نایبدی الیزابت، و پدرزن من محظوظ میشود. مادر الیزابت هم سال گذشته مرد، و حالا آقای پالمر خیلی تنها شده است... خیلی! و جز الیزابت و من، کسی را در این دنیا برگز ندارد.

چند روز بعد بود که سارا متوجه حداده چادره بود، اما کاملاً

می فهمید که این صدایها، از اطراف او نیاید. و انتہی احساس میکرد که وقتی در رفاقت کسی نیست، باز صدایها را میشنود. کم کم

دریافت که صدایها را از دیوار میشنود! بیلی، صدایها از پشت دیوار، و از آپارتمان طبقه پائین میآمد...

آنروز صبح، هتلگامیکه «سارا» بالاخره بهوش آمد، «جرتورد»

دست چاق و چله اش را برروی شانه او گذاشت و گفت:

- «خوب عنیزم، خیلی خوب شد که بالاخره بهوش آمدید...

من پرستار مخصوص شما «جرتورد» هست.»

از سارا پاسخی برینامد، و آنگاه جرتورد بهمی دکتر برگشت و زمزمه گرد:

- دکتر! سارا حتی میگاش را بیم نیزند! خیال می کنید که دست کم صدای ما را میشنود؟ بیچاره پیرزن! مثل یک ماهی که از دریا

دور شده باشد، خاموش و بیحرکت و بیجان روی بستر افتد، و چندان گذشته بود، باز چجه انکاس صوت داشت، و

را بیحرکت روی بالشانه بود، باز سرخ بخاری داراد. آپارتمان طبقه پائین بهوش آمدید! و بین تریب، صدایها طبقه

سارا از این خاطره تاخیز بزار و عنفر بود. این خاطره، او را بیاد نهادند! میگوش سارا میبریسد! و چه صدایی! نخستین چادره ای که سارا

شند، صدای مارسل بود که به زنش الیزابت میگفت:

نکشهایان را لازم داریم!!

و بعد صدای الیزابت را شنید که میگفت:

- پرستار چشمیشود مارسل؟

- پرستارها برخی روزها مرخصی دارند عزیزم! من فکر هم چیزرا کرده ام!

سعی خواهند کرد دل این پرستار پیر را بدست اورم. این پیردخترا، فقدان یاکی دوکله بحث آمیز میگذرد! میگذرد! یکروز با خود گردید! یکروز با خود گردید! یکروز با خود گردید! شاید هم زن عزیزم هم

حاضر است که بچای او، از سارا ناظر بگشته باشد!

- اووه! مارسل! من نیزندام این کار را انجام بدhem. این پیرزن

بیمار، مثل دیگر مرد است!

- عزیزم! پیر است که از همین حالا به دیدن چند عادت کنی!

برای اینکه بالمر را هم بروزی بیک جد تبدیل خواهیم کرد!! سارا از شنیدن این جملات آخر بزرگ شد. تعجب و حیرت، حالا

یکروز که پرستار سارا، باز گلدن کریستال را بهاتق دیگر برد بود، شهور ایشان شد. شاید شر افتدند! این چشمیشود مارسل!

- تو یادی این سرخ زن را شنید که این جمله را بهاتق دیگر برد!

- خانم سیمون! امیدوارم مرد بگذشید! و آنگاه دویاره صدای الیزابت را شنید که به شوهرش مارسل

میگفت:

- مارسل! تو نیاید اینطور حرف بزینی! شاید کسی صدای همارا بشنو!

- فکر را هم نکن عزیزم! من و تو و نایبدی محترم تو و

دزدی نیود، اما باید بدانید که همه اموال عهه من...

وجرتورد بالحن تمسخر آمیز جمله سیمون را تکمیل کرد:

- بلی، بلی... میدانم که همه اموال عهه شما، امروز یا

غذایش را خواهد داشت، و باز چیزی میگذرد...

چندیمیشود مارسل! و در این خانه یک دختری نداشت!

- بلی... میگذرد! یک دختری نداشت!

متاجر جدید گفت:

- برخلاف تصور شما، من آقای پالمر، خواننده معروف را خیلی

خوب بخاطر میاورم، و میدانم که او فقط یک پسر داشت، و دختری

مارسل از رو نرفت و فریاد به آقای «مارسل»

- آفین! آفین! پس شما هم یکی از دوستان ام!

باید وقتی نزد ما آمد، آینرا به خودش بگیرم.

دیوارکوش دارد!

- من شنیدام که خانم سارا، هیچ صدایی او نمیشنود و کلمه ای هم حرف نمیزند، و حتی چیزی را نمیبیند. راستی همین طور است؟

- بلی، تقریباً همین طور است. اما من و این بیرون بیچاره، یکدیگر را می فهمیم! او میتواند روشنای را از تاریکی و شب تخصیص دهد... و اگر هرچهاری را بچشم از نزدیک کنید، چشمانت را می بند...

- اگر چنین است، پس چرا سعی نمی کنید با علمات و اشاعر باخانم بیکشید؟

- جرتورد بالحن تمسخر آمود! چندیمیشود مارسل!

- اما شناها، حتی تو جرتورد، هیچ وقت خود را نمیزند! آخر فقط یک هفته

بزین! خیلی هم سعی میکنم، اما نمیتوانم یاکه زن، چندیمیشود باشند از

چند حظه در کنار بستر من نمیشنید! کاش یکی بیند میشند که کمی

بیشتر از شما و دختر برا دارم سیمون بدهم توجه و محبت میکرد...

بلی، سارا داشت میخواست صدای داشت و فریاد میکشد! حالا هم خیلی خسته بود، و چشمانت خود بخود بسته شد...

فردای آنروز، متاجر جدید آمدند: یک زن و یک مرد...

- سارا از همان لحظه ای که چشش بهمراه را هم قبلا

در داشتند! شد. چرا؟ خودش هم نمیدانست، اما در این چشم از شناس، چشمی بود که او حتی بدوخت میافکند. مرد متاجر

- جرتورد صحبت میکرد:

- خانم جرتورد! اسوس من «مارسل» است. من و همسر الیزابت، دومه بیشتر در این خانه نگاهی هم نداشتند. من گزینه بودم که چشم از هم قبلا

به خانم سیمون پرداختم. مطمئن که مرا میگرام شما و بیماران خانم سارا

نگاهی هم نداشتند. من مرد شر افتدند! هستند. پدر زن ایشان هم ایشان بود. بیلی اسوس آقای «بالمر»

بزین! شاهدند! و قیچی شد! شاهدند! این چشمیشود مارسل!

- بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

- شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند! و بیلی ایشان شاهدند!

لطفاً ورق بزندید

دیوارکوش دارد!

شما قیلا اینهمه اضطراب نداشتید خانم سارا . آیا از مرگ میترسید ؟ میترسید که در شب تاریکی که من در اینجا نیستم ، و در نهانی مغلق بیمرید ؟

سارا پلکهایش را فکر میکرد . بسیار خوب ، از این پس سعی خواهد باشد ...

کرد دیگر شمارا تنها تکذیب ...

اگر دختر برادر شما کمی بر دستمزد من اضافه کنند ، حاضر شهار اه

نرد شما بخواهیم ، ولی خودتان بهتر میدانید که خانم سیمون چقدر خیس

است . با اینهمه معی خواهیم کرد بعداز این هفتم زیاد تر نکندار ...

و سارا نومیدانه است ، میدانم که فردا او باشد - دور کرده است .

دیگر خیلی دیر شده است ، میدانم که فردا بسیار رفت و آنطور که خودش بود ، شاید که نفعه قتل را اجرا

خواهد کرد ، درحالیکه بالمر پیر در اتاق پائین چرت بیزند ...

بعداز ظهر آنروز در اتاق سارا ، کشش ، خانم سیمون ، مارگریت دوست قبیله سارا .

دکتر خانوادگی سارا ، و قوتی جرتروزد با مارسل به سینما بود .

دکتر خانوادگی سارا ، کشش ، خانم سیمون ، مارگریت دوست قبیله سارا ، و جرتروزد در این جلسه شرکت نداشتند . دکتر خطاب به سارا میگفت :

- حالا دیگر همه ما میدانیم که شما دادی ما را میشنوند . پرستاران

خانم جرتروزد بیگنید که شما شیشه میترسید . شاید میترسید که و قوتی جرتروزد

نرد شما نیست ، کسی دوای انتباختی به شما بدهد ، و شاهمن تو ناید اورا از

نشانه در آورید . سیار خوب ، ما به شما حق میدهیم ، و خانم مارگریت

دوست قبیله تان آماده است که شیشه جای پرستار شما را بگیرد . آیا باین

پیشنهاد خواهید کرد ؟

سارا پلکهای خودش را به نشانه عوافت یهیم زد و در دل خود خوشحال

بود که فردا ش ، و قوتی جرتروزد با مارسل به سینما بود .

مارسل که آقای بالمر و خودم را از مرگ نجات دهن !

و آقای بالمر ، صبح روز بعد بیدار سارا آمد و گفت :

- خانم سارا ! ما هردو بیرواز یک نسل هستیم و میتوانیم

خوبی برای یکدیگر باشیم ، ولی تفاوت شما نمیتواند حرف بزند ، و

نمیتوانند نیازمان چطور و از چه موضعی با شما خوب نزن ، بدنی بزند ، فکر

تازه ای کردند . میبینید که هرراه خودم یک کتاب آورده ام . شما

موضعی را برای «آف» تا «ای» بیشترم . همینکه به حرف اول موضوع و کلمه ای که در ذهن

خود انتخاب کردند ، رسیدند ، پلکهایتان را بکار یهیم بزند . موافقید ؟

سارا پلکهایش را یهیم زد و در دل خود به نزدیکی نازی بالمر آورند .

و لافاصله بیدار کلمه بود . اتفاق ! شادی خاله شدگان میخواهند باشد . بگذارید

لغت هار نگاه کنم ... ناید میخواهید از قبرهای مصنوعی صحبت کنیم ؟

سارا به علامت نفی دوبار پلکهایش را برهم زد .

بالمر گفت :

- پس موضوعی که برای صحبت ما انتخاب کرده اید ، با حرف «ق»

شروع نمیشود . خوب ، این موضوع ، چه چیزی میتواند باشد . بگذارید

لغت هار نگاه کنم ... ناید میخواهید از قبرهای مصنوعی صحبت کنیم ؟

سارا به علامت نفی دوبار پلکهایش را برهم زد .

- از قناری و فنس چلور ! میدانید که من یک قناری با یک قنس

خوشگان به ایزابت هدایم .

سارا به علامت نفی ، دوبار پلکهایش را برهم زد .

- آه ! من در بیدار کردن باش معها و چیستانها ، تخصص ندارم ...

بهتر است افعتهای را یکی بخوانم ...

بالمر لغات کتاب نفت را بکایات میخواند و فقط چهار کلمه به کلمه

«قل» مانده بود که ناگهان صدای وحشتگی از کربدور برخاست . این

صدای یک سقوط بود ...

بیمه در صفحه ۱۱۴

دیوارکوش دارد!

مرا بالا بیکشد ، و بیمهن جهت در وصیت‌نامه ام شرط‌کرده ام که الیزابت و مارسل فقط وقی میتوانند از ثروت من استفاده کنند که همچنان زن و شوهر باشند ...

کرد دیگر شمارا تنها تکذیب ...

اگر دختر برادر شما کمی بر دستمزد من اضافه کنند ، حاضر شهار اه

نرد شما بخواهیم ، ولی خودتان بهتر میدانید که خانم سیمون چقدر خیس

است . با اینهمه معی خواهیم کرد بعداز این هفتم زیاد تر نکندار ...

و سارا نومیدانه است ، میدانم که فردا او باشد - دور کرده است .

دیگر خیلی دیر شده است ، میدانم که فردا بسیار رفت و آنطور که خودش بود ، شاید که نفعه قتل را اجرا

خواهد کرد ، درحالیکه بالمر پیر در اتاق پائین چرت بیزند ...

بعداز ظهر آنروز در اتاق سارا ، یک جلسه خانوادگی تشکیل شده بود .

دکتر خانوادگی سارا ، کشش ، خانم سیمون ، مارگریت دوست قبیله سارا ، و جرتروزد در این جلسه شرکت نداشتند . دکتر خطاب به سارا میگفت :

- این پیرزن راستی راستی یک جادوگر است ، حالا او در باره نفشهای

ما بیش از حد لازم چیز میداند ، و زنده ماندنش برای ما خطرناک است .

راستی ایزابت ، بنظر تو چنین پیرزنی در چه شرطی میتواند

زندگه بیاند ، پس لابد این اختلال هم هست که روزی یهودیان چنین زنی را خواهید دید .

مارسل را لو بدهید . اما چنین روزی را نخواهید دید ، چونکه به حساب

شاهمن خواهید رسید .

خیال تکنید که من همین حالا یکی از این میل هارا نوی مفر شما فرو

میکنم ، نه ! مارسل میگوید که دوچندانه دریک در موقع و دریک خانه ، خوب

که افسوسی خودت ایشان ، خیلی طبیعی بنظر برسد . حالا میفهمید

که افسوسی خودت ایشان ، مملکات ایشان را برای ما بوجود آورده اید !

مارسل ایزابت ، مثل اینها چاله ایزابت که برای سارا در اتاق نشاند ، با گفت :

- و آنوقت پرستارش جرتروزد را به حرم قتل او با دست کم قتل غیر

عدم و اشتباه محاکمه میکند ، و تو فکر میکنی او بادگی حاضر میشود که

سرش را با لای دار بفرستند ؟ و آنکه فراموش نکن که یک قتل دیگر هم

خواهد بود ، و دوچند دریک خانه ، هیبتا ایجاد شک و سوء ظن میکند ،

مگر اینکه سارا و بالمر باهم و دریک حاده بیمودن ... بلی ، بلی ... باید

چنین بشود .

و سارا آنچه تا صبح ییدار ماند ، چونکه یک سوال وحشتگانه ، خواب ای

چشم ایشان میربود : «چگونه ؟ راستی چگونه میخواهند من و بالمر را یکجا

بگشند ؟

هشون ش نشده بود که بالمر به خانه برگشت و یکسر نزد سارا رفت و

- روزیتا ، در مورد ماله دیوار ، حرفهایی بنزد . از قرار معلوم

شما در این مدت توائب اید مذاکرات مارسل و ایزابت را بشنود . آیا

حرفهای آندو جالب بود ؟

سارا چشم خود را سوچید . بالمر گفت :

- اگر گفتنش برایتان مافظت نداشته باشد ، خیلی دلیل میخواهد بدانم

که این حرفهای جالب از چه قرایب دارد ؟ و ناگهان بالحن جدی تری پرسید :

- آیا حرفهای خواب ایشان درباره من بود ؟

یک حرکت تند و مشت پلکهای سارا .

- حرفهای خوبی بود ؟

سارا جوابی نداشت .

- پس حرفهای بدبود ؟ جالب است ! نکند در مورد بول و ثروت من

یک حرکت تند و مشت پلکهای سارا .

و سیم خود را شکر گفت که تا وقتی جرتروزد از راز دیوار باختر شود ،

چند روزی وقت دارد ، و روزیتم چیزی به کسی نخواهد شد .

- فایده این رازداری چیست ؟ آنچه چند روز دیگر ... اما چند روزیش

خواهد شد و آنوقت تها شاهد مرگ او من خواهیم بود که لال و گنگ

هستن ، و حرفي نیتوانم بزم ...

و وقتی دیوار نکبار به صدا درآمد ، این بار سارا صدای روزیتا را

از پشت دیوار شنید که بالمر پیر صحبت میکرد :

- بلی آقای بالمر ! ... سارا صدای های همچنان چه میتوانند

در اتاق خودش بودند .

درست است که این اتفاق را در عرض چند سال همیشه

کوچکی هم در میان گداشت ام که ایزابت نتواند در عرض چند سال همیشه

بولهای مرا خرج کند ، و بعد ساق بمکد . و اینکه در فکر مارسل بوده ام ،

و دلم میخواست که او یک شوهر همیشه ای برای نادفتری ام باشد ، متاسفانه

مارسل دایر مسائل مادی ، مردی جدی نیست ، و ممکن است هنله ثروت

دیوارکوش دارد!

آنروز صبح ، وقتی سارا چشم ایشان را گشود ، صدای ایزابت را شنید که اتاق او بود و پرستارش جرتروزد میگفت :

- خانم جرتروزد ! همچنانکه گفته بود ، امروز من کاری ندارم ، و

میتوانم از خانم سارا مرا بگفت و شاهمن استفاده کنند !

و از همین جهت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در اتاق خودش بود .

چشم ایزابت این اتفاق را در ات

لهم إني^{أعوذ} بِكَ مِنْ أَنْ يُؤْمِنَ بِي أَهْلُ كُفَّارٍ

این مرگ داوطلبانه،
و آخرین فریاد کمک!!



و بسیارند کسانی که قطار راه آهن را برای خودکشی انتخاب می کنند.



فر ناندل دریاک صحنه خودکشی ماید

است خطاب به جامعه، یا خطاب به فرد معینی (معلم) مشهود بیووا). و چون هر کسی که کمک می‌خواهد، در حقیقت می‌خواهد زنده باشد، پس خود کسی هم پاک جنبه زندگی است، و نایاب گفت کسی که خواه را گشکند، از زندگی سیر شده است، یا زندگی را دوست ندارد.

دو بیار منصاد



در درون هر کسی یاک وسوسه خودکشی هست

خانواده، جامعه، یا وطن خود دور می‌باشد، خوبشن را موجودی بیگانه می‌باید، و بیگانگی همشه به نومندی می‌بایجامد، و نومندی به مرگ. با اینهمه برای اینکه شخصیت روحی افراد بشر، پردازش و بلوغ کامل بررسد، لازمه است که آنها مدتی از محیط خانوادگی و اجتماعی خود، دور بیفتدند. ساده‌تر بگوئیم: انسان درینما دو حس و دو نیاز خاصد گرفتار شده است: «میل به اجتماع و میل به استقلال و خودمنخاری». هر کسی باشد، و با خودش خلوت کند. هر کسی بقیه در صفحه ۱۰۹

بنستهای زندگی عاطفی، فشارهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، غربزه خود ویرانکری را در درون آدمها، تشدید و تحریک میکند. شکی نیست که در دوران ما، عده بیشتری انسانها، نعی می کنند خود را از میان بردارند. راستی چرا؟ اینان وقتی بزندگی خود خاتمه میدهند، چه امیدهایی در سر میپردازند؟

مطوعات جهان، معمولاً از خوکتی ها کمتر سخن بیان نمیکنند. انسان در برایر مرگ داوطلبانه انسانهای دیگر، احساس زیبونی و ناراحتی میکند. شاید هم

آزادانه تصمیم میگیرد ، یا بایسته نیز
هانی مرموز او را به سوی مرگ کشند ؟ یا بیش هنگامی که روح آدم گرفتار و سوی فنا و عدم و مرگ کشتن رضبهای کافی است که این اندیشه را در آواز صورت عمل درآورد
ولی آیا در این لحظه - و درست دره لحظه - شخصی که میخواهد حکم را کند روح خوش را در آینه تماش میکند ؟
این فرضی پسوند غبیره دارد تا دست با خودش خدا حافظی کند ؟

پرسش‌های این نویسنده فرازوسی هنوز هم باشند دقیق ندارند. و زیباتر پرسش چنین است: « آیا چند لحظه‌ای از خودگذشتگی، شخص یا قلم به بر مدار تا دست کم با خوشبختی خواهید با زندگی خود خداحافظی کنده؟ » شکری

سی پیش از در بروز مرگ
همچنانکه یک حس نیز و مند برای صمیمه
نفس و باقی وجود دارد، یک حس نیز و
دبیر نیز برای «خود و رانگری» و
داره. این هر دو حس را باید دوگز

داتی مصاد نامیم.
روشنناس حق میگویند که
«نهایه افراد، بلکه جامع بشري
گاهی دجارت این احساس میتواند که
را به سوی ناپدید بگشانند. غریزه
ویرانگری، گاهی افراد را به خودکشی
های فردی میگشانند، و گاهی

اجتیات را . » در دوران ما مساله خودکشی در همه جوامع بشری ، به مساله حاد تبدیل شده است ، چرا که فشار زندگی معاشری ، اختلافات خانوادگی

یک تجزیه و تحلیل علمی
و روانی از
یک مسئله مهم بشری
در جهان



↑ خودکشی به سکڑانه، (که گزینی است از بی‌آبروئی و حقارت)

* چر انسانها، داو طلبانه یه استقبال

مرگ میروند؟

* چه عواملی باعث افزایش خودکشی در جوامع

مدرس شده است؟

* چگونه میتوان از خودکشی اشخاص جلوگیری کرد؟

خودکشی ، یکی از آفت‌های اجتماعی دوران ما است : افتنی که گروهی آنرا داوطلبانه به جان میخوردند ، و چون انتخاب مرگ یا زندگی ، تاحدود زیادی امری شخصی است، جامعه در برابر کسانیکه دست به خودکشی میزنند، دست بسته است، مگر آنکه در آخرین لحظات مرگ شخص ، بیاری او بشتابد، و یا بهتر از آن ، عوامل اجتماعی خودکشی را از میان بردارد . اما حتی در این صورت نیز ، عوامل شخصی و فردی خودکشی، بر سر جای خود باقی است ، و در برایر کالبدیجان هر کسی که خود را میکشد ، همیشه این سؤال بر لبان ما جاری خواهد بود که : «چرا ؟ آخر چرا خودش را کشت ؟»

مشهور فرانسوی در کتاب خود مینویسد: «بل- گیمار » نویسنده و حقوقی پژوهشگر ایالات متحده آمریکا میگوید: «من کسانی را میشناسم که دست به خودکشی زده‌اند، ولی مرگ دست رد بررسنده آنها زده است. دلم میخواست که یکی از اینان، چگونگی اندیشه و

بر سر دوراهی زندگی

مِنْزَلُكَ

شما بگوئید چکنم؟

گرفن چند توانم پول حمام مجبور بود
ساعتهاي الناس کنم و در پایان نیز آب
کرم گرم و پوچه را در آشپزخانه شویم.
کنم کم لباسهایی که داشتم از بین رفت.
بس اندازی که من هشت سال درآورده
بود منصرف رسید و نیام دد. خانه غفرنده
و تاریک و آنها از اسایاب و آثار خالی شده
بود و در این میان (بوئون) مریض و
هر هفته باده روز یکبار می‌بینم. چه امدنی.
با فظیلکش می‌بینم و یا یاک بعذار ظهر
می‌خواهید و باز بخیان می‌بیند و نایدید
می‌شوند. لباسهای خودش را نیاز خانه برده
بود و من نمیداشتم او کجا زندگی می‌کند
که هر بار او راهی می‌نمایم لباس تیز و
پیراهش اعلو کرده و کتفهایش واکس زده
و برآق است. کدام زنی باو میرسد و کدام
دستی دگمه پیراهن اورا میدوزد؟

قریب یکسال باین محوال گذشت. من
صبور و بردیار بودم. اینطور تربیت شده
وین آموخته بودند که شنم و شور را تحمل
کنم و مدبر نباورم. مادرم نونه زندگی
من بود و بروهای ادارم. آن سازن بدیخواهد
که در خانه مایکجا زندگی می‌کرددند و
شور مترک داشتند عادلانه و بتساوی کلک
می‌خوردند و فحش مشینند و غفارت
می‌خوردند و جرات و حصار انتشار
نداشتند. خوب. خون من از آنها رنگی نداشتند.
بود. من تافته جدا باقیه نبودم. منهدم زن
بودم و یونس شوره من بود. مردی مستکر
و چایر مثل پدرم اما پدرم لااقل شکم

در خانه نگهدارم راستی دلیل این همه
تفیر چیست ؟
بارها گرمه کرد و بست و بایش
افتادم و حتی راهپایهای عرق کرده بودم
کیفیت را بوسیدم و بسروری خوهمدیدم
که بوسی بیاوردست از این اعمال رشت بستکن
دوباره برای من شوهر خوب و مهربان
و برای زنگنهان بدری شایسته اش اما
اوایران لگد و چند دشمن ما از خود راند
وئی استعانت گرمه و ناله من از خانه بیرون
رفت .

تریبت خانوادگی من طوری بود که
با هیچکس معاشر نمیکرد . دوست نداشت .
آشنا و نزدیم و هم صحبتی در نزدیکی من
بود که غم خود را با درمیان بگذراند
و گلک فکری بخواهم و از تجزیه آزویدگی
دوست خود استفاده کنم . تنها بودم و
تهائی را دوست داشتم و تمام وقت شاهد
روز خود را در سفر نگذهاری بجهه ها تبریز
خانه میکرد . خانه ای که اکنون بماند
مبدل شده بود و هر روز بخشی از اشیاء
و اثاثه آن کسر میشد و به یغما میرفت .
آخر یونس . توکه بول داری . جرا
لو از من خانه را میری ؟ به کجا میری؟ آیا
میخوشی ؟ جواب نمیدارد و حقیقی خیلی کوتاه
وزاری میگردم میگفت خانه مال خودمن
است و بتو مریوط نیست .

اومردی بود بذال ، بخشنده ، بلند نظر
که هرش با بغله پرخانه میامد و در برای
فضل پیرشن میوه های نورانه را برای
من و بچه ها میخرید و بخانه میفرستاد اما
حالا کارش بچانی رسیده بود گه برای

راه دچار آسیب شد و بطور کلی از بین رفت و یک چشم برهم زدن دفتر و دستگاه حاجی از ارقام خالی ماند و پدرورشکته شد.

وای چه معیتی ! ناگاه خانه از دوستان خالی شد و همه رفتند و جزمن عوادرم کسی باقی نماند که غم خوار حاجی ماند. درست در هین موقع بود که (پونس) بخواستگاری بود از طرف پدربرادر میخواست دست و بالش را جمع کند و از هدف داشت بکاهد و به کربلا برود و مجاور خود مرد با خواهر داد و خودش دست عوادرم را اگرفت و رفت. رفت که چند سال باقی عمرش را به بیادت بگذراند و نوشی برای آخرت خود فراهم آورد.

پونس مردیدی نبود. برای من یک بدر دوم بود ویک خانه حاجی ایجاد کرد و اوین همانقدر معجب داشت که بدربرادر از محبت سر ایم میکرد و خانه اش همانقدر آرامش و آسایش بین می خشید که در قلرو خانه پدری داشت. چند سالی گذشت. سال سوم بود که من پسر دنبنا آوردم که ناش شر (علی) گذاشتم و هر گاه یکی از بچه های ما را در ایشان خواست و نیز میکرد که او را پرتاب میکرد و ناس اگر کویا میشد.

خداؤندا چه شده ؟ آیا بقول قدمی ها کسی بکرد و بیان بعیدنده متوجه شدند و نیستم که نهی نبوده ام و نیستم

از این پیگذریم. من تنها فرزند خانواده بودم و طغایی سارخان و نورچشم و گرامی پدرم چون مردم دیده اند از من مراقبت میکردند و مادرم برکات خواهش اش میکوشید آب درد من تکان نخورد. بانی خونی بزرگ و بزرگتر شدم تا اینکه به هجده سالگی رسیدم.
حیف. زندگی چه زود عوض میشود. زنهای پدرم یاک بیک میدان را خالی کردن و رفتند و در نتیجه مادرم تهاباند اما حاجی هم دیگر آن دم و دستگاه سایق را نداشت. آن و بیوه همیشه گردن کلاههای تجاری مرسم و نقد و بازار بودند پردازهای گنان ایرانی باستانکار اعتقادی نداشتند. بخار دارم پدرم هربار که میخواستند اجاش را از بندر بوشهر به تهران حمل کنند نزد دعاؤسین میرفت و دعا و طول میگرفتند این کیمیایی که اینها را بوسیله فرستادهای به بوشهر میفرستند کاربری او لین مجموعه الصاق کنند. فکر می کرد دنایی که داناؤسین بنویسد بیشتر و بهتر از یاک سویه نیزمند بیمه میتواند حافظ سرایه و دارای او باشد. این جناب رسال زرنگ و حلقه بازاری بود که خالق الله را میفرست و جیب آنها را خالی میکرد و عجیب مردم اعتقادی باو داشتند اکه اگر شرح بدhem شاید مردم این دوره و زمانهای را نگذارند. به. پدر بیچاره نمیهم براز آخرین بار بیگانی به دعاؤسین رزند داد ولی دعای او توانت کاری انجام دهد و در نتیجه مجموعه شیشه پدرم که تمام ترونش را روی آن گذاشته بودم

پطور مداوم هم هفته نوشه ها
بخواهم. منتظر محبت شما هستم.

عزتالسادات

من دختر حاجی بودم. از
حاجی ها که گوشه ابروشن ر
مهتاب نمی بیند و تاوقیت خوده
جز پیامار باهیچون مرد بیکانه
صحت نمیشوند. این مقدمه را
بدانید بعدها همین دختر حمره
مجبور شد دست به چه کارهای
قیرمانهای زد. بله. من یاد کنم
بودم و بدرم سه دن دریک خانه
بنقوش خودش چون عدالت را
هرش انش رعایت میکرد حق بود
چند زن سیمه و عقدی دیگر نیز
او فکر میکرد که شوهر عادی
در واقع اینطور نبود و اگر که
میسان کشیده نمیشد آن وقت آشنا
گردید که زنها چقدر راضی
هستند و تاچمیران احساس خوبش
از همه همسر پدرم فقط مادر
فرزند شده بود و آن بودم.
یاک دختر و بعد هم یاک علت طبی
گردید اما قدری ها میگفتند
را چیز خور کرده و سه قاطر د
رسخه اند. چون قاطر زاد و ولد
گشتنگان ما فکر میکردند اگر
قاطر عقیم میشود. حالا که ما
هر چیز باید یاک علت علمی داشت
سعنان و اعتقادات آنها میخندیم
جوان هستند اما این بار یاک زن بالخورد
که پسرهای ناتوانی را میسیده باشد را زارزد
میگویند و چاره جوئی میکند. کسانی که
نمی ازیشان گذشتند میتوانند با تکاعده جیرینی
که دارند مستکری و راهنمای دیرگران
باشند ولی من مستثنی هستم و نه تنهانی.
توانم برای دیگری مفید باشم بلکه در کار
خوبیش نیز درم نهادم و دست نیاز بسوی
شما همیشگی خیلی جواتر از من هستید
در از میکنم.

گفتم که من وقت زیاد ندارم. او
بیز حرف سرش نمیشود که اینکه
در گذشته نیز حرف حساب را نمیفهمید و
مغلط درست را درگز نمیکرد. در اینصورت
خواهشمند خیلی زود رسکشت را بخواهید
و بصورت دل پسندی تنظیم کنید و بعد
بامشourt خواندنگان بین پوکوتید چه
کنم دقت کنید که خیلی کلاسیک و
چهارجانبه اخلاق و علم و امار کار حرف
نزنید. اگرچه خیلی سخت است که هر که
مرد خودش را راجی یاک مادر بگذرد اما
شما بیکار هم ندانیدنکار را بکنید و خودتان
را بجای که بگذراند و وقی خوب احساس
میکنید و اینها موضوع را درگز
کرددید (کد) روح و انساف و مررت را
بدمست پیکرید و آنگاه بین جواب بدید.
اگر چنین باشد پر اعتماد و توصیه شما
چه خوب و جهد بدهید میگم که بمن
اینصورت نه تنهای مورد اجر اقرار نمیدهد
بلکه انتقام شما نیز ازین میورد. لائق
سی کنید این حسن نیت را ازمن نگیرید.
حسن نیتی که سبب شده شش هفت سال
جهان از این بخش بود که
او بهاری فرج بخش از اقلیم ما سفر کرد و رفت و
امروز زمستانی سرد و غم انگیز
شده و باز گشته است. چرا
وقتی جو جهای خرد و ناقوان
من میتوانستند در آفتاب گرم
و حیات بخش او بال و پر
بگشتنند و در سایه مهتمش
سیارهند سایه و آفتابش را از ما
گرفت و با خود برای دیگری
بار مغافن برد. حالا با اینهمه سردی
و ناتوانی برای چه باز گشته واز
این جو جهای کوچک که اینک
شاهین های بلندر پروازی شده اند
چه میخواهد؟ او برای ما چه
ره آورده همراه دارد که ما با هدیه
مهر و تقديم جان خیر مقدمش
بگوئیم؟

آقای مطیعی عزیز:

همانطوری که تلقنی توصیه کردید
من سرگذشت خودم را نوشتم و پیشمه
تقدیم میکنم. فراوش نکید که بمن
وعده دادید خارج از نوبت جاپ کنیدچون
ده قله قبل هم عرض کردم از موضعی
که راستی درمانده و بیچاره شدهام. معمولاً
قهرمانان ماجراهای برس دوراهی شما

آقای مطیعی عزیز :

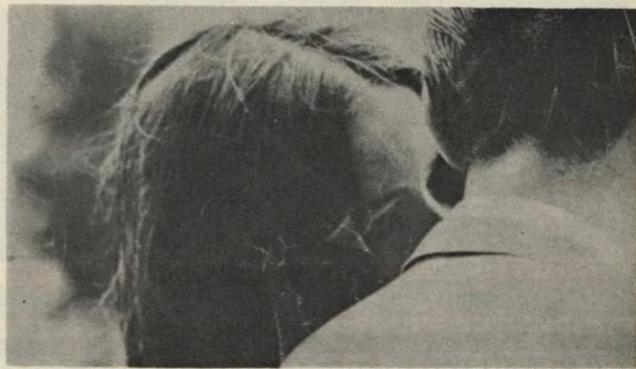
همانطوری که تلفنی توصیه کردید
من سرگشته خودم را نوشتام و بضمیمه
تقدیم میکنم. فراوش نتکید که میمن
و عده دادید خوش از نوبت چاپ کنیدچون
دفعه اولیه عرض کرد من زیاد هم لست
و فرصت ندارم و در موقعیتی کیر کرده ام
که راستی درمانده و بیچاره شدمام. معمولاً
قهرمانان ماجراهای برس دوراهی شما

۱۰۳ در صفحه بقیه

در اظهار مشخصات خود صدیق باشید

هدف یون ایران ایجاد محیط سالم زناشوئی است

○ ION INTERNATIONAL



شما و سایلی میدهد که آن میتوانید
پسندیده هنگام مواجهه با شما درخواهد
یافت که متابفانه اطلاعاتی که داده اید متعاقب
شرايط موکول باشند که شما نیز مثل
دختر امروزی ، مثل نسل جدید واقع بین
نی پدیدرد و این موردهست که دریا یا که
خانم با شرايط بسیار عالی هفته پیش
و رآلیست باشید . بدایید چه میخواهید
در جستجوی چه شخصی هستید . اگر به
خانمی که به خیال خود زنیگر کرد
عام اعتقاد دارید و تست خودشناسی انجام
داده اید در حمود همان توصیه های یون
بین المللی عمل کنید او که مهان خودشناسی
بود و قنی خواستگاری به منزل رفت و
دریافت ایشان نام خود را صحیح نگفته ،
خانم تند با تمام شرايط قابل قبول ایشان
را پدیدرد و به یون ایران نوشت : « شخصی
برای شما مفید باند . خواهید پرسید جراء
همانطور که میدانید در مرحله اول
نام نویسی و مادله و نثر بیام ، پرسش
نامهای را پرمیکنید که از دو قسم تشکیل
شده ، یک قسم مشخصات خود شهادت و
یک قسم مشخصات همسر مورد نظرتان .
اوین طلب آشت که مشخصات روایت
مورد دیگر شخصی بود که منزل
شوهر خواهرش راک در وضع و شرايط
بهتر بود به عنوان محل سکونت معرفی
کرد بود و خواستگار وقی داشت آن
منزل تعلق به دختر و پدر و مادرش ندارد
بقیه در صفحه ۱۰۸

پیام های خواستگاری



در صورتیکه شرايط هریک از داوطلبان را مناسب خود تشخیص
دادید کتاب با ذکر شماره مرقوم فرمائید .

اعضای یون به شماره خود اشاره کنند و سایر خوانندگان باید نام و
مشخصات و نشانی صحیح خود را بنویسند تا پیام آنها مبادله شود .
بانو ۲۵۳۸۰۰۱

بیست و پنج ساله + طلاق گرفته + قد ۱۶۰ وزن ۴۸ +
چشم قهوه ای + مو مشکی + مسلمان + سال آخر داشکده + فعل
آموزگار + حقوق ۶۱۶ ریال + وضع مزاجی خوب بدون آرزو +
آماده است به همسری مردی ۲۸ تا ۳۹ ساله + قد ۱۶۰ سانتیمتر
به بالا + مسلمان + لیسانس + بیست هزار ریال حقوق درآید .
دوشیزه ۲۵۳۱۰۰۱

۲۵ ساله + قد ۱۵۴ + وزن ۵۰ + چشم و مو مشکی +
بقیه در صفحه ۱۰۸

دومین ازدواج سرگرفت
امروز که تزدیک به شش ماه از فالیت
یون ایران میگذرد و قریب بیکهزار ویانند
نفر از هموطنان ما درخواست استفاده از
تکنیک های یون ایران را کرده اند و بعضی
مراحل نام نویسی را انجام داده و بعضی
حتی خود نشانی را نیز گذاشته اند و توسعه
یون بین المللی خصوصیات روحی و جسمی
آنها ترجمه و ابلاغ شده و باتان یادآور
گردیده است با جه مرد و جه زنی سازگار
خواهد بود . همین پرونده برخی از
داوطلبان خالق مادنه و روی کارست امادگی
ازدواج آنها حتی یک مورد مبادله فیش
دیده نمیشود .

همانطور که بارها تذکار داده ام یون
ایران معجزه نمیکند ، اما امکانات شارا
برای یافتن همسر مناسب و جوړ زیادمیکند .
توضیحات بیشتر درباره این
زنashوئی موقوفیت آمیزرا در شماره
بعد خواهید خواند .

* تجربه نشان داد واقع بین ها زودتر
ازدواج میکنند

* هر هفته بطور متوسط پنجاه دید و
بازدید انجام میگیرد .

سینگر

اولین چرخ دستی زیگزاگ دوزی را بخانه های
ایرانی تقدیم میکند
چرخ خیاطی سینگر مدل ۲۳۷

تنه چرخ دستی است که قادر به دوخت
زیگزاگ میباشد و بقیمت چرخهای دستی
معمولی عرضه میشود
چرخ سینگر مدل ۲۳۷

برای دوخت معمولی
لبه دوزی مغزی دوزی
زیگزاگ زیپ دوزی
تور دوزی جا دکمه
کش دوزی چین دوزی
چرخهای خیاطی سینگر با اقساط و شرايط بسیار آسان در فروشگاههای سینگر



شماره سیصد ویست و دوم
باقیه در صفحه ۱۰۸



دختر امروز

فردا زادروز من است



از چه کسانی دعوت
کنم؟ چه کنم که به
مهما نام خوش بگذرد؟

جنن تولد یا بزمیان جالتن و
خوش آهنجتر «زادروز»، برخلاف
آججه تمور میسرود— یک سوغات
فرنگ نیست که مثل بسیاری دیگر از
جانی هستید و میخواهید زاد روز
به ایران رامیافته و مرسوم شده باشد.
فکر غلط است که عده‌ای میگویند چشم
ازین جشن ازدیر باز در سرمهین کهن ما
تولد قطعاً بجهه‌است. هر کس در
هر سن و سالی از آن «زادروزان» مأمدیده
برایش فراموشیده بازی خود جشن زادروز
است که کلمه «زاد» از مصدر «زادن»
معنی تولد و «سور» و «سوران»

اما در نظر داشت اینسته چشم زادروز
متعلق به همسان است و در انتخاب
مهما نام یاد باین نکته مهم و حساس
توجه داشت. متأسفانه در بسیاری از
خانوادها باین سلله توجه نمیشود و
بزرگترها غالباً چشم تولد بهه‌های خود
را بنوعی مهمنا خانوادگی یاد و ساخته
میدل میکنند که تا ساعات بروقت
شب ادامه میباید و اگر هم بههمها
دعوت شده باشند ناراحت و معنب
میشوند.

بنابراین اگر شما تصمیم به
برگزاری زادروز خودتان گرفتید
در انتخاب مهمنان توجه داشته باشید
که از نظر سنتی و خصوصیات روحی
و اخلاقی با یکدیگر تناسب و تجانس
داشته باشند. البته پدر و مادر و



جیر و تریکو

ترکیب جیر و تریکو گلش جدید عدیزان است که بخصوص مورد توجه
و پسندیدختان جوان قرار گرفته است. عدیزان که در اینجا ملاحظه میکنید از این
پولور سه رنگ تریکو و یک دامن جیر تشکیل شده که گمراحت است. اینکاری و نقش
برروانه روی سینه پولور بر زیبائی آن میافاید.

پسرها، این مخلوقات ناشناخته!

پسر جدی

کیست؟ چطور باید اورا شناخت؟ چگونه و
با چه رفتاری میتوان به قلبش راه یافت؟

اگر نامزد شما از این گروه
است تو قع عشق بازی سینه‌مانی
از او ندانشته باشید، اما روشی یک
آینده روش و یک زندگی
مطمئن میتوانید حساب گنید

را بر حسب احتمال و روحان و بمحض
زندگی و حرجه انتخابی این در یکی
از گروهها حاده‌اند. کافی است
شناختنی داشته باشند که می‌بینند نظر نان
در کدام گروه قرار دارد تا انتخاب
در مخصوصات آن گروه بتواند بینش
کامل‌تر اورا بشناسد و به رفارق که
دارد! ...

در مخصوصات های مختلف برخورده و ندان
نهایاً گروه‌سیدی کرده و هر سری
(او چشمی دختر هایی) و شخص از این

نقیه در صفحه ۹۹

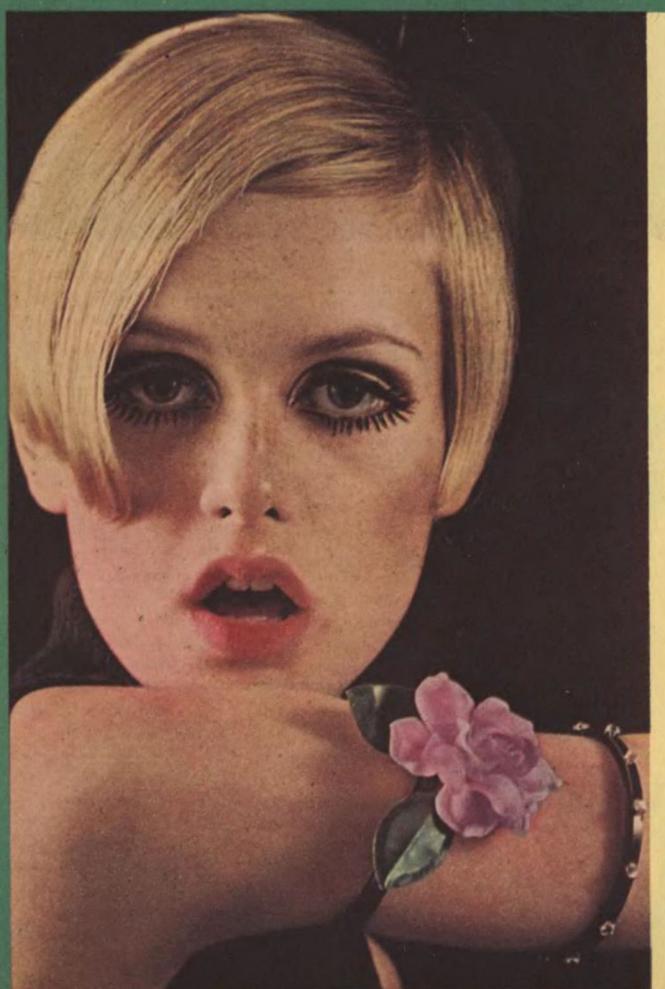
دختربی که میلیونها تن گوشت و چربی اضافی از بدن زنان
و دختران کم کرد، خودش رژیم چاقی گرفته است!

توئیگی

دیگر کار نمیکند، پولهایش برایش کار نمیکند! ...

مانکن عصر مینی ژوب را بدست آورد.
«توئیگی» دختری که پنج سال
پیش شاگرد مدرسه ساده و گفتمانی
بود و ناگهان مانکن معروف شد و
معیارهای زیبائی و تناسب اندام
ییش آنده است. قبل از توئیگی یک
مانکن دیگر انگلیسی بنام «جین»
آنکون بیلیون ۳۱ زیبایی شمار می‌آمد
است. او دیگر لباس های آخرین
مد عرضه نمیکند، با ژست های
مختلف جلو دوربین عکاس خم و راست
نمیشود، چهره بچگانه و هیکل
قلیل اش روی جلد جلاط بچشم
نمیخورد. اما در عوض، لیره‌هایی
که طی دو سال فعالیت اندونه
کرده است، برایش کار میکند.
او یکی از جوان ترین سرمایه داران
دنیای اشتفته مانند است که آنچه دارد
شخصاً بدست آورده است، البته نه
با زحمت زیاد بلکه با شاش بسند
و معجزه‌ای که در دنیای مد کمتر
خلق و خوبی بچگی را از دست نداشته
بود و توقع زیادی از پول هنگفتی
که عایش مشد نداشت. بهمن جهت
در عی سه سال سرمایه هنگفتی یوم زد
و گذار گذاشته شود از صحنه کنار
کشید.

در حال حاضر «توئیگی» برآهمنای
و نظرات پدرش سرمایه خود را در
نقیه در صفحه ۹۹



زیباتر شویم

راهنماییها و تمرینهای
مؤثر برای:

زیبائی دستها

- * اگر به رویاها می‌کشیر و بالعیدام، حتماً شاگرد اول می‌شدم!
- * هیلا ۱۹ ساله
- * درس خواندن یک حسن خلیل‌برگ
- * دارد که کثیر معلمی به آن اشاره می‌کند و آن اینکه نمی‌گذرد اذکار ما دخترها در اطراف «مطالعه غیر منطقی» دور بزند! گلبرگ ۱۷ ساله
- * اگر برجسته اتفاق یکی از کارنامه های دوران تحصیل عمام را نمیدیدم، کم که یقین می‌کرم که نایبه است!
- * فریاد ۱۸ ساله

از کوچکترها گوش کنیم

- * چه خوبست که به فکر آینده‌های گذشته باشیم یعنی حال! هما ۴۰ ساله
- * اگر هر کس به اندازه حمقش عقل داشت، دنیا براز فیلسوف میشد ... آماده انفجار! شهلا ۳۱ ساله

مشکلی که شاید مشکل شماست

برای تناسب اندام و غلبه بر چاقی

چه باید خورد؟

هر هفته دهها نامه به دفتر مجله میرسد که در همه آنها این سوال مطرح شده است: «آیا وزن من برای من و اندازه قدم مناسب است یا نه؟ و اگر نیست، چگونه میتوانم بکم رژیم غذای آنرا به اندازه ایمده‌آل برسانم؟»

کم‌شکلی است تقریباً جایی‌عمومی، یک هیزگرد پزشکی و بهداشتی ترتیب دادیم و از چند پزشک متخصص کمک گرفتیم. ترجیحه سالم یکی از عوامل مهم رشد است. باید دختر یا پسر جوان احتیاج به یک رژیم صحیح غذایی دارد.

بارها به دختران جوانی پرخورده‌ایم که با ندانم کارها و رژیم غلط، رشتشان متوقف شده است. آنها بخطاب اینکه چاق شوند از خودن همچیز حقیقی ندارند. درحالیکه اگر کسی چاق است باید از زیاده‌روی در خوردن ناهای چربی و شیرینی، شکلات، مواد

چربی و شاسته خودداری کند. هر دختر و پسر جوان باید تا حدامکان این مواد را در برنامه‌غذای روزانه اش بگنجاند: مقادیری کم، یک تخمیر، نان و غلات پقدیر کافی، دلیوان شیر یا ماسه (اگر چاق است بدون چربی)، مقادیری میوه تازه، سبزی پخصوص هویج یا کلم، گوشت پرنده‌گان و پنیر.

نکاتی که ذکرشان لازم بنظر میرسد اینسته: ۱- سبزیها و میوه‌ها

باید بمدت کمی پخته شوند.

۲- خوردن انواع گوشتها می‌میرد

آبپزی یا کباب شده بپر از سرخ شده در روغن است.

۳- هنوز نیازی ندارد در پهلوی شرایط،

یعنی در آرامش کامل، احساس راحت و وقت کافی خوده شود، پس در موقع صرف غذا باید همه ناراحتیها و اذکار

مریوط بدکار و درس را کنار گذان.

۴- بهتر است غذایان را بایک سالاد با مقداری سبزی و یا میوه‌شروع

کنید. برای اینکه مطبوع و انتہائی‌کنیز باشد، میتوانند در دوره‌ای از آنها

لطف و زمانه باشند.

اما باز هم باید بآور شد که فقط استفاده از گرم‌های گوناگون کافی نیست!

منزل میرد از دست داشته باشند که

منطقی است معروف که نیکویید:

غذا دختران جوان: در هر مقام فقط به عادت بستگی دارد و شما باید مدنی کار با دستکش کاملاً به آن عادت دانجو، بد هر سوت زیباتی دستها را خواهید داشت که پنهانی داشت و موقوفیت که باید، چه یک منشی،

چه بات خالدار، و چه پرستار باید داشت و زن این را خواهد داشت که از کارنامه می‌کند.

تجویج دیگر اینکه هر بار قبل از اینجام کارهای مربوط به نلاقات و شستشو دو دستهای سفید و صاف و

زیبا، باناخه‌ای خوش فرم، آزوی هر دختر و زن جوانی است. اما اینکه یک دستکش از دست شما مخالف است.

هم در اینجاست که امروزه اکثریت قابل ملاحظه‌ای از دختران و زنان کار می‌کنند و اغلب در تمام مدت روز، به خواهد آورد.

اما در اینجا لازم است بجز وظیها محافظت کنیزی برای اینجا از اینکه دست

بر اینها باید اوریز کنید و خالل اینکه در هم مانند باید از اینجا به

هر روز و هر ساعتی باید این را از دست داشت، سایر اضطرابات بین اینها

درینه از اینکه هر روز را تشکیل می‌کند و همچنانه فراموش نماید.

اما تکانی که شما برای حفظ

زیباتری و لطافت دستها باید به آنها توجه کنید، فراوان هستند، از جمله اینکه شما باید می‌کنید در

حین راندن یا اینجا بفرموده باشید، دستکش نرم و فازکی که باید در

دست داشته باشید، و مخصوص اگر خالدار

هستید و یا مولا بیشتر به کارهای منزل میرد از دست داشته باشند که

منطقی است معروف که نیکویید:

باقیه در صفحه ۹۸

طرح‌های حال برای نساهای تابستانی



تونیک و شلوار و تونیک
شورت - ژیله و شلوار
می‌می - و دو طرح
حال برای بیرون‌های
تابستانی، مدل‌های
زیبا و جالبی است که
میتوان برای تهیه آنها
از انواع بارچه‌های
مناسب استفاده کرد.

گالیله



سیمای ناموران

مردی که مجبور شد در حضور پاپ و مردم از خدا
طلب بخشن کند، زیرا میگفت که زمین میگردد!

مردم بدلات اعقاب خرافی و داشتند که زمین بودند، دگرباره به نجهه تدریس او بودند، هر چند اینکه نیز دنی خواندن بود، هر چند اینکه زمین بود خود می‌چرخد. در اینصورت و ایشان هم او را محکوم کردند و از او خواست که توهه کند، شاید خدا او را بخشد و از گرفتی که گفته است در گذرد!

گالیله مجرم شد منکر گفته‌هایش خود و استخاره کرد، اما از آن پس دیگر علاقه‌ای به مطالعه نهاد و نمی‌می‌دید، بنابراین به مطالعه‌علم مکانیک پرداخت و پس از سالها گوش در هفتاد سالگی دینامیت را ساخت، اما چون مردم با او به مخالفت پرداختند مجبور شد دانشگاه را ترک کرد، هنها بنا به

مخالف بود و هنگامیکه به بیست و پنجم سالگی به تدریس ریاضیات در دانشگاه «بیز» پرداخت، برآن شد تا از نفوذ افکار ارسفه در مردم و بسط و توسعه آن به کاهش، اما چون مردم پر نکردند.

او پس از سالها کار و گوش در دانشگاه تحت عنوان «یام آسمان» در کابیه تحقیقاتی پژوهی خود را از داد و نهادن ۱۶۴۳ در گذشت.



در تکمیل اختراش می‌کشید تا آنکه موفق شد لکه‌های خوشید و همینطور چهار قری را که بدور مشتری می‌گردیدند بینند.

او پس از سالها کار و گوش در دانشگاه تحت عنوان «یام آسمان» در کابیه تحقیقاتی پژوهی خود را از داد و نهادن ۱۶۴۳ در گذشت.

دختر امروز به دختران امروز پاسخ میدهد



هر سؤالی و هر مشکلی داری ،

از نازی بپرس

* شیلا - ۱ - دقیقاً ۵ کیلو اضافه وزن داری ۲ - پاچتری بهتر است. ۳ - موهای کوتاه وابصورت جمع.

* نسرين - الف : باید بدهیک جراح پلاستیک مراجمه کنی . اگر خالهای را بشود برداشت ، جایش نمیماند .

نفعه - ن : کمپت بودن مژه که اینهمه آه و فغان ندارد . چند سال دیگر با استفاده از زیب و مژه مصنوعی میتوانی بزرگ برای آنچه میخواهی مژه داشت باشی !

* متینا - ع : بدیشک متخصص پوست مراجمه کن .

* مخصوصه : عینک را از چشم بردار ! همان عینک سیاوه دوزده بدبینی را . مطمئن باش تهنا عیب تو همیست .

* ش - ز (دزفول) : ۱ - دقیقاً ۱۴ کیلو اضافه وزن داری ! ۲ - حتی اینکار را بکن !

* زهرا زغفرانی : ۱ - وزن ۵ کیلو ، دور سینه ۸۴، دور کمر ۶۶ و دور بان ۸۹ . ۲ - تنهایش اینستکه ساتنیت های اضافه را با ورزش کن .

* ابراهیم هادی : حتماً خجالتی است ! اورا افراحت خواهد کرد . آنطور که بیشتر از قدر خواهد بود . آنطور که افراد خوانده کوچکتر هست .

کمک موثری خواهد بود . آنطور که از ناهایت بیداست دختر خیلی خوب و مهربانی هستی و بدینه دلست نمیخواهد خواندهای را تا بود کمی . پیش آمد مداخله نکن تا خودشان در اینباره چاره چویی کنند . بدینه این اگر مادر و یا خواهرت حق کردن که غیرقابل تحمل است اورا تازه دنیا پیش .

* اکرم افشار : ۱ - وزن ۴۷ کیلو ، دور سینه ۸۰ ، دور کمر ۶۰ و دور بان ۸۲ . ۲ - بجای عمل جراحی ورزش کن و کمتر مواد چاق کننده بخور .

* پروین داداشی : ۱ - موهایت را کوتاه کن . ۲ - از شامپور مخصوص رفع شوره سر استفاده کن . ۳ - لباس خصر و شی ! ۴ - رنگهای روشن ! ۵ - خیلی عالیست !

* ش - و (قصرشیرین) : ۱ - اگر کمی چاقتر بشوی بهمانست صورت چاقتر خواهد شد . ۲ - جوش های سورت در اثر چربی بیش از اندازه پوست است .

* زهرا - الف : عین کن خود را بیشتر کترل کنی . خونسرد باش و سخت تگیر ! از غذاهای که انواع ویتامین B بخصوص ۸۱۲ داردند استفاده کن . اگر بعداز چند توجه نکرفتی به پزشک متخصص اعصاب مراجمه کن .

* ظاهره و نادره (بزد) : این مشکل را باید بالتبلا درمیان بکنارید ، نهایمن !

* روشک - ل : اگر موهایت را کوتاه کنی بهتر است .

* ع - ج (زنجان) : ۱۵۰۰ تا ۵۰۰۰ تومان .

* سیما افروزی : ۱ - ورزش کن . ۲ - خیر !

* نازی ! : بدیشک متخصص پوست مراجمه کن .

* ناهید - ن : لطفاً مختصر و مفید بنویس تایوانم جواب را بنویس .

● خصوصی ، بی خصوصی !
* خوانندگان خوب و عزیز مجله سلام . امروز بالآخره نوبت به نامه خودم رسید ! میخواهم مشکلی را با شما درمیان بگذارم و دراینمورود ازحضورتان خواهشی بکنم و آناینکه: هر هفته دهها نامه بدفتر مجله میرسد که جواب خصوصی میخواهند ، درحالیکه غالباً مقاله سری و خاصی هم دربین نیست . هنافقانه ارسال جواب خصوصی بپیچوچه امکان ندارد . پس خواهش میکنم نامه هایتان را بدون ذکر : « خصوصی بمن جواب بده ! » بنویسید .

نازی

ادیب و ... معمار !

* نازی عزیزم سلام . من در کلاس سوم دبیرستان درس میخوانم و مشکل تبیین رشته تحصیلی در سال دره حال تها راهش اینسته اورا فراموش کردیم . در مورد قدر میکنی ، او را فراموش کار و تبدیل او را فراموش کرد . دورش از طرف دیگر میخواهم درآینده در رشته معماری تحصیل کنم . میگویند اگر دررشه ادبی نامنویسی کنم ، نمیتوانم در رشته معماری به تحصیلات ادامه دهم . لطفاً دراینمورود راهنماییم کن . مهوش - م (بندرعباس)

* برای تحصیل در رشته معماری باید دبلیم راضی داشته باشی . اگر به ادبیات علاقه مند هستی میتوانی

طالعه کنی و کتابهای ادبی بخوانی

جون این رشته خیلی گسترده است و

هر کس میتواند خودش تا آنجا که

دلش میخواهد بیش برودد به معلوماتی اضافه کند .

● عاشق دبیر ...

* نازی عزیزم سلام . دختری هستم مجد ساله و نسبتاً زیباً که در سال ششم یکی از معروفترین دبیرستانهای تهران تحصیل میکنم . از نظر خانواده کی و مادری کاملاً در رفاه هستم . وضع تحصیلیم خیلی امید پیش و شاید بشود که عالیست . قرار بود بعد از گرفتن دبلیم برای ادامه تحصیلات پسوس بروم ، اما ... این همان مشکل است که دارد بیچاره میکند و هیچ راهی برای آن نمیتوانم پیدا کنم . برطبق معمول ساله عشق است ، البته به آن مورث که برای دیگران مطرب است . من دلبخته یکی از دبیرهایم شده ام و بیداست که او هم یعنی بی توجه نیست ، ولی مشکل اینجاست که او زن دارد و من از توجه کاهگاه او احساس کنم . نگو که این عشق زودگذر است چون فکر میکنم بالآخره در راهش میمیرم . لطفاً راهنماییم کن .

● طنز از

کنم که هیچکس تابحال از عشق نمده است ، بلکه هر بلاطی برش آمده از ساده‌گلی و ناآزمودگی بوده است ... و اما درباره آنچه اشیش را مشکل گذاشتیم ، شاید بسود گفت که تو از آن دسته دخترانی هستی که بدنیال عشقهای بردریس میگردند . یعنی سعی میکنی ، البتہ بطور ناخودآگاه ،

بیک مسابقه نو

افتخار ، ثمرة ابتکار است

نوآوران جوان

ناظه جوانی و نوگرانی عامل اصلی پیشرفت و تحول و تکامل یک جامیعه است و این خصلت سازنده در نسل جوان بیشتر دیده میشود .

این جوانها هستند که یا سهولت و حرارت بیشتر هر طرح و ایده نو و هر کار تازه ای را پذیرایی میشوند و بطور کلی این جوانها هستند که با ابتکار و خلاقیت و ارائه ابتکارات جالب میکوشند سیمای کهنگ و فرسوده زندگی را ذگرگون سازند .

شما دختر خانم یا آقای پایه ای این سوال مبتکر و تازه جو هستید ؟ آیا تو انسنتهای در زمینه ای از زمینه های زندگی ابتکاری نشان بدھید و کار تازه ای عرضه کنید ؟

اگر جواب این سوال مثبت است ، زن روز قدم پیش میگذارد و دستستان را صمیمانه میپیشاند و با مسابقه تازه و جالبی که ترتیب داده است میخواهد معرف و مشوق شما باشد . عنوان این مسابقه که بزودی اغاز میشود «نوآوران جوان» است . این عنوان را بخطاطر بسپارید و منتظر توضیحات بیشتر در شماره های آینده باشید .

خلاصه شماره‌های پیش:

(فته) دختر زیبای توبد مساه
(حاجی‌میاشر) ملت یات‌عصبان شدید
روحی که لازمه سن و بخط ناساعد
زندگی اوست بقصد فرار از خانه خارج
میشود. سوار یکتاکی میشود که به
گاراز برود و از آنجا راهیار آیدان
یا اصفهان بشود. راننده تاکسی که
چنان خوش صورت سبزه‌رین است بنام
(نادر) در عربی‌باید که او قصد فرار از
خانه را دارد. تحت تاثیر احساس
نوعدوستی و غیرت و جوانمردی
مشکلات این نوع فرارها را برای او
میشمارد. و درنتیجه (فته) از فرار
منصرف میگردد و بخانه (نادر) می‌رود.
(نادر) بخانه (حاجی‌میاشر) می‌رود
ولی حاجی بیچار قدردانی او راهراه
تریاخانه و آق‌حسین و مرگان به کلاته‌تری
میرید و بیزدیدن دخترش تهم میکند.
افسر پلیس نادر را موقتاً بازداشت میکند.
گواهی مرسد که (فته) کاملاً سالم
است. فرد اعیانه پهبازرسی دادر
تشخص می‌دهد و مرخص میکند اما
آنها بروخود بحث و علاقه‌ای بین
سوار یک تاکسی میشود. دو روز بعد فته
میرود. وقتی بطریخانه برمیگردد
(نادر) مرد موخر میان‌سالی را سوار
میکند که آن مرد به سخنان تنه و
میخواهد یک بازدید و میفهمد که نادر
برای فته بخرد و نزد آغلارضا میوه
فرش بفرست. فرد اعیانه همان روز
رنگ آخوند سیستم همراه اسیمیل
میکند یک چک میکند زرد
تومان پول و یک نامه برای فته
میکنارد و این نامه جملی همان مرد
موقر بنام نادر برای فته پول فرستاده
و از او دعوت کرده که ساعت شش
بعد از ظهر باعهان سواری که انتظارش
را میکند بخانه او برود. فته چکمه زرد
و پول را از آغلارضا میگیرد. فته
می‌از ورود با خوردن چند شکلات
به خواب رفتد. شجاع متورداد که
اتفاق خواب را آساده کند. دو
ساعت بعد مرگان و فته خود را در
جاده نیازگان رفتد. دومردویی هیکل
آنها را جاگذاشتند و رفتن در حیالیکه
آقاشاخ دام هردو را لکدار کرده
بود. باحال بدی بطریف هم راه
میافتند و (فته) قسم میخورد که انتقام
میشود. سوار یک‌اتومبیل شخصی
آشمعوق بکدیدن آن دور امیرسانند.
آغلارضا که هنوز بیدار بود آنها را
بداخل دکان میکند که ماجرای آمدن
(نادر) و آوردن چکمه‌های زرد اصلی
را تعریف کند. اینک بقیه داستان...

فنه چشم پوش

اگر بسلامتی بجهای در راه دارد هزار معنی
و مفهوم را میرسانید و نادر با زرنگی
فکر و اندیشه را ظاهر ساخته بود.
نادر بایران ان جمله باو نهادید که من
میدانم تو شب قبل خود را از نستاده
و بادرار شدای. (فته) با شنیدن این
مطلب لرزید. تکانشیدی خوردویی اختیار
ستگنی اش را از روی پشتی صندلی جلو
برداشت و تکه داد و قیافه‌ای درهم و
ملول بخود گرفت و گفت:

— چون چه؟ اگه بجهای توراه
دارن؟ منغورتون چید؟ مگه نمی‌بینیں که
من دختر هست و شوهر نکردم، مامان‌هم
دیله به سی رسیده که مصلحت نیست بجه
شکنچ داشته باد. پس لابد شما هدفی
داشتن که این حرفو زدن؟

(اختر خانم) که از خنده‌دين بی‌هورد
و بی‌دلیل (فته) متعجب شده بود گفت:
— نهیمیدم چی گفتی. او ایل‌اینطور
بود حالاً اینجوری شده بعنی چی؟
— ای مادر. میگم او ایل این دوست
خوشو باور میکردم، اما حالاً نمیدونم
چی شده که نسبت بهم سوعدن داره. شما
کننی تربیت خونادگیش خوب نیست
یادم افتد که مادرش مثل فرشته‌ها می‌مونه.
بیزنه اما او تقدیر مامانیه که آن میخورد
صدتاً ماجش بکنه چطور ممکنه اولادچین
مادری بد شه و یا بد تربیت شده باشد؟

بازهم در آئینه ماشین تکاه (فته)
نمایم احسات و اندیشه خوش را بین
کرد و آنچه را درجل داشت. نگاه
او شماته بار بود، نگاهش گله‌آمیز بود.
با این تکاه برای او اتفاق افتاده و با همان
حادثه‌ای برازش میکرد که فته حقیقت را
تکاه انسان میکرد که برازش را راحت کند.
بگوید و خیاش را بازدید کند. عجیب
بود که بایک تکاه همه این مقاصد را که
گاه باهم میخواستند نیز بودند بیان میکرد
و عجیب‌تر آنکه (فته) میهمید و مفکر
غایی نادر را درمی‌بافت. بازهم مقادیر
رفتند. فته حرفاً میزد و میخواست با این
حرفها خودش را نزد نادر تبره کند و
این فکر را که شب قبل آنها با اتومبیل
شورت ارغوانی رنگ رفته‌اند از مغزش
دور سازد ولی موقع نمیشد و خواندن اندیشه
هنوز هم در این عقیده ثابت بود که
مژگان و فته با مشین ناشناسی بیانی
ناشان رفته‌اند. این فکر داشت نادر را
می‌جذبید، گاز میگرفت، قفلک رفیداد
و مانع بود که حتی هدیه‌ای رام باقی
بماند.

بیشتر یک چراغ فرعی که توفیک‌کرد

باز (نادر) رشته کلام (فته) را برد و
باصدایی که شم داشت و گرفته بود برسید:

— خانم. نگفتن کجا باید برم؟

(فته) را خود را روی لبه صندلی جلوی
انداخت و دستهایش را صلب‌وار آنچا

نگاه داد، جانه‌اش را پشت دست چش

نگاه و گفت:

— آقا. بعینده شما برای خرید کجا

بریم بیتره؟

— من چه می‌دونم. تا خرید برای

میخوانم خرید بکنیم باشد عروسی‌ستون ایشالا

بریم. اگر سلامتی بجهای توراه دارن

و میخوانم سیستون تهیه کنیم جای

دیگنی هست که بلس و وسائل بجه

میفروشن. اگه...

این جمله خیلی نیش و زهر داشت.

بقیه در صفحه ۷۳

دانهای سلامت و طرفه

یک مقاله تازه و جالب در باره: زن و شوهرها و مشکل تختخواب

تلویزیون یا پاژ کشت از سینما، یک مرز عمیق و مخصوص بین آنها جدایی می‌آفتد.

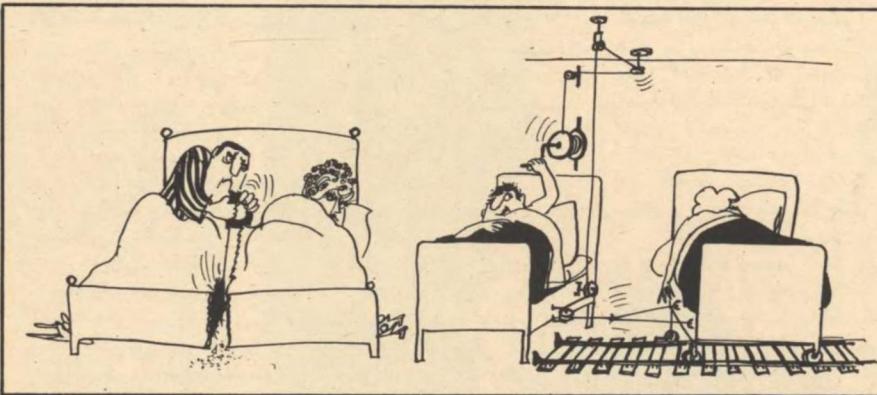
تختخوابهای بزرگ دو نفره که طی چهار نسل متواتی از اختخارها بزرگ کشور های اروپایی بخصوص

بقیه در صفحه ۶۸

معلوماً گروهی که با چنین سرعتی در کوتاه های اروپائی به طرف سنت امریکائی پیش می‌روند زن و شوهر تختخوابهای بزرگ دو نفره که شوهر عا به مقادیر سی درصد افزایش دارد که باعث سهولت حرکات این زانده های طرف می‌گردند.

از دو سال پیش تا حال فروش های جوان و طبقه متوسط و اداری هستند. این زن و شوهرها یکدیگر را یافته است و این رقی است که نمیتوان با نظر اجمالی یا بی توجهی از آن گشت.

با وجود این، هر شب، پس از تمامی



عصباتیت، شمار ازشت میکند

بهداشت و زیائی است، ویرایی هر کسی میتواند سودمند باشد.

از کجا بفهمیم؟

از کجا بفهمیم که دچار هیجان و فشار عصبی شدهایم و حال عادی نداریم؟

جواب به این سوال بسیار ساده است، آیا دستهای خود را بمورت می‌کردیم؟

آیا ناخن‌های خود را می‌جیوید، آیا شست خودرا در مدت دست دیگر هیجانات و فشارهای عصبی است.

آنها دلیل هیجان، داشتن شناز وارد می‌آورید؟

عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، دوره زندگی ماشینی و هیجانات و فشارهای عصبی است.

آنها دلیل هیجان، داشتن هم هست بودند. شناز های دیگر که از هیجانات و فشارهای خود شفارواردیم اوریم و در نتیجه گردیم و شناز، سخت و غفت میشوند.

هرزنی که شش از ۲۵ سال گذشت باشد، با آثار هیجان و فشار عصبی در چهارنونه موقع دندهای بر روی همانها میتواند که هر زن و مردی دارد و میداند که در اینکونه هم هست.

بقیه در صفحه ۹۱

خانم. او لین آثار عصباتی و هیجانات عصبی در چهاره چند دستور برای رفع چین و چروک ناشی از حملات عصبی:

عصری که ما در آن زندگی هیجانات و فشارهای خود را می‌جیوید، آیا شست خودرا در مدت دست دیگر فرو برد و آنرا سخت شفار میدهید؟

اینها دلیل هیجان، داشتن عصبی که می‌گذرد از لامپ زدن باشد.

آیا ناخن‌های خود را می‌جیوید، آیا شست خودرا در مدت دست دیگر هیجانات و فشارهای عصبی است.

آنها دلیل هیجان، داشتن شناز وارد می‌کنند.

خانم عزیز، شما که گاه و پیگاه بیماریهای از قبیل سکته قرار میکنید و معمولاً طول عمر شان بیشتر از مردم است.

خانم عزیز، شما که گاه و پیگاه بیماریهای از قبیل سکته قرار میکنید و معمولاً طول عمر شان بیشتر از مردم است.

خانم عزیز، شما که گاه و پیگاه



خانم نگذارید شوهر تان چاق شود

که چاقی، گذشته از لطفه زدن با اندام او، سلامتیش را هم تهدید میکند.

مردهای لاغر اندام کمتر در مردم بیماریهای لاغر اندام کمتر در مردم میکنند و معمولاً طول عمر شان بیشتر از مردم است.

چهره زن یا مردی که از هیجانات

متاثر شده و خط اندخته است خود بخود را از دست دیده.

در حقیقت این روشها تمهداتی برای

بقیه در صفحه ۹۴

آیا تختخوابهای یکنفره بین زن و شوهرها فاصله میاندازد؟

فرانسه که یکی از پرتریاز ترین مجلات این کشور است در يك مقاله جدی بقلم یکی از مشاوران معروف مسائل خانوادگی، مشکل تازهای را مطرح کرد که از نظر روایت زن و شوهرها دارای اهمیت زیاد و قابل توجهی است - مشکل تختخواب و موضوع تختخوابهای یک نفره و دو نفره:

چنانکه آمار نشان داده است، کشور فرانسه مدارز کشورهای بلژیک، آلمان، سوئیس، اسپانیا و ایتالیا، بر سرعت آمریکای مآب میشود و آداب و سنت قدیم خود را دارد کنار میگذارد و بسوی رم اورهای آمریکائی مشتابد.

یکی از این ره آورده ها که بنظر روشناسان و مشاوران مسائل خانوادگی از نظر تأثیرات بعدی حائز اهمیت زیاد است، تختخوابهای جداگانه

می‌شوند.

چه سیاری این را ظاهر می‌شود.

مددی بخطار ناراحتی قلبی معالجه میکردند و بعداً معلوم شده که اصل قلشان بیماری داشته و بیب از وجود دنده گردند بوده است.

درین

هر دین

کارش

ایجاد

حس

و حركت

درست

و قسم

بالا

و

اعصاب

شک

گرد

دست

و

وقتی

ان

اعصاب

شک

گرد

دست

و

وقتی

آن

اعصاب

شک

گرد

دست

و

وقتی

شک

گرد

دست

و



از کتاب: بچه را اینطور تریست کنید
پر فروش ترین کتاب ۵۰ سال اخیر جهان

نوشته: دکتر حبیم گینوست
ترجمه: فرید جواهر کلام

عقدہ حсадت را

در کودک

سر کوب نکنید

خلق و خوبی برخاشگری پیدا میکند، تند
خوب و عصبانی میشود، طوف و بینی را
میشکند، یا میکنست عادت ناخن جویدن
پیدا کند و باز هم میکنست برات ایقون
مرتبی موی سر خود را داده بپند ۱
و البته در این حالت آرزو دارد که
کاش میتوانست موی سر برادر خود را
میکند. تمام این کودکان نیاز به آن
دارند که حساسات طبیعی خود را بزیان
اووده عرضه کنند و البته چنانچه در این راه
شد عرضه و مادر بخوبی میتوانند دراین راه
دست آنها را بگیرند.

وقی حادث کودک ، در دوران کودکی عرضه و آشکار نگردد ، گذشتہ از آنکه عوارض نامطابقی بیدا میکند ، آثار آن تا سی سال بلوغ و بعد از آن نیز باقی میماند !

مثالاً اگر شما در خیابان مشاهده کردید آدم آرامته و خوش ظاهری در پشت فرمان اتومبیل خود معی دارد از تمام تمیزهای دیگر جلو بزند و این کار را بر حسب اعادت ایلام میدیدم (نه با ضطرار) حتم داشته باشید که این حالت ، از آثار حادث دوران کودک است !

همینطور است حالت مردی (یازنی) که از یاختن دریک بازی ورزشی مثل پینک پونک و غیره فوق العاده فرار از مشدود .

و باز هم همینطور و نسبت مردی که حاضر است تمام هست . و نسبت خود ، ابدی

منشأ حسادت

- ★ بچه شما حتی احساسات خصمانه اش را باید ابراز کند
- ★ حسادت کودک ممکنست عوارض ناراحت کننده جسمی به دنال داشته باشد

گفتیم که بهترین روش آنستکه پدر و مادر کاری کنند که کودک حادث خود را بربان بیاورد و آشکار سازد، اگر بچشم حادث خود را آشکار سازد و باخطال عقده دل را خالی نمکند محققان این نتیجه دارند: شد. شد.

مثلای کودکی که نسبت به برادر و کوچکش حادث میکند، ولی به امیدی و مادر اجاهه ندارد احساسات خود را عرض میکند و مادر ممکن است در عالم رویا مشاهده کند که این برادر کوچک را از پشت یام یا طبقه پنجم عمارت به کوچه برتاب کرد.

است . کودکی که چنین خوابی می بیند چنان وحشت میگند که فریاد زده و از خواب میرید و حتی ممکنست به تخت برادر کوچکش تزدیک شود و امتحان کند و بینند که آیا پسر برادرش را سر جایش است یا او از این پشت بام پرتاپ کرده است یا پرای اوقات هم این حادثه دشیده در جسم کودک اثر کرده و باعث بروز عارضه های بدین میگردد و غالباً ممکنست کودک حسوس شود به اگرما دچار شود ، یا حالات آسم (تکنیکنس) در وی پیدا شده باشد چه سرفه کند .
باز هم ممکنست کودک حسود براز انتقام ازبر و مادرش که به برادر کوچک محبت میگند مرتبیست خود را تر کند در حالیکه بکل از توکل این برادر کوچک چنین کاری نمیگرد .
بعض اوقات هم کودک حسود ، یکمرت

حرکت میکند چه میاندیشی؟ لاید این موجود را شناخته‌ای، بای این بای عابر پیاده است! تو خودت زمانی یکی از این موجودات بودی که در مردم خطر تهدید مساجد و راندانگ اتومبیل هستند. اکنون بعنوان خلبان و اتومبیل‌ها می‌باشد! آیا لحظات را بیاد می‌واری که سیل اتومبیل‌ها باسرعت در چهارراه‌ها و خیابان‌ها عبور میکردند و بنویسند که نیش از یک سمت به سمت دیگر را نمی‌دادند؟ بیاد می‌واری که چند بار نزدیک بود اتومبیل ترا زیر پکرید؟ آیا در نظر میگیری که تو اکنون در وسیله‌ای سوار هستی که میتواند در طرف چند لحظه‌ای روز سفر به سرعت ۸۰ کیلومتر در ساعت برسد؟ آیا در نظر میگیری که عابرین بپایه سرعت تفکر و تبدیل این فکر به حرکت را به مقیاسی بسیار کترائز تو دارند؟ سرعت تفکر تو و آنها یکیست، ولی تبدیل فکر و تضمیم تو به حرکت شایدهزار این از آنها سریعتر باشد، چون تو براین ماشین عجب سوار هستی.

کسیکه این نامه را نوشته از ۱۵ سال پیش تابحال از اعضای
برجسته اداره تصادفات وسوانح اتومبیل در شهر ۹
ملیون نفری لندن است.

این کارشناس از ضایعات و تلفاتی که اتومبیل، این چهار چرخه تندره قرن صنعتی ما، در شهر لندن و جاده های اطراف آن بوجود آورده خاطرات تلغی سیار دارد. صد ها جسد بلا زده را در مقابل چرخهای اتومبیلها دیده و بدنه لامشه و مچاله شده هزاران اتومبیل را با سرنشینان مصدوم و علیل آن تماشا کرده است. هزاران پرونده تصادف را بعنوان کاردان فنی مورد مطالعه قرارداده است.

در ماه گذشته «الیزابت» دختر ۲۰ ساله این آقای کارشناس سوانح رانندگی موافق به اخذ لگو اهیمانه رانندگی شد، و پدر که مردی خبره و در رشته خود زیده است بعنوان چشم روشنی و تبریک، نامه‌ای خطاب به الیزابت نوشته که میتواند درس آموزنده‌ای برای تمام زنان و مردانی باشد که درینج قاره عالم هر روز پشت رول می‌نشینند و رانندگی میکنند. خاصه مردان و زنان تهرانی که در سراسر جهان بنام «بی‌اعتنای ترین» و «خود را ترین» راننده‌ها، شناخته شده‌اند !!

بهدست خود میگیری.

دخترم، تو تمام اینشانه فراموش
رلندگی و عالم مربوط را فراگرفته‌ای،
میدانم چونکه ماشین را پھر کت بیندازی
و چکونه آنرا متوقف کنی ولی نهاد
بیکاری هم هستند که یاد نگیرندی و آنها
برایش تجربه پیدت می‌ایند و من چون
در این سالهای سال با تجربه‌تر از
نوهستم آنها را برایت فاش می‌نمیم.
روز های اویلی که رلندگی می‌گشته
شاید ندانی که فرمانروا و ارباب ماشین مطلقاً

نوهسته و این اتفاق فولادی از خود همچو
ارادهای ندارد. این سمتگاه دقیق و بیرساند
هرگز نمیتواند خودش فکر کند و می‌
خطر بر تاختیخی دهد، اگر روی تکمه
بوق نشار آوردی برایت فریاد میکشد
ولی خودش قدرت بیانی و شوانی ندارد
و هرگز نمیتواند تصمیم اتخاذ کند.
این ماشین با همان می‌تفاوتی. که ترا
محبیح و سالم این اعتمانی هم ممکن است ترا به
با عیامین می‌تفاوتی هم این اعتمانی هم ممکن است ترا به
قدر درهای هولناک پرتاپ کند یا باسرعت
فوقی الماد به ماشین دیگر بیند و در تیجه
خودش و ترا نایاب سازد. اگر تو و های
فرمان را بدهی که قرارات را زیر با یکدارد
فروز امرت را با اعطا خواهد کرد، اگر
ما و فرمان بدیهی که در سریک بیچ یعنی تند
آهستگی در وسط خیابان یا کنار خیابان
دوشته باشد.

خواندن این مقاله بر تمام
زنان و مردانی که در شهر
تهران رانندگی میکنند
واجب است!

دخت غزیرم - بنو تبریک میگویند
اول برای آنکه گواهینامه رانندگیت را
را بالآخره گرفتی! و دوم برای آنکه
خرسیت علی شد و اتوبوسی را که می-
بگار برایت بگویند از امروز که
این هاشین را سوار میشوی مسئولیت
تو در برایر زندگی اگر از زمانی که صاحب
شهر و فرزند میشوی بیشتر نباشد ، کمتر
هم نیست!
وقتی سوچ براق و نو اتومبیل
را در دست گرفتی، تو صاحب یکی از
عجیبترین و غیر عادی ترین لوازم عصر
تمدن خواهی بود.
ام: دستگاه عصبی هم غلام تسبیح.

هم ازیستا! هم قالیچه پرنده است و هم
هیولای مرگ، هم یک وسیله سودمندانه است!
هم یک آلت قاتله!

وقتی تو درون آن میشینی روح
بیدا میکند، دیگر یک هشت آهن نیست.
بلکه یک اتاق فولادی است با مفتر تو،
با زانهای عصی تو، و قدرت و سرعت
عضلات تو، وقتی پشت فرمان آن قرار
گرفتی میتوانی خود را از قید زمان و مکان
آزاد کنی و هرجا دلت خوات بروی،
اما رگر این را دستگاه محرك بیر و مدنده ای
فرمانده این دستگاه محرك بیر و مدنده ای
است چایز الخطأ، که تو باشی.

آدم میتواند در زندگی جایز الخطا
باشد، و اگر در پشت این فرمان
هم جایز الخطا بود تبیه اش من مرگ
و نیستی و صدمه و جرح است، برای
خودش و برای دیگران، در پشت این
فرمان هیچکس نیاید خطأ کند!

شاید شنیده باشی که راننگی در حال
مستی خطرناک است زیرا باعث مرگ و
تصادف میشود، حالا بگذار من بتسبیح
که یک لحظه غفلت — یک لحظه خواب
و خیال — مختصراً خماری و افسردگی.
اندکی بی دقیق هم درست همان اثر و تنتیجه
را بیار می‌آوری.

تو از امروز بعد جات را بدست
کسی دیگر نمیدهی و من از این موضوع
خوشومت ولی بدان که اختیار این جان را

رُجُوبَيْه

سرگذشت زنان و مردانی که شرح
حالشان توان با حیرت و اعجاب
و نامشان آمیخته با نیکنامی با
بدنامی در تاریخ حوا دلجهان نسبت
شده است.

صحنه با شکوه خود کشی ملکه نیل، کلئوپاترا
با لباس تمام رسمی ملکه مصر به خواب
ابدی رفته است. کنیز ایرانی با وفاش
سوگلی اش (کارمیان) تاج بانوی خود را
در واپسین دم های عرش به زحمت
نگهداشت.

ترجمه و تنظیم از: احمد مرعشی



کلئوپاترا زنی که با امپراتوری روح جاذی کرد

در زندگی فقط یک بار عاشق شد، و این عشق
غروب عصر کلئوپاترا را بدبانی آورد

مشخصات کلئوپاترا:

- شگفت انگیز ترین ملکه قبل از میلاد بود
- بلند آوازه ترین ملکه تاریخ شد
- سی و هشت سال زندگی کرد
- دوبار زن برادرانش شد!
- ژول سزار را به دام عشق کشید
- مارٹ آتنونی را آواره یار و دیار کرد
- سیاستش به ازو در آوردن امپراتوری روم و تسلط
بر امپراتوری ایران بود
- در جنگ های بیشمار مردانه جنگید
- صاحب چهار فرزند شد
- در عیاشی و خوشگذرانی دست مردانه معصر خود را
از پشت بست
- وس انجام... سرانجام نیش مارسهم آگینی به زندگیش
پایان داد



«پلوتارک» مینویسد: «کلئوپاترا زنی بود یا زیبائی اش در مقام مقایسه با زیبائی سایر ملکه های یونان ناچیز بود، زیرا اورا قبل از مصری داشتند، پایدید یونانی داشت، چونکه، سلسه بطاطه هستگی یونانی بودند و از زمان اسکندر به بعد در آنجا امراض کرده بودند.»

کلئوپاترا بجای زیبائی، لوندی دارد. زنی است کوچک اندام، ظرف، باینی باریک و خمیده، دهان کوچک و لبهای کافت و نعلک و تکاهای هوسناک. صدای خوش آهستگ دارد. جاذبه و کشن او در زیبائی و ظاهر او نیست، بلکه در چونگی برخورش با مرده است. هم قادر است در قابل دختری مخصوص مخصوص مرد ها بر فردی و هم در جلد زنی هر زد و دیوانه شهوت، دنیای را واله و شیدای خود کند. سینه های درشت و رسیده و شکم سبزه اش همیشه بر هنای است. جامه هایش حریر و چالک دارند و در هر حرکت شوهر آمیزش، رانهای خوش تر کیب و باس خوش فورم ش را پیرورون می آذانند.

«پلوتارک» مینویسد: «وقتی زن برادرش شد و به تخت نشست با گزینه نیوی، زیرا درست دارد، اما او فقط بداشن این کلید قانع نیست، زیرا وقتی جامه طلی و بلند پروازی حکم میکند که آن کلید، قفل های بسته سایر کشورها را بشکاید و حتی خواب را تسبیح یونان، آمیزش را کاهان میکرد. این تحول میکرندند.»

درباره دوران اولیه زندگی «کلئوپاترا» مشهور ترین ملکه تاریخ مصر باستان، گویی کوچکترین اطلاعی در دست نیست. گویی زندگی این دوره از بلند آوازه ترین و بی بروآزن ملکه قبل از میلاد، در جنگلی متروک و ظلمانی میگذرد.

می کند، بلکه مورخان با تمام گنجایش واهنگی که بیرون میدهند، سوادی روش نمی کنند. «پلوتارک» مورخ شیری یونانی می نویسد:

«همینقدر کاشف به عمل آمده که ۶۸ قبل از میلاد، در قصر زیبای اسکندریه به دنیآمد، ویرای او لین بار در هند سالگی قدم به مخفات تاریخ گذاشت و آن هنگامی بود که پدرش بطاطیوس سیزدهم، پادشاه مصر در پست اختصار افتاد. بطاطیوس، نگران اوضاع بعد از خوش است. یهیمن سبب برای آنکه بعداز مرگ ناقی بیش نیاید و شیرازه کشور از هم نیاشد، از کلئوپاترا هفده ساله میخواهد با برادر د ساله اش عروسی کند و به آتفاق بر مصر سلطنت کند.

دوره دوره ای است که ازدواج با محارم عیب نیست. دوره ای است که پدر با دختر، مادر با پسر، و خواهر با برادر عروسی میکند، وقتی بطاطیوس سیزدهم فوت میشود، هشوز منصب میسیح بوجود نیاید و زنای با محارم منع شده است. کلئوپاترا وصیت پندرها اجرا میکند و زن برادرش میشود

دارد. در این میدان که معمولاً مکان
قدیمی است، پسران و دختران در آن
اخت مادرزاد تعليمات ورزش میگیرند و
میشهی عدهای از دانشمندان برای مطالعه
و خود و خطا در آنجا حضور هستند.
با اینکه در این میدان از جمیعت مسجید
بیرون نمیزند، سازار که در میان افراط غرور
سلحه اش در میدان حضور می باشد، اینجا
متن وصیت نامه طبله موسی سیزدهم، مشهور
با نام (پیغمبر) پدر کلتوپاترا را فرمات میکند
که بدين ترتیب به مردم فهمانند، سلطنت
شترشکاری کلتوپاترا و برادرش خواست
نهاده متوفی است و پس از خواندن و صیانته
یافای اید:

«ای اهالی استندریه. من که ساز
شام، به مصر آمدم تا بعثونان قسم
کلکوپولاریا و پلیمیوس شاه و مجری
صیست نامه، مفاد و میت نامه را بمورد
چرا یکذارم. سعی من برآن است که
خواهر و برادر را آشنا نمایم و کماکان به
دامنه سلطنت و پرادر را پروری و ادارم.»
و پس از همه مکت

«اکنون، من بنام ملت روم؛ جزیره
بیرون را دوباره بهصر پس میدهم تا
رسانیتو خواهار کلوبیاتر ای اتفاق بظالمیوس
خریصال در آن سلطنت شد، واز آن
گذشتند برای آنکه منسکینی باز مالیات
ز دوش مصری ها، بخصوص اهالی استندرید
برداشته شود، نصف و امی را که بظالمیوس
میزیدهم بمات روم بدھکار بود می
خشم».

این مقاله با هدف ارزیابی این روش برای حل مسئله خود، شایع است که فقط دو نظر از این نظر ناراضی می‌باشد: خواهجه پوئیتوس و دیگر خود سازار! پوئیتوس تصمیم میگیرد زیرا راهنمایی خواهجه کنند و بزرگ از آنکه برای نشوهای کمکی برسد او و هر چهار هزار تریبونزی را که همه اداره قتل عام کند. بدینالی این تصمیم، ناتمامی اخیاد می‌شود، اورا به چنگ ترقیت غیب میگیرد و دل نامه می‌فرماید.

كَافِيَةً لِتَرْكِ الْمُؤْمِنِ

A black and white photograph of an Egyptian relief sculpture. The scene depicts two figures in elaborate, patterned clothing. The figure on the left is shown from the side, wearing a large, ribbed headdress and a patterned collar. The figure on the right is shown from the front, wearing a tall, conical headdress with a central ornament and a patterned collar. They appear to be engaged in a ritual or ceremonial activity, possibly offering or receiving a staff or scepter. The background shows architectural details like columns and a decorative frieze.

در این تصویر تاریخی که روی دیوار یکی از معابد مصر پیدا شده، کلثوپاترا را به حال نشته و (ایراس) کنیز ایرانی او را به حال ایستاده نشان میدهد.

میکنم صبح فردا در میدان ورزش جمع
نويدين آنگاه از پنجه دور میشود و خطاب
آجودانهايش میگويد:

زده است متصل شده است، کمریند و صل
پدامن، مروارید نشان است، و روی
آن هیاکل خدایان متعدد مصریان نقش شده
است.

سازار از مشاهده این همه زیبایی و
شوهه گری، بخدمت دستیابی میشود کاملاً
قدرت جواب سلام گفتند پیدا نمیکنند.
بعضیان در می باید که این زن کسی جز
کلتوپاترا نیست.
برده را مرخص کرده و زن را دعوت
به نشست میکنند. کلتوپاترا بمحض نشتن،
بحث سیاست و جنگ را پیش میکشد و از
سیاست خود بقدیری ماهرانه سخن میراندو
از نقشه های جنگی اش به انسدادهای
استادانه دفاع میکند، و در زمینه های
مختلف بحدی آگاهی و زیر کی نشان
میدهد که سازار میوهوت میشود و خود را
بازی رابرده است، دوام این ۴۶ شب گذشته
را در آغوش ساز گذرانده است.
بطالیوس شاه ۲۵ تا ۱۴ ساله
شده و بسیار چاق است، و گلتوپاترا
را در کنار سازار می بیند، لطخهای در گرگ
میکند، خیره خیره به آنها میگرد و سپس
فریاد میکند سخیانت!
و در حالیکه کلمه خیانت را مرتبا
تکرار میکند، از سر بریور می دود.
روی پله های ورودی قصر، مردم را دور
خود جمع میکند. تاجش را از سرسر
میدارد، حکم بزمین میکوبد و جریان
را برای مردم تعریف میکند. اهالی
کلتوپاترا را بگردانند و آنها را
تحت نظر قرار گیرد.
و شه همین روز را نیز سازار در
آغوش کلتوپاترا میگذراند. این شب،
شب خیسی است و گویی قصر سلطنتی
استکندریه جمع اضداد شده است. زیرا در
گوشاهی کلتوپاترا، آغوش خالی سازارا
بر گوشیده بگوشش طالمیوس
تحت داده آمد. ۴۷ همچنان که
آنها نیز میگردند.

استندره مهندس ریزبند پیرامون ریزبند
در پایان ترین رد دیای شرق خیبر
می‌بیند.
وقتی شب فرا میرسد، سوار حضاره
مرخص میکند و خود با کلتوپاترا تها
میماند و کلتوپاترا آن شب را که بکار
به عنوان متزاوی اسم میرند. سوار که از
شیاهی سیتمار سال ۴۸ قبل از میلاد است
در آغوش سوار صح میکند. صح فرد،
بنجره را میگشاید، مردم خشمگین را با
اشاره دست دعوت به سکوت میکند و
میگوید:
از شما اهالی استندره دعوت
میدان ورزش جای سوزن انداختن

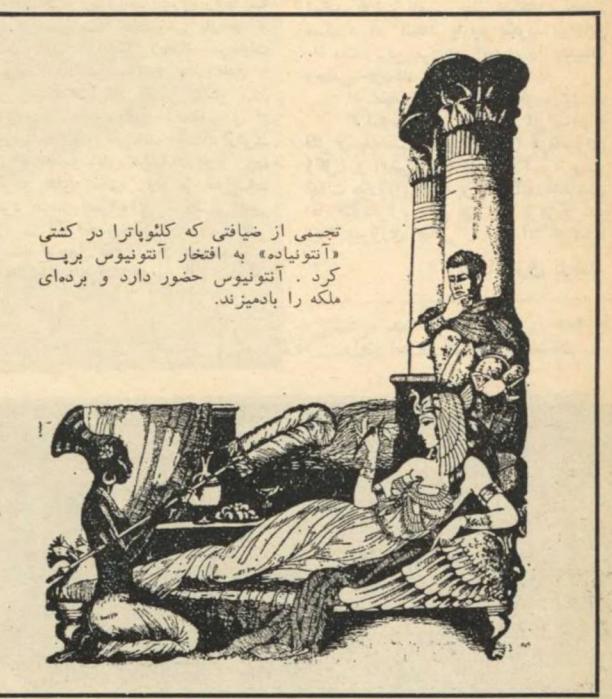
مأمور قتل میگردد و فوراً در صد اجرای آن برمی‌آید. چندس باز بر میدارد، سوار یک قانون ماهیگیری، خودرا به کشتی میرساند و به پیمیوس مژده پیده‌هد که تقاضایش قبول شد و بهتر است برای هزاره درباره شرایط تقاضاً به ساحل برود. پیمیوس با همسرش و دادگیر میکند، قدم به قایق میکارد و قافق به سمت ساحل حرکت میکند. و درست هنگامی که قایق در ساحل به گل می‌نشیند و پیمیوس برای پیاده شدن رخیم خیزد، سر زایری به اشاره آخیلاس، مشغیر از غالاقی کشد و نویه ازرا تا دسته در سینه سردار رومی فرو می‌گرد. دستور بعلیوس چهاردهم، تووجهی ندارد.

سریعی یوس کیبررا از بین جاده‌سکنند،
اگترشیش را از انگشتش در می‌آورند و
جد بی سررا برای گلندیده شدن زیر آفتاب
سوزان استکنده باقی می‌گذارند.
اما این قتل ترای قاتلین یعنی یوس
عواقب خوش بیار نمی‌آورد، زیرا چند
روز ازین مهمنان کی هولناک نمی‌گذرد
که طالیه ناوگان ژوپل ساز در افق دریا
پیداوار می‌شود. سازار فرمیده است حرفی
مغلوبش به مصر گریخته و اکون سردر عرفت
اوگذاشته تا میادا وی در مصر دردرسی
برایش ایجاد می‌گردند.

سنه همانها می آمد و در سال ۱۳۰۷ شمس
می ازداد ، ناظمیوس چاهدهم سرباز
پیغمبر پس و انگشتی اورا برای سزار
هدایه می فرستد . سزار از مشاهده سرباز
چنان منقلب می شود که برای آنکه کسی
اشکیا شود را بینید رو بر میگرداند .
این اتفاق خشم سزار را نسبت
به مصریان و ایادی قتل ناخواهند آن
بریان انگشت و سور میدند ناو گاشش که
اسکله پهلو پیگیرند و خود در حالی که
ملس به تابع کشیده اند بر هنهاست ، واز کفر
می شود و مستقیماً به کاخ سلطنتی میرود

میکند . یهین سب و قتنی چندی بعد پرس
یهین بوس برای گرفتن غله ، اسلحه ، سرباز
و جل حمایت مورخ در جنگ علیه ساز
به استکندهای می آید ، کلتوپاترا ۶۰ کشتی
براز غله ، مهمات و ۴۰۰ سرباز و از
حمله خود را در اختیار او میگذارد .
بولوارک نیز تو نویسد :

«کلتوپاترا ، از جسم خود به عنوان
بل و دندان سیاس استفاده نمیکد .



تحسیمی از ضیافتی که کلثوپاترا در کشته «آنتونیاده» به افخار آنتونیوس برپا کرد. آنتونیوس حضور دارد و بردهای ملکه را بادمیز ند.

در برخورد با پیر پیغمبیریوس نیز از همین اسلحه استفاده کرد. شی رومی جوان را به شام دعوت کرد، ولی بساط شام را در خوابگاه خود چید. آتاق را غرق در

حاشیه ساخل شرقی دناتی بین برا
صف آرائی میکنند ، اما درست در اثبات
در نفع گیرد ، زیرا درست در اثبات
ظرفیت شغوف آراستن میمه و میرسه هرچهار
کشته بزرگی نیز نمودار نهاده
و خبر مردم کسر نشینان کشته عبارت
پیویسون مردم را دیر رومی روی
(کورنیا) وعده ای از محارم و نزدی
آنان.

بزودی حقیقت تاخت دیگری نز
آشکار مشهود . پس پوس ، در پهنان
چندان از حباب نیست ، زیرا به خود
نکفته است ای میوس میوس ، حامله مشهود

در نتیجه پرسی که به دنیا آیا و مردم نوه
پیغمبر موسی کمیر بحاب خواهد آمد و برای
دولت حکومت بر روم جانشین او خواهد گردید.
البته این نقشه ای است که به زمان
احتیاج دارد، اما کلتوپاترا هم از آن
زنهای است که صریح بسیاردارند و در
کارها هیچگونه عجله‌ای را جایز نمیدانند.
این سیاست و سایر سیاست‌های شایهش
بروزی سوئ طن درباریان را به اقدامات
خودسرانه کلتوپاترا جلب میکند. بوپیتوس،
آخیلاس و توتودونوس مشاوران و محظی های
بطالمیوس که اورا چون مومن درشدادرند
به این نتیجه میرساند که کلتوپاترا راه
مستقلی در پیش گرفته است و در نتیجه
برای جلوگیری از بسط نفوذ وی و حفظ
منافع خود در صدد کشتن وی اینست.
اما بردگان و کنیزان گرفتاری
کلتوپاترا هستند، وجود توطئه را به بنانوی



30 a.C.



10

و به مردم میگوید: «موجب و مینتامه بطلمیوس ، من وارث و قیم سلطنت مصر هستم و آمدام به وظیف قیومیت خود عمل کنم. بنابران دستور میدهم بطلمیوس و همسرش کلپواتر افوری در حضور ظاهر شوند.»

از: کامبیز - درم بخش

یک زن یک مرد!

ایا براستی زن و مرد از حقوق مساوی برخوردار هستند!



و دوستداران آقای احمدخان!!



عشاق سینه‌چاک منیره خانوم!



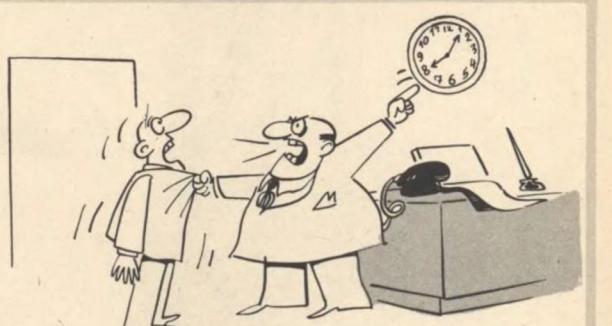
و زمانی که ماشین اصفر آقابنزن توم کرد!



وقتیکه اتومبیل پری خانوم خراب شد!!



ایضاً همان روز وقتی که خانم سکرتر دیور تشریف آوردند!



روزی که حسن آقا دقیقه‌دار به اداره رسید!!



و توقف منع ناصرخان!!



توقف منع ناصرخان!

کفش، آینه و چراغ، یک جلد کلام‌الله مجید و یک آلتکش از طرف داماد خریده شده که مرد هر کاری بکند کسی بدوا نمیگوید بالای چشم ابروست. اما یک زن با یک مرد فرق دارد. بدناهای را همیشه زن باید بدکش و توان

سیفی بهدرم گفت:

- روز مقد و عروسی را خودتان تعیین کنید، من چون در تهران کس و کار زیادی ندارم همه را به عهده خودتان میکنم. از من بول آدن و از شما تدارک دیدن. فقط میل دارم عروسی‌مان آبرومند برگزار شود. من تقریباً همچیزی دارم. از پرسا تو قعه آوردن چهیزی ندارم. من فقط خودش را میخواهم.

مادرم گفت:

- مگر عروسی بجهازمیشود؟ دختر نشته بود. حس کرم با خودش مبارزه عجیبی را آغاز کرد. این گوشی

هر قبر نم ندار باشد، باز نایدست خالی بدخانه بخت بود. چون به مقیده میکرد و او برای درهم شکست این مقاومت میکشید. سرانجام دل به دریا زد و گفت:

- اگر به تو پیشنهاد ازدواج بدهم راضی میشوی؟ برای آنکه تو مرا ترک نکنی حاضر به هر فداکاری ترددیم.

اما چون شما به این چیزها قیده دارید، من هم اصراری نمیکنم. متنهای چرا بلوش را خرام کند و بروند تقد بخرد؟ اول زندگی پول پرکاری بودش میخورد. من درخیابان فردوسی یک فرش فروشی آشنا دارم، میتوانم برایش قسطی بخرم. اقساطش را هر قبر بخواهد میتوانم برایش طولانی کنم. همینقدر کافی است چندتا سفته بده و بعد ماه بهما از حقوقش بپرداز.

این پیشنهاد بضرر همه عاقلانه آمد. سیفی فی مجلس برای فردا بهمن مرخصی داد و گفت:

- شما بروید قالی و قالیچه‌ای را که میخواهید بسیدنید، ترتیب بیچاش را خودم میدهم. خودم به فرش فروشی تلفن میکنم و سفارشات را میکنم.

گفت:

- پس بروید هم نیست. مبنایش فقط و فقط شیوه از داشتن آن را در خیابان

دیگر نمیکنم. اما آن داشتن ۱۹ ساله امروزی بعید است. اما همان

که هست. نیتوانم خودم را عرض کنم.

فکر میکنم آدم باید فقط برای کسی که دوست دارد زنده باشد و من دوست دارم. این دوست داشتم، تویی ترحم به مردی که از دو برابر سنه بیشتر دارد نیست.

پیرسنتی هم نیست. مبنایش فقط و فقط با انس و الفت و علاقه استوار است. عن

شیوه نجابت هست. تو در عرض این یکسال، حتی یکنفعه نخواستی از خود

متعارف خارج شوی و مرا بازگردانی. یک مرد امروزی که این همه خودداری کند

حکم سیرمغ و کیمیات.

در حالیکه بشدت منقل و ملتهب نیز میرسید و مرتب به سیگارش بکمیزد

تنهیه کان گفت:

- مگر چه شده غیرزم ؟ مگر درسری وجود آمد؟

من که موضوع را برای بیان کشیده شدن سیاه میتوانم مطر کرده بودم گفت:

- بین بیسیفی. تقریباً یکسال از این زیر

کرد بود. به اندازه یک‌زاویه صد و هشتاد درجه بظرف چرخید. دست

مرتعش را آزوی زانوهای برهنه و تبدارم گذاشت و گفت:

- غزال، تو خیلی از من جوانتری، تقوات

سماع زیاد است، ولی بعن قرصت به در قلب جانی برای خود بازگنم.

این فرست را به سینه دادم و او هم

دردمتی نسبتاً کوتاه، قاب خالی

که هنوز بخاره عشقی تبیین بود برکرد.

حالا دیگر بکمال از آنچنانی من درنیم

میگذشت. حالا دیگر من گاویشانی سفید

اداره و محله‌مان شده بودم. کار بجاشی

کشید که خانه‌های همکارم هو اندخته

بخاطر تو کردم. وقتی امروز فهمیدم ناخوشی، اگر بدانی چه عالی دلم.

باور کن که نتوانست طاقت بیاورم. اداره و مسوولیت اداری را ول کردم و بدیدن آمد. اصلاً از آن روزی گه در آن قم با خودش ام. تقصیر عوض شدم هم بگردت تبت.

و آنوقت بدو نمقدمه سوال کرد:

- پرسا تو هیچ عاقش شده‌ای؟

این سوال او هم غیرمنتظر بود.

چون او را منتظر جواب دیدم، برای آنکه بنوی خود چیزی گفته باشم

گفتم:

- شما چطور؟

- من؟ عاشق شدم. آنهم چه جور.

همین حالا هم عاشق. عاقش تو پرسا.

خیل میکنی چیزی دیگری چراغش داشت

مرا ازیشت میز اداره بلند کند و به خانه نداشتم. این هم بخاطر ناخوشی ات نگران نمیشد؟

گفتم:

- آخر آقای رئیس...

- مرد دیگر آقای رئیس، آقای رئیس صد تکن. این جمله را به اندازه

کافی در اداره می‌شون. اسم سیف‌الله است. ولی تو مرد این بود که فقط به این عرض

من نظرور بدم ندارم. اصلاً دوست داشتم که بینیت میزد. اگر تو ندانی، مردی

و هشت ساله ای مثل من، این حقیقت را خوب میداند. اما بگذر نزد عشق و عاشق

سعاد آباد پارک کرده و از آن‌گه فروشی روبرو سینی غذاگیری بودم. غم و شادی

بودم و صحبت میکردیم من بدون مقدمه

گفتم:

- سیفی اگر حالا از من پرسی

شق چیست و عشق را چگونه شناخه و در کرده‌ام، میتوانم برایت توصیف کنم تا زن تویش کار میکند. همه‌شان

شیطان و خواسته هستند. اما تویرس و جو کن، تو سوسراخ بکیر، بین قل از تو من حتی اکن شان را پهلوان بود.

اداره را پیش چشم می‌جمیم. کن. بین اقا چهل تا زن تویش کار میکند. همه‌شان هم مشاعله‌ای مانشاء‌الله زیبا، لوند،

کن، تویرس و جو خواسته هستند. اما تویرس و جو از احوال شان را پرسیده‌اند.

در خیابان برایم بی تفاوت بود. به زن و شادی ایساپ بازی و سلامشان برایم بی تفاوت بود.

اداره را پیش چشم می‌جمیم. کن. بین اقا چهل تا زن تویش کار میکند. همه‌شان

دیده‌ام یک دیگری. تو قشنگی که تا کنون

نجات را تو اماده داری. در مرد توییکار به آب نزد. قل از آنکه آنرا از خواسته دارم جانز دست کم بروند که از گزینی را خوانده بودم و از اعتراف بدهم. اما تویرس و جو

قدرتی بود توجه قرار گرفتی که کنی

از عکسیت که نیزه‌ای که تا کنون

شدن بکمال از خود بود. اتوبیل را زیر

یک درخت چنان بزرگ و بلند لای بارک

کرد بود. به اندازه یک‌زاویه صد و

هشتاد درجه بظرف چرخید. دست

مرتعش را آزوی زانوهای برهنه و تبدارم

گذاشت و گفت:

- غزال، تو خیلی از من جوانتری، تقوات

سماع زیاد است، ولی بعن قرصت به در قلب جانی برای خود بازگنم.

این فرست را به سینه دادم و او هم

دردمتی نسبتاً کوتاه، قاب خالی

که هنوز بخاره عشقی تبیین بود برکرد.

حالا دیگر بکمال از آنچنانی من درنیم

میگذشت. حالا دیگر من گاویشانی سفید

اداره و محله‌مان شده بودم. کار بجاشی

کشید که خانه‌های همکارم هو اندخته

بخاطر تو کردم. وقتی امروز فهمیدم

ناخوشی، اگر بدانی چه عالی دلم.

باور کن که نتوانست طاقت بیاورم. اداره

و مسوولیت اداری را ول کردم و بدیدن

آمد. اصلاً از آن روزی گه در آن قم

با خودش ام. تقصیر عوض شدم هم

بگردت تبت.

و آنوقت بدو نمقدمه سوال کرد:

- پرسا تو هیچ عاقش شده‌ای؟

این سوال او هم غیرمنتظر بود.

چون او را منتظر جواب دیدم، برای

آنکه بنوی خود چیزی گفته باشم

گفتم:

- شما چطور؟

- مرد، پرسا تویی این میشود.

همین حالا هم عاشق. عاقش تو پرسا.

خیل میکنی چیزی دیگری چراغش داشت

مرا ازیشت میز اداره بلند کند و به خانه

نداشتم. این هم بخاطر ناخوشی ات نگران

نمیشد؟

شما چطور؟

- آنهم چه جور.

همین حالا هم عاشق. عاقش تو پرسا.

خیل میکنی چیزی دیگری چراغش داشت

مرا ازیشت میز اداره بلند کند و به خانه

نداشتم. این هم بخاطر ناخوشی ات نگران

نمیشد؟

شما چطور؟

- آنهم چه جور.

همین حالا هم عاشق. عاقش تو پرسا.

خیل میکنی چیزی دیگری چراغش داشت

مرا ازیشت میز اداره بلند کند و به خانه

نداشتم. این هم بخاطر ناخوشی ات نگران

نمیشد؟

شما چطور؟

- آنهم چه جور.

همین حالا هم عاشق. عاقش تو پرسا.

خیل میکنی چیزی دیگری چراغش داشت

مرا ازیشت میز اداره بلند کند و به خانه

نداشتم. این هم بخاطر ناخوشی ات نگران

نمیشد؟

شما چطور؟

- آنهم چه جور.

همین حالا هم عاشق. عاقش تو پرسا.

خیل میکنی چیزی دیگری چراغش داشت

مرا ازیشت میز اداره بلند کند و به خانه

شیطان!

که ترا دوست دارد

روی لکن درسته توالت می‌شینم. نشسته ترق تمام خستگی شانه را از وجود

بیرون میریزد. وقتی به پاریس برسم افلا میتوانم روی پاهایم بایسته. بعدجه

بیش خواهد آمد مهم نیست.

شکوی استگاه راه‌آهن از سفاران موح میزند. چند اهای کهنه و فرسوده را بدست گرفته همراه مافرانی که از استگاه خارج میشوند راه میافرم. هوای صبحگاهی پاریس، مه گرفته و سرد است. این اولین سفری است که بعد از رسیدن به مقصد چشمها بیان دنبال دوستی میگردد که به استقلال‌مان آمده باشد. جلو در خروجی قیافه فیلیپ را می‌بینم. کنار مرد جوانی استاده. مردی با موهای مجعد، نیاس مرتب. بیس دسته کوتاهی کار لب دارد. باید هنگارش (باتریک) باشد. برای دین دین ساعجه لبه داشته. نمدان فیلیپ درباره ما به هنگارش چی گفته و چگونه همارا تصور کرده. او با تگاهای دیق اولین دیدار، مارا ارزیابی میکند. با وجود آتشی که قبل از پیاده شدن در وجودمان ریخته‌ایم، احساس سرما میکنیم. میریل از من رنگبریده‌تر است. نمیدانم چرا حالت وحشت زیادی دارد. تگاهای خردبار (باتریک) ناراحت کرده. حن میکنم. حالات ماحصل باغ و حشی را دارد که برای تحویل گرفتن دو حیوان نادر برای باغ وحش آمده باشد. نگاه میکند بیندازیم دو حیوان تازه از راه رسیده چقدر میتواند جالب باشد. بایی تقاضی دست‌میدهیم و لبخند میزیم. لبخندی که نه دوستانه است، نه عاقلانه و نه مشاق، بلطف زور کی. سوار یک تاکسی میشویم، حرکت میکنیم. کاره سن در پیش‌میریم. از کلیسا ترا دم میگذریم، وارد بولوار سن میشل میشویم. محله آشنازی‌ما، چشمها بدنی خاطرات گذشته و قیافه هانی که میتواند آشنازی‌می‌می‌دود. آشنازی نمی‌بینم. آشنازی در این ساعت صبح تازه باید برای خواب رفته باشد.

خوشید روی سر پاریس بالا آمد. تاکسی همچنان بیش میرود و برای عبور از خیابانهای هارا بر میدارند. تاکسی میشوند و راست میکند، بیاد میشون. چند اهای مخصوصی مکانیکی دنیاشان میرویم. وارد ساختمانی میشوند. باید جای راحتی باشد. ساختمان بزرگی است. بزرگ و مدرن، سوار آسانور میشویم. طبقه پنجم پریم می‌باشیم. سوار آسانور دنده‌ای‌ویان میرویم. چند کوچه میکنیم. دو مرتبه سوار آسانور دنده‌ای‌ویان میرویم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. بلند میشون به توالت

خواهد رفت روی سر پاریس بالا آمد. تاکسی همچنان بیش میرود و برای عبور از خیابانهای هارا بر میدارند. تاکسی میشوند و راست میکند، بیاد میشون. چند اهای مخصوصی مکانیکی دنیاشان میرویم. وارد ساختمانی میشوند. باید

جای راحتی باشد. ساختمان بزرگی است. بزرگ و مدرن، سوار آسانور میشویم. سوار آسانور میکنیم. سوار آسانور میکنیم. چند کوچه میکنیم. سوار آسانور میکنیم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه پیش میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. چند کوچه

خواندید:

«میریل و پاسکال، دو دختر انسوی معتاد در مارسی به زندان میافتدند. میریل، با زن بنام گابریل هم‌اتفاق میشود. به هدیه‌کار اس میگیرند، گابریل هر روز نامه‌ای برای میریل مینویسد. پاسکال در سکول دیگر زندانی است و دفتر خاطرات را مینویسد. او شرح‌داده چگونه دوست ماری به استانبول آمده. معتاد به تزویق تریاک و هروئین شده. برای رسیدن به هند عازم ایران میشود. در تهران مستکبر، ستری و معالجه میشود. بعد از مرخص شدن از بیمارستان پلاساله تزویق را شروع کرده‌ماز تهران میگیرد. به ماری برمیگردد. پاچاق فروشان هنگاری میکند تا اینکه با دوست میریل مستکبر میشود. بعداز آزادی از زندان جدداً اعمال گذشتند را از سر میگیرند تا اینکه اعیان بیش از حد سلطنت را به ظهر میاندازد. فشار پلیس و مستکبری پاچاق فروشان و معتاد زندگی‌شان را مشکل میسازد. تمیم به معالجه میگیرند، اما تمام بیمارستان از معتادان پر شده. فیلیپ روزانه‌نویس جوان پاریسی برای تحقیق در اطراف زندگی گابریل که در زندان خود کشی کرده به ماری می‌آید. با آنها آشنازی میشود. وسائل حركت آنها برای معالجه در پاریس فراهم می‌سازد.»

پیراهن سفیدان

روایت پاسکال ۱۰ اکتبر پاریس

هراء با سفیدی صبح، خانه‌های تاک‌تاک، با پارکهای وسیع چمن کاری شده. بتدریج پارکها

کوچکتر، چمن‌زارها محدودتر و ساختهای بیشتر و بهم فرهادت میشوند.

آتش‌های تلویزیون و رادیو، بالای سقفهای کوچک سفالی یک بشکه فلزی

بهم پیوسته در مقابل دیدگان مسافران فرار میدهد هرچه جلوتر میرویم ارتفاع ساختهای بیشتر میشود، به «میریل» آشنازه میکنم. بلند میشون به توالت

میرویم. چند دقیقه دیگر به پاریس خواهیم رسید. باید فکر تزویق باشیم.

شب سخت و کمال آوری را در ترن گل‌انهایم. یک شیخوخی بدوں آتکه

هزه برهم زده باشیم میان مسافران کوچک‌ترینیست، مقابل تعدادی چشم، چشمها

ضفول، کنگناه، دقیق و مزاجم. چشمها مسافران هم کویه‌ها، چشمها

بیکاری که دائم روی صورت، روی سینه، روی رانها و پاهای ما می‌خندند،

ناراحتی میگردند، آزادی هرگونه‌کار را از ما سلب کرده بودند.

تگاهای‌شان را تحمل میکردیم، صدای دهانها، صدای خارج آنها که

لحاظاتی به خواب می‌فندند و سرفه‌های بیانی و اخلاق‌آور پیرمردی که تگی نفس

داشت سرگرمی مالل آور شانه ما شده بود. من مسافت را ترن را به علت همین

اجبار در تحمل مراحت مسافران، اجبار در ادامه راه دلال یک قفس فلزی، در

امتداد یک خط ثابت، و سوت ندارم، من همیشه با «اتسوستوب» مسافرت

کرده بودم. با آزادی عمل کامل، در انتخاب هسپر و میسر دلخواه.

هراء «میریل» به توالت کوچک‌ترین که تگاهای شدیدش عصایی میکند



قسمت سی و یکم

شیطان



تعییر خواب از: خوابکار زن روز

دو کبوتر در قفسی زیبا - قطار مسافری آماده حرکت، تعییرش چیست؟

میکنید، ولی حتی یکبار آزو و اشتیاق خود را برای ازدواج نشان نمیدهد.

شما در عین آنکه نامزد خود را دوست میدارید و اورا مثل کبوتر پاک و بیگانه میدانید (درخواب اورا به کبوتر تشبیه کردند) از ازدواج گفربان و هراسانید، رژه این وحشت از ازدواج برسامعلوم نیست، ما میبینید میتوانیم بگوئیم که در نظر شما عقد ازدواج مثل نفس است که در زندگی آدم را پایین میکند، نفس زیبا و مجلل.

شما باطن از این میترسید که بیاد این ازدواج باین نامزد مجبوب، هردو مثل دوکبوتر در قفسی محبوس شدید و اعیانها مشق کنونی از میان برود.

باختال قوی است اینکه سه سال پیش هزار دواج خود را موکول به بازگشت او کردند اید همین وحشت از ازدواج بوده است.

نامزدان بشانو شده بود: که به محض ورود به تهران ازدواج خواهید کرد، با این ترتیب علت اضطراب و ناراحتی شما در آن روزگار

برای استقبال به فروگاه رفتند بدیدند بخوبی آشکار میشود، شما باطن از این میترسیدند که نکند در همان روز ورود شمارا مجبور به ازدواج کنند!

اما این نیت باطنی در صحنه ضمیر آگاه شناخته نمیشده، چون شما تصور میکنید اگر شخصی آدمی را دوست داشته باشد، با این اضطراب و ناراحتی دارید باید ازدواج با او خوشوقت شود.

ولی چنین نیست، ممکن است شخصی کسی را دوست داشته باشد، ولی ازدواج هر اسان باشد، مثل خود شما تصادفاً همان شب نامزدان میشوند، ازدواج را پیش میکند (بخطاب خودش برای خواجه وفاداری!) آنوقت اضطراب شما بدله کابوس میشود و این روزی را ماهده میکنید.

وحشت از ازدواج در دو شیزگان مسله تازه و نادری این چرا نداشت، قاعدها علت و منتها اصلی آن به خاطرات دوران کودکی مرپوت میشود. بدنبیست این نکته را هم بدانید در مواردی که عشق و اقیمت وجود داشته باشد، وقتی ازدواج صورت گرفت (حتی باگراه) پندریج این وحشت و انتشار مرنفع میشود. با تمام این احوال ذکر نکته اخیر را از جانب ماتوصیه ای برای ازدواج با نامزد خود ندانید.

تصمیم نهانی ازدواج با خودشماست، ما فقط میل درونی شما و علت بروز این اضطراب را تشییع کردیم.

تعییر های کوتاه

آقای س. ع. ث. دانشجوی سال ۷ پزشکی نامه جاگ، غفل و خواندنی شما بدست دارید و همانطور که خواهشید به دقت مورد مطالعه قرار گرفت، برای ما باعث خوشوقتی است که خواندنگان داشته باشند چون شارا راهنمایی کنیم، از هم صحبت های شما نسبت بجهله زندگی و خوابکار آن هم سپاسگزاریم. نامه شما آنقدر رسا و روش بود که تشخیص نیست و اندیشه باطنی شما ایجاد زحمتی

بگوییم در صفحه ۷۸

میدارم، چون واقعاً جوان پاک و بی غل و غشی است.

تعییر

پاسخ تمام سوال های شما مثبت است، یعنی برای مامکان دارد که ازروی رویا و نامه اتان جوابهایتان را بگوئیم.

اول میتوانید: ... قرار بود سه سال پیش

باهم ازدواج کنیم، ولی من از اخوهاش کردم

برود من از او خواهش کرم تا بازگشت

وی این کار را به تعویق بیندازیم. او با

خودتان هم دلیل قانع

دو کبوتر در قفس هستم بیست و دو ساله،

تحصیلکرده، از خانواده ای مرفه، بتصدیق اطرافیان زیبا، نامزدی دارم که او را دوست میدارد، سه سال پیش قرار بود ما دو نفر باشندگان

ازدواج کنیم، ولی چون نامزد مقدم قصد

داشت برای تکمیل تحصیلات به خارج

برود من از او خواهش کرم تا بازگشت

کارنا انجام دهیم» چرا؟ شاید

خودتان هم دلیل

چنگل باز میشود. بوی برگ تازه درختان چنگلی فضای آفاق را بر کرده.

پرده صورتی پشت پنجره را میکنم. مواد آماده میشود. من تزریق میکنم.

لحظه ای روی تختخواب دراز میکشم. بعد بلند شده توی محوطه جلو و بالا قدم

میزنم. مدتی بعد میریل بیرون میاید. قیافه خسته و ناراحتی دارد. نتوانسته

تزریق کند.

- میتوانی بات تزریق دیگر بکنی؟

تا نزدیک غروب توی پیشه اطراف و بالا قدم میزنیم. هوا نزدیک است تاریک

شود. به ویلا بر میگردیم. کمی شیرداخ با شکر سر میکشم. توی سال بیک

تلویزیون هست. آنرا روش میکنم. روی کاتایه مقابل تلویزیون می نشینم.

حرف میزنم. میخندیم.

سرم را روی شانه میریل میگذارم. مدت کوتاهی به خواب میروم. میریل

بیدار میکند. برای سومن و آخرین تزریق امروز فقط سه بار تزریق کرده ایم.

در مارس هست. تضمیم گرفتام معلجه کنم. قصد دارم از شیطان بگیرم.

دوستانی بیدا شده اند که در این راه کمک کنند. به روی در بیمارستان بستری

خواهیم شد...

از این تماز گردند نامه پیشمان میشون. چه فایده دارد، آنها حرف را باور

نخواهند گرد. بعد میتویم. وقتی بتری شدم. وقتی درمان شدم.

میریل جای میگردید برای مادرش نامه ای بنویسد.

«مادر عزیزم...

از این جلوتر نمیروند. دوستان نویسنده ما، عجله ای برای حرف بیرون

کشیدند نشان نمیدهند. سوالی نیکندنیخواهند خدمان شروع به رواجی کنیم

وازیمان حرف بیایند. حرفهای را که جالب میدانند بیرون بکشند.

آنها گاه با تعجب، گاه با حسرت و گاهای توافق حرفهایان را میشنوند.

از آن حرف میزنیم. از شاهکاری که برای رسانند تراویث بیست یک دوست

معتدل که زندانی بود زدم. «تراویث راحل کرده، با سرمه داخل پرقال تزریق

میکردم برای دوستم میفرستادم...» از جریان دستگیر شدنان در مارسی، دو ساعت است که حرف میزنیم. خسته شده ایم. فرضیه میگذیم که آنها چیزی

نگویند.

- شمارا به یک خانه بیلاقی میریم. سه روز آنچه میمانید.

- برای چی؟

- برای اینکه قرار است سه روز بعد بستی بشود. برای سه روز توقف

در بیلاق هرچه بخواهد بردارید.

- چنانچه بیکار شده است. من یک کتاب بر میدارم. «خاطرات یک دختر

کشیدن نشان نمیگذرد. یکنفر که باید به خانه بیلاقی درینجا که بیرون

پاریس مارا راهنمایی کند بزرگ کرده. بیاد میشوم در چنگل قدم بزیرم. میریل

که منتظر شده است با یک توپیل اسپر میریل. اینکه بیانیه بیانیه میگذارند

میگنند. میریل هوس کرد سوار توپیل کروکی «زان» است. در

درست که فیلیپ را اینها نمیگذارند.

پاتریک آهسته به فیلیپ میگوید:

- برای چی؟ زان: خطی ایجاد شد؟

- متفکر شده ام. میتوانم. لبخند میگویند.

آنچه بیانیه بیانیه شد این است. میگذارند

آنچه بیانیه

نیزه پارسی

خلاصه شماره های گذشته :

دیان ، دختر یک ازtero-تندان از علت تغییر میزد که از این طرف راه میافتد . «دیان» متوجه وضع غیر عادی کشته میشود و کابش را بسته روی صندلی میگذارد و بلند میشود . دیان با وجود خالافت والدنش قصداً درواج با زان را دارد . قرار است دو ماه بعد زان برگرد . دیان تحمل دوری او را ندارد . با هوایپما عازم آفریقای جنوبی میشود که در مراجعت باشندگان زان برگرد . در راه هوایپماش دچار حادثه طوفان شده در شهر دور افتاده ناچار به فروزانگاری میشود . طوفان زهر را میگوید . چنانچه در پیش از آغاز مارک با فداکاری و از خود - گشتنگی جان دیان و مسافرین را اعالت نمیشود . «دیان» مهظوب میشود . دیان تحت شهر را نجات میدهد . دیان تحقیق تائیر شخیخت رووحی مارک قرار گرفته عاشق او میشود . اما «مارک» نمیگذرد که دیان بر نامه فرش را برم بزند . دیان را به «دوربان» برای پیوستن به زان میفرستد و خود حراست را در پیش میگیرد . دیان وقتی به دوربان زن موفر و محترم از مسافران کشته به میرسد به زان نزدیک میشود . «دیان» نزدیک خبرش میدارد . «دیان» بیجهت احساس تکرار شود . «دیان» بیجهت احساس میگند . ترس میفرستد . دیان را در پیش از آغاز مارک . دیان خودش ندارد . میدارد به زان نزدیک میشود . «دیان» ماده از ماده خودش نزدیک میشود . دیان تحت تائیر حادثه توغله ای اتفاق میگیرد . دیان تحقیق تائیر شخیخت رووحی مارک را بالا میاندازد .

- نه ، از کجا بدانم .
پسر «دوربان» حرکت کرده . «دیان» بیجهت احساس همانطور که قول کرد ، مثل یک مسافر سوار کشته شده و «زان» همانطور که قول داد مثل یک هوست ساده باشد .

- نه .
- معلمات میخواهم . میدانیدیش در سان دیدم که باهم صیمانه میرقصیدیش . فکر کرد نامرد هستید .

- اووه ، نه ، من اگر با او میرقصیدم دیلش فقط این بود که از هن تقاضای رقص کرد .

- به شما درباره تغییر برنامه حرکت حرفي نزد .

- نه ، من آنقدرها که شما تصور کردید با معاون کارگاهان نزدیک نیستم که جزئیات بر نامه حرکت را کشته را میدارد . میتوان با عجله برگشتن از «دیان» را دور شد . «دیان» از سرگرمی و آرامش را برای «دان» توجه فعالیت ناگهانی ملوانان ، مسافران را منع میکند ، اما چون آقیانوس آرام است و کشته با آرامش و سرعت بطرف اولین پسر توپ راه بیش میرود ، تگران پیدا نمیکند و جن و جوش خود منقرض ملوانان را به یک نوع تمرین تصور کرده به استراحت و تعطیلاً ادامه میدهد .

تا اینکه کشته پایک مانور سرعت تغییر فریاد کشید «آناهاش» و با انتشار میزد و بجای ادامه حرکت در طول ساحل قاره سیاه راه قلب آقیانوس

قسمت چهاردهم

از : دیانا رنس
ترجمه و تنظیم از : شادی



کیه ؟
- نیدانم . ما فقط یک پیام‌ایمیوئی دریافت کردیم که یک قایق دریا حریق شده و سرنشین آن تقاضای کمک کرده بود . چون کشته ما نزدیکترین کشته به محل حادثه بود برای نجات سرنشین قایق اقدام کردیم .
- زان ! .

مگر چی شده زان ؟
- چیز مهمی نیست . یک قایق یکنفری دریا حریق شده برای کمک و نجات او میروم . اینجا بتوانم بتوانم قبل از آنکه دیسر شده باشد خودمان را بر میگردم .
- نگران نباش عزیزم . الان قیافه «زان» قبیل از آنکه قایق موتوری نشان میداد که برای انجام کاری مهم دور شود فریاد کشید :

بنده بایرن به جهتی که نشان دادم میشند

چشم دوخت . در انتهای افق ، آنجا که «زان» سرش را بلند کرد . بالاخره اطمینان نهش به «دیان» گفت :
- نگران نباش عزیزم . الان خارج شد . از نزدیک دیان آهی ماریچ باینی برگشتم .
- نگران نباش عزیزم . الان بود . برای نجات سرنشین قایقی کوچکی را که ملوانان قبله به آب انداخته بودند سوار شد . «دیان» از میان مسافران که کار عرضه جمع شده بودند بر سرعت با تکرار عرضه جمع شده بودند بر سرعت

خوش نهیا مسافران «زان» را نامزد او است و کشته با آرامش و سرعت بطرف اولین پسر توپ راه بیش میرود . کشته لحظه به لحظه بر تگران پیدا نمیکند و جن و جوش خود منقرض ملوانان را به یک نوع تمرین تصور کرده به استراحت و تعطیلاً ادامه میدهد .
چشم به افق در خلاف جهت راهی کشته ملوانان بود پیش میرفت . ناگهان پنهان تغییر فریاد کشید «آناهاش» و با انتشار میزد و بجای ادامه حرکت در طول ساحل قاره سیاه راه قلب آقیانوس

امیر خسرو دهلوی

فتنه مقول باعث شد حوزه ادب فارسی
یکچند به هند انتقال یابد

ترانه‌ها

من بودم و دوش آن بت بنده نواز
از من همه لایه بود و از وی همه ناز
شب رفت و حدیث ما به بیان نرسید
شب را چه گنه ؟ قصه ما بود دراز !

هوش نه موافقان و خوبشان بردن
این کج کلخان موبیشان بردن
گویند چرا تو دل باشان دادی
بالله که من ندادم ، ایشان بردن !

یاد آیدت آن مهر و قادر بهما
وان در حق من به لطف غمخوار بهما
اکنون بتصور چنان یار بهما
ماییم و شب دراز و بیدار بهما

آنچه مقام یار زیبا بودست
امروز از آن سو گذر ما بودست
میرفت زدیده خون چو می‌آمد باد
کان سرو خرامان من اینجا بودست

غیر مستقیم - آثار روحی این حمله
پلند آواز پارسی گوی هندوستان
است. خاندان امیر خسرو در زمان
کشتارهای آنان بود. پس از حمله
هجوم مغلان به ایران ، به هند عیتمت
کردند و در همان میان شاهزاده خسرو
به سال ۶۵۱ هجری در همین شاهزاده
صورت تجلی از دل عکس العمل آن به دو
شهرت یافت.

اصولاً پس از حمله مقول ، تعداد
چشمگیری از خاندان های صاحب
دولت و نام ایرانی به هند مهاجرت
کردند ، در آن روز کار در پخت هایی
از شمال غربی هند ، سلسله های از شاهان
مسلمان حکومت میکردند. در این پنهانها
تمدن اسلامی و هند در آمیخته بود

آزاداندیش که توافق داشتند ، رخت
و این ، درست به هنگامی بود که
مغلان ایران ، آسیای غیر و
عزمت کردند و چند قرن بعد - در
زمان صفویه - حوزه ادب پارسی
نیز به هند انتقال یافت.

بسیار پیار آورد ، زبانبار نبود ، آثار

آدمهایی با دندانها تیز ، چنگالها و زوزه‌ها ...

پادداشتی بر نمایشگاه کاریکاتورهای «اردشیر مخصوص»
در «گالری سیحون»

بین هنرمندان ، کاریکاتوریست
اندیشه‌هایان قربانی یک موضوع شده
است. بیان اصل و اساس دنیانی که اورا
میکند به شهادت طلبی‌شده است،
دنیانی که کاریکاتوریست ، اورا در
لحظات زودگان و شکفت آورش به جنگ
می‌آورد. نمایشگاه اردشیر مخصوص ،
کاریکاتوریستی که اورا با اضایا ساده
«اردشیر» میشناسند ، دنیانی با دیدی
که خاص اوت ، بما معروف میکند
که آن دید در اولین برخورد بطرز
عمیقی بدینانه است. اردشیر ، مصیت های بزرگ
بشاری را مسؤول میداند و آنان عبارتند
از عدالت که در عین سرعت بطرز
خارج‌العاده‌ای نافذ و موثر است.
اردشیر برای آنکه بهتر بررساناز
های خود را به زیور نقص و عیب

باقیه در صفحه ۷۵



آنروزهای شاد ...

یادش به خیر آنروزهای شاد
ارهش تن انبو دفترهای بیچارا
بادستهای خسته از سرما
برسینه‌هایان می‌فرشند

یادش به خیر آنروزهای شاد
می‌ساختیم از کاههای ، کوهی
بیمار میگشتم
از در ، زمین ، دیوار
در انتظار ساعت تعطیل میمانند

یادش به خیر آنروزهای شاد
ناخنای لایه‌های
مارا به دام نظام اخبو نیندازد
ازض گریزان
در کلاس خوش می‌ماندیم
با آنکه از هر چیز در
با وحش از جا می‌بریدم
بی بالک و سرکش
گیسان یکدیگر را شانه میکردیم
در شیر شادی خانه میکردیم

امروز آرامیم
امروز برجا خنک و سرد و خسته و خالی
آرام میگوئیم
یادش به خیر آنروزهای شادی ...

نسترن محمد حسینی
ملک مطیعی - مفید - گیل -
شیر اندامی - رامتین -
هاشمی - شهرزاد -
خیاطباشی - مروارید

این فیلم ، که در پهلوی و
پس از این نیمه صفت بمحظی تماشی تو شد
نقد جان را که متعاق من بی سامان است
چه باشد به ایندیگی بیت من
چشم آینه صفت بمحظی تماشی تو شد
آخر این مرغ خوش آواز کاتانش دل بود
آشیانش به سر زلف سنسای تو شد
راز عشق از تکه خواز تکاهمه هم
ساقاب بازان ، ریتمی تند و قاطع و خشن
می‌باید و هر بار که از خاده قدم
پدیدرون میگذاره آرام و رام و ملام و
کشدار می‌شود و حرکات دورانی
موقتی جون نوازش خود میگیرد.
تدابیری که برای القاع غریک از
این دو جنبه وضع شده ، غالباً بدیع
و توصیری است. مثلاً در «خانه» ،
محنه برندی از پادر آمدیهای که
«برزو» در حیاط خانه از زمین بر می‌
گرد ، می‌بود و بر شاخه درخت
میگذارد ... یا تمام فصل‌هایی که
در راتاق زن و شوهر ، خیلی پاره ،
رویدادهای ساده‌ای جون نان و بینرو
انگور خوردن و مدادی غلغل ساور
و قهر آشی زن و شوهر ، خیلی پاره ،
واحاس نکره بود نیتوانت هارا باین
زنده و خیلی زیست. (گیرم قهرمان
زندگی می‌چوری که در آن سیلان دارد
شنبک کند.

فیلم در دو سطح (بان) فیزیکی
و حسی کاملاً جدا از هم جا رست. سطح
خش و تبا و پرنیزک و چنگلک وار
«بیرون» (دینی ساقاب بازان و اماکن
کار و تفریح و قمارشان با آدم هائی

باقیه در صفحه ۹۱

بهانه

چگونه میتوان زیست
در باغی که
تنهای تصویر درخت می‌روید
دوستی زرد می‌شود
آب نمیداند بوی گل را

چگونه میتوان رفت
بر بامی

که آقتاب
چهار کبوتر مکروه را دفن می‌کند
چهار کبوتر در چهار گوشه بام
آیه نابودی می‌خواند

چگونه میتوان گفت
تن شعر است
خدایانه نیست
گل را با سکه نمی‌نویسد ؟

در کوچه‌های عابر

در کوچه‌های عابر
دستم
اویخته دیوار سیاه زمان
از مرداب دو حجم سرخ

در سطح نفسهای متورم روید

دستم
در کوچه‌های شماره‌ای ،
سکوت می‌کرد
در دکان نان فروشی
دستمال بکرت را

در ترازوی عدالت مجرح
می‌دیدم
آیه را در فصل بلوغ از نسیم
چیده بودند

دستم
در کوچه‌های عابر
بر زنیلهای صدا

یکی جاری بود
یکی به رودخانه‌ی درونی که
خاموش می‌رفت

تندر چه آرام می‌آید
در کوچه‌های عابر
یاکی در رگهای سرمه
گرمی استوارا در دستم داشت.

چهره‌ام نقش فاجعه داشت
مشاند دانه غم
شکوه بر کت

طرح

سایه لرزندهای
می‌دود در باغ قلم
عیشاند دانه آید

می‌گزید سایه لرزنده
تا آن سوی هستی
تا بیزارد من بی خانمان را

مشاند دانه غم
شکوه بر کت

یک تابلو از نمایشگاه آثار نقاشی خانم «طیعه‌گامران»
در «گالری سیحون»

انتقاد هنر ... (سینما)

سه قاب

در خور چنین امکنی که نمونه تیپیک
آنها «جار-کنند» یا «اسدال‌میر غصب»
و «ددنون طلا» و «سریز فراری»
پاشند) و «بان» آرام و لطیف و غافلی
که زندگی داخلی قصرمان ماجرا
«برزو» پاشد با «مریم» ، همسر
نجیب و شکیبا و پر محبت با آنچشم
براندوه و غزالو شد ...
فیلم به تناسب هریک از دوسته ،
لحنی متفاوت پیدا میکند ... در
حریان اجتماع خصوصت آمیز دیسه‌آلد
ساقاب بازان ، ریتمی تند و قاطع و خشن
می‌باید و هر بار که از خاده قدم
پدیدرون میگذاره آرام و رام و ملام و
کشدار می‌شود و حرکات دورانی
موقتی جون نوازش خود میگیرد.
تدابیری که برای القاع غریک از
این دو جنبه وضع شده ، غالباً بدیع
و توصیری است. مثلاً در «خانه» ،
محنه برندی از پادر آمدیهای که
«برزو» در حیاط خانه از زمین بر می‌
گرد ، می‌بود و بر شاخه درخت
میگذارد ... یا تمام فصل‌هایی که
در راتاق زن و شوهر ، خیلی پاره ،
واحاس نکره بود نیتوانت هارا باین
زنده و خیلی زیست. (گیرم قهرمان
زندگی می‌چوری که در آن سیلان دارد
شنبک کند.

باقیه در صفحه ۹۱

از گوشه و سینار

سینما

بد مستی های «فی داناوی»!



کیس دم اسپی برای مادرلوون بـاـزـدـو

آقای مارلوون براندو ظاهراً دیر خبردار شده و با کلی تاخیر به میدان مد رسیده، چون بعداز ساعها که از درگذشت مد دم اسپی می‌گذرد ایشان تازه دنیالی مو گذاشته و گیوان رادم اسپی گرده است!

این زلف دم اسپی قاعدهتا بایتمال فیلمی، چیزی باشد، اما آقای مارلوون براندو که این عکس ضمن مسافت در فروگاه لندن از او گرفته شده همچ توپسنجی راجع به آرایش هوی خودش به خبرنگاران نداد، و در واقع حتی حاضر نشد لب از لب بزدارد و یک کلمه در جواب سوالات متعددی که از او میشد حرفی بزند، از جمله سوالات یکی هم این بود که آن دوتا خانم جوان و خوشگلی که همراه ایشان سفرمی کردندجه کسانی هستند و چه رابطه یا نسبتی با ایشان دارند... براندو که البته یاختی نداده، ولی مطلعین با توجه به سوابق اعمال این آقا حس میزند که هدرو خانم باید از متعلقات حرمانی باشند که این موجود مستطاب همیشه در اطراف خوش دارد و بدون آنها قدم از قدم بر نمیدارد!



«کاترین دونوو»
بد قلقی میکند!

صورتش عین فرشته، پاک و معموم و صاف و روشن و آرام است، طوریکه آدمیزاد گمان کترین بدجنسی و بدلی را باو نمیرد، ولی باطنش را چه عرض کنم... خداوند گوئی خانم «کاترین دونوو» را سرفرا برای این خلق کرده که مفهور مجسم برای این اسطلاح جلو چشمپند گان خدا قرار داده باشد:

— گول ظاهر را نایاب خود!

این از آن جهت است که «کاترین دونوو» علیرغم قیافه معموم و بیکنگ خوش بکی از بدقت ترین، تندخوتوترین و یکدندن ترین هنریشه‌های سینمات که عموم کارگردانان و ترتیب‌هایی که با او کار کردند دلشان از دست او خون است و حتی یکی از ایشان گفته است: «من حاضر با عزایزیل هکاری کم و دیگر با این زن سرو کارم نیافتد. یکسات کار کردن با او آدم را یکال بیسیم کند!»

عات این تندخوتوی و نازان گاری خانم «کاترین دونوو» معلوم نیست، آنچه میدانیم این است که علیرغم تمام این معایب و این حرفاها باز هم فیلمسازان هرتبس اعش میروند و برای استخدام او سرو دست می‌شکنند که از قديم متاع خوشگلی چیزی بوده که خریدار سیار داشته و در این زمینه سخن‌های سیار گفته‌اند که از جمله آنها این را بسیار شنیده‌ایم:

— نازت، بکشم که نازنینی!



«فاز»!

حرفها ستاره فیلم‌های «دختري در سوب من» و «گل کاکتوس» دختري بسیار عاقل ترزا آنست که ظاهرش شنان میدهد، چشم آبی، این مفهور سرزنده و لطافت و ظرافت را در یک کلمه خلاصه کنیده، اولاً همچ بی بروائی های خفتران جوان هالیوودی را ندارد، تانيا خیلی زود ازدواج کرده و خیلی زیاد به نوهرش علاقه دارد، تالا خیلی حابک و قدران یول است، رابعاً از نظر احساسی خیلی حواسچی جمیع است و کنترل حالات خود را دارد و بقول خودش در چند ساله ازدواج ساخته نداشته که حتی یکبار نا موهرش دعوا راه انداخته باشد...

ایطپوری میتوان امیدوار بود که این بلوند جدید از آن بلوند سابق (مریان بن مونرو) در زندگی خصوصی خوشبخت تر و کامیابتر باشد.

هم پاییند مسائل اخلاقی نبوده است، از جمله با بعضی از مشاهیر و شلولینهای غرب مثل «دالک هالیدی» و «وابات‌ارب» سروسری داشته و پیله به پیله شان میزند! اسم «کنی الدر» برای تماشگران سینما ناشناست و قبل از پبلیک شنام «پران کنی الدر» را یاده‌ایم که در آن جان وین و دین مارتین در رول پران این خانم ظاهر میشند که وقتی مردی به سن وسال جان وین پسر یک خانم باشد طبیعی است که این خانم روی از دنیا در کشیده باشد! ... حال دراین فیلم «کنی الدر». (یا درواقع خانم «فی داناوی») را در اوج جوانی و شادابی و شوشور و متی و عربده جوئی مشاهده می‌کنیم که بقول معروف: «کنی الدر» از زبان بزن بهادر و شهر آشوب و از «ورق لش‌ها و مشروبات قهار از غرب و حسن» بوده که خستن زیاد



پرتره‌های رنگی و عکس‌های دسته‌جمعی از

دختر پاریسی

۵۳ صفحه از بقیه

خواهش کنم بفرمایید جرا آقدر به آتش
سوزی آن قایق توجه دارید ؟
من لازم است بدمام .

- دکتر، گریک من سرشن آن
قایق مردی بوده که من دوستش دارم .
از آن مرد چه چیزی میدانید . اورا نجات
دادند ؟ زخمی است ؟ زنده است ؟
دکتر مردی بود . لحظه‌ای اندوزده
رسرا پائین انداخت و سکوت کرد .
- چرا حرف نمیزیرد دکتر ؟
- ماده‌وارز . شما قدرت تحمل
شئیدن یک خبر ناگوار را دارید ؟
«دیان» با لحن تنخ و پر تأثیر جواب
داد :

- من باید حقیقت را بدانم دکتر ،
بعد میتوانید تمام داروهای مسکن را در
حلقم بر زید و مرآ در خواب فرو ببرید .
- فقط افرادی که برای کمال رفته
بودند با قایق نجات به کتفی بر گشتن .
«دیان» پیشتره در چشیدهای دکتر
خیره شد و برسید :

- سرشن قایق را همراه نیاورده
بودند .
- متناسفانه هیچکس را پیدا نکرده
بودند .
- نه ، این حققت نداشت .

نداشت . او را در نظر مجسم میکرد که
نشنیها روی یاک قایق کوچک میان شعله‌های
آتش گرفتار شده . زنده زنده میمیزود .
- «دیان» سوزش توان فرسانی در قلیش
حساں میکرد . گوئی میله هی سرخ
شده‌ای را در قلیش فرو میکنید . میخواست
غیری باد کشد ، نفس بالا نمیاید ، میخواست
سرمش را به دیوار بکوید . همچه ماش را
بتر کشاند تا در درد عذاب اوری که مغش
آ درهم میشند خلاص خود ، اما قادر
حرکت نداشت . چند دقیقه بعد ، پرخاش
کشته وارد اتاق مخابر اراد شد . بین
دیدیان را درست گرفت و باخونزدن
گفت :

- چیز مهمی نیست مادمواژل
ترسید . میکوین شما را به اتاق خودتان
برنده . کمی داروی خواب آور به شما
خواهیم داد . همیشه چند ساعت استراحت
کنید و بخواهد حالتان خوب میشود .
دو نفر پرستار ، زیر بازوan «دیان»
را گرفند . او را مثل جسم یخی و
قیمه‌هاش از روی صندلی بلند کرده‌اند . «دیان»
موجود بیحال و بی تقاضا شده بود . گوئی
پرستاران عروسک بیجانی را همراه میبرند .

- «دیان» را روی تختخواب اتاق
گذاشتند و پرستاران با اشاره دکتر آنرا خارج شدند. دکتر کیف دستی اسرا باز کرد و منغول حل کردن مقداری گرد مسکن در بات لیوان آب شد. همینکله دکتر لیوان محتوی دوا را بطرف «دیان» دراز کرد. «دیان» وحشتزده بلند شد. روی تختخواب اش نشست و پرسید:

- دکتر، به من راشنست را بگویند.

- شما احتیاج به خواب و استراحت دارید. این قبیل ناراحتی‌ها همگام مسافت دریانی کاملاً طبیعی است. نگران نباشید.

دست را روی شانه او گذاشت. نوازش
کرد و پرسید: — شیخین خیر آتش سوزی آن قایق
شما را ناراحت کرده بود؟ داد: — «دبیان» با افسرگی و اندوه جواب
داد: — خواهش میکنم بگویند. فکر
میکنم تنها مسئله‌ای که بتواند روح رام آرام
کند اطلاعات دقیق است که از آن فایده
من یکنتر برستار برای مرابت از شما
خواهیم فرستاد.

میتوانید به من بدهید. گروه نجات برگشته یا نه؟

- بله، برگشته.
- خوب چی شده.
- هیچ ماده اواز. همه کسانیکه علت اینکه رفه بودند لامست برگشتهند.
- بود که میخواستم قایق نجات برگرد و بیننم به کلک هویری در احتیاج دارندیم.
- پرسشیں قایق چه کنکی کردند؟
- ممکن است از شما ماده اوازی،

پیام مسافر را بخابریه کنی
«دیان» با ناراحتی
داد و گفت: «نهنم چی میخواه
— سی چی میخواه
— فقط میخواهم د
کمکی که برای شما رسید
این موضوع برایم خوبی
افسر کشته یک ور
را از روی آتش قرار
میتوانست بادش، در فردا صبح
انداخت و گفت:
— این پیام را که
کوچک مخابری میکردید
با این پیام سرنخیں قا
قایش دچار آتش سوزی
کنم کرده.
«دیان» با ناتوانی

— غریب نرس. عن الان بر میکردم.
فایق موتووری با حرکت سریع از جا
کنده شد و بطرف باریکه دودی که
پندراج ضخیبت نظر میرسد پیش رفت.
«دیان» در حوالیکه دادهایش از ترس کلید
شده بودند، لب نرده عرشه را بازدشت
چنگ زده نگاهش به مقابل خبره مانده
بود. ای اختیار زیر لب دعا میغواند
برای آدمی که وسط آب میان آتش قرار
گرفته بود دعا میخواهد. آن آتم هر کس
میتوانست باشد، در فردا صبح دور و نزدیک
ساحل آفریقا آدمهای زیادی میتوانستند
در قایقهای انفرادی باشد. «دیان» برای
هر کس که بود دعا میخواهد. و پیش از
هر کس که به «مارلے» فکر میکرد. چون
«مارلے» قرار بود خودش را به ساحل
برساند و از آنجا باش کافی، کوچک به

دو نفر پرستار، زیر پاروژن «دان» را رفته‌اند.

پیش از آغاز صندلی بلند کردند. «دیان» قدمهاش را ایجاده بیش میگذاشت.

موجود بیحال و بی تقاضای شده بود. گونی پرستاران غرورکت بیجانی را همراه مینزد.

«دیان» را روی تختخوان افقی کشیدند و پرستاران با شماره دکتر از اتفاق خارج شدند. دکتر کیف دستی اش را باز کرد و مغقول حفل کردند. فقاری گرد مسکن در بیان ایوان آب آش داشت. هیبتکرد ایوان محتوی دوا را بآب خورد. «دیان» دراز کرد. «دیان» وحشت‌زده بلند شد. روی تختخواب نشست و پرسید:

خیره شد و پرسید:

- سرنشین قایق را همراه نیاورده بودند.
- متناسفانه هیچکس را پیدا نکرده بودند.
- نه، این حقیقت ندارد.
- مناسف مادمواژل، وقتی گروه نجات به قایق حریق‌زده نزدیک میشوند، هر مقداری تخته پاره که در سطح آب میتوخند همچوی جیز نمی‌شنند.
- مارک مرده؟! سوخته؟! خاکستر شده و از بین رفته؟
- دکتر احسان کرد نزدیک است

- دکتر ، تگرانی من برای حال خود نیست . برای همچ چه اهمیتی ندارد که چه حالت داشته باشد .
- دکتر ، به من راستش را بگویند .
- شما فقط احتیاج به خواب و استراحت دارید . این قبیل ناراحتی های هنگام مسافت دریانی کاملاً طبیعی است . نگران نباشید .
- دکتر ، نگرانی من برای حمله عصبی شود .
- دشمن را دور شانه «دبیان» حلقه کرد درحالیکه برای گلوبولیر از راه محکم گرفته بود و سعی ارادی عصبی او را محکم گرفته بود و سعی میکرد وادارش کند داروی مسکن را بخورد .
- دیگر «دبیان» ناگفته با حرکت شدیدی ریخته های بلوز سفید دکتر را چنگ زد و نیزه داد .

- بخورید مادموازل . لیوان را سر بشکید بعد راحت بخواهید .
- قبل از آنکه بخوبی میخواهم به یک سوال من جواب بدهدید .
- پس از مادموازل .
- فاقی موتوری که برای کمک به سرنشین قاچق حریق زده رفته بود برگشته؟
- دکتر با پهلوانی کیار «دیان» نشست، آغاز شد.

دست را روی شانه او گذاشت. نوازش
کرد و پرسید: — شیخین خیر آتش سوزی آن قایق
شما را ناراحت کرده بود؟ داد: — «دبیان» با افسرگی و اندوه جواب
داد: — خواهش میکنم بگویند. فکر
میکنم تنها مسئله‌ای که بتواند روح رام آرام
کند اطلاعات دقیق است که از آن فایده
من یکنتر برستار برای مرابت از شما
خواهیم فرستاد.

میتوانید به من بدهید. گروه نجات برگشته یا نه؟

- بله، برگشته.
- خوب چی شده.
- هیچ ماده اواز. همه کسانیکه علت اینکه رفه بودند لامست برگشتهند.
- بود که میخواستم قایق نجات برگرد و بیننم به کلک هویری در احتیاج دارندیم.
- پسرشین قایق چه کنکی کردند؟
- ممکن است از شما ماده اوازی.

های دوستانه فقط یک سوال مشترک دارند
او، بله او ، دختر شایسته ایران
سال تاریخی ۱۳۵۰، کدامیک از این
۴۰ دختر زیبا و جذاب و باهوش است
اما هیچکس نام اورا نمی‌داند. فقه
میداند که بهترین آنها ، داناترین
زیباترین آنها، خوب‌ترین و باورگذرن
آنها، شلن افتخار را خواهد ریود
بازهم باید گفته خوشباداش. زیرا خد
شایسته با تمام این شخصیت‌ها و محاسن
مفهوم افتخار نسل جوان است.

ن از فیضیت های میگفتند :
س میکنم بجای س روی
لشک کار گذاشتند ! ازین
دردام سرم باد کرده است .
میگفتند :
مال با عدد ۴۰ مسابقه دو
او بدو و من بدو ! در
به او رسیدم ، ولی در
ور شدم بهمان نمره بخور
فقط آن کنم .
فیضیت ها هم میگفتند :
با این فیضیت شدن هم
داد . مجبور شدم بسته

فِنَالِيْسْتْ هَا

برگزیده ترین دختران ایران

در هر بهار ، دسته گلی زیبا از میان بهترین دختران ایران ، می آرائیم و با انتشار عکس و بیوگرافی آنها در حقیقت از نسل جوان دختر ایرانی که سال به سال جذاب تر و داناتر و با شخصیت تر میشود ، تجلیل می کنیم .

صیحه شنیده است و تازه اول کار
تلن زنگ میزند. این اوین زنگی
است که در اول هفته در فضای هیئت
تخریره به صد درآمده است:

حواله‌داری هم شما ادرستو با ویمید
یک دختر خانم — واه ، واه ، چقدر
ازشون تعریف و تمجید کردید؟ کیومر بقا
میگه ماست من ترشه !
یک خانم کارمند — راست میگن
اینا همه‌اش بارتی بازیه ؟
— سیستمی خواستیم

یک آقای هرالس من عکس فینایلیست
های مسابقه دختر شناسه را برگزت تماش
میکنم، این بسیار به سال پیش از پارسون !
مثل سیر و سرکه می‌جوشیم که چرا عجیب
کردم و چهارسال پیش زن گرفتم !

ت! من اگر شنیدم ساعت ۷ صبح مجله زن روز را ورق نزنم تمام هفتاد نسخه و اکبریه میشود. شنبه برای من، یعنی روز زن روز!

مشکریم خانم، خداوند امثال شما را زیباد کند!

از آن پس تلقنها مدام زنگ
بیزدند. هر کس بخواه عقیده خود را
رباره فینالیستها، شکل و روای آنها
بیوگرافی آنها، قد و هیکل آنها یا
آنکه در دختر خانم - چه نازند؟ اما
اعضه هاشون کیل آند. باید وزن کنند!
یک مادر - هر کدوشون یه نوع
وشکلدارند، اما مهل هاشون، راست
استی ۵۵۰ و ۱۷۰ و ۱۶۰ است؟ نکته
درس حاضر گردن و امتحان دادن بر سری
بود و امتحانات یکی پس از دیگری تم
میشد. فیزیک - شیمی - جغرافیا
و... و... حالا نوبت به فلسفه و میراث
پرای کسب پرورزی در مسابقه شار
جداییت و شایستگی رسیده بود. فینالیست
میخواستند امسال شیرین بگانه، یعنی
در درس نمره های درختان بگیرند و
در مسابقه فیزیجان انتخاب دختر شایسته
ایران، پیشترین انتخابات را کسب
و باید بهمه دختران فینالیست امسا

زن و شوهرها...

بقیه از صفحه ۳۱

فرانه بشمار میرفت به آهستگی جای خود را به دو تختخواب باریک جدا از هم میدهد که فاصله آنها، با توجه به فضای انداز خواب و اخلاق زن و شوهر کم و زیاد میشود ! در حال حاضر از هر دو زوجی که سن متسطان از ۴۵ سال پیشتر است یک زوج از تختخواب جداگانه استفاده میکند و از هر چهار زوج هم در فضای اتاق خواب جداگانه ۲۵ ساله ! یک زوج در تخت جداگانه میخوابند.

قسمت نهم

نامه شوهر

خلاصه شماره های گذشته

«دادگاه خانی ترومنه بنام «مولو» را به اتهام قتل همسرش (اوین) محکمه میکند. (مارین) و بیل مالفون تمثیم خوانی نام (ژورز) را به دادگاه احضار میکند. (ژورز) افراد میکند که شب حادثه برای تعمیر گرام اوپلی، بدخانه او رفته بوده، باشیدن کالاهه لفظی (اوین) متوجه میشود او بدست یکی از دادگاهان قصید کشتن شوهرش را دارد و میخواهد با بدست آوردن زوت شوهرش به خوشگذرانی باعشق دیگری بپردازد. (ژورز) میکوید بعد به یک بار رفتم. شربوب خود را، مردی که قیاده اشرا مخاطر نباورم من از تحریک به کشتن (اوین) اگر منم به آزار نمایم گشتم و (اوین) را خفه کردم. (مارین) بقید کلیل (ژورز) را آزاد میکند. شسبتگان مردی بنام (کلارک) قصید کشتن (ژورز) و نازدش شری را میکند ۴۷ بوسیله (مارین) توطنه قتل ختن شده و (کلارک) دستگیر میشود.»

بعداز رفتن ژورز، من شروع کردم دیوانهوار شربوب خوردن، حواس نبود چه مدت و چند گیلاس خوردم، من اوین را دوست داشتم و حاضر شده بودم برای او دست به جنایت بزدم. اما، ژورز، بدون آنکه خودش بداند ذات «اوین» را به من شناساند. وقتی مست شدم به خانه اش رفتم.



«ژورز درحال مستی، ماجرائی را که در آپارتمان «اوین» دیده و شنیده بود برای من تعریف کرد بدون آنکه متوجه باشد، قربانی فریب خورده آن غیرتمنه من هستم.»



«حس گردم با دست گردش را مالش میلهد و کمی مضطرب است.»



حالکه قصد آمدن داشتی کاشکی چند دقیقه زودتر میآمدی، قبل از تو یک دیوانه اینجا آمده بود. یک مرد کاملاً مست که میخواست مرا خفه کند. توی زندگیم هیچ وقت مثل امشب ترسیله بودم.

استقبال زیادی نکردند و نتیجه این تختخوابهای کوچک و بزرگ، او عادت داشت که شیها را به تنهای درون تختخوابی بزرگ و وسیع به صورت میرساندند.

بعد از سقوط امیر اتور بزرگ فراوان و کمیود جای کافی، فرانسویان بجدها به سراغ تختخوابهای قدریم و بزرگ خود رفتند و زنها بیش از همیشه احساس خوشبودی در رضات کردند.

یک طلاق گوتاه مدت شبانه :

چرا اغلب کشورهای اروپائی با

کمال میل با تختخوابهای دو نفره

و دادگاهی امریکای شبابی، روسیه،

کشورهای شرقی هنوز به این همیشه

صالمل آمیز (و گاهی هم غیر مسامت آمیز) ادامه میدهند ؟ شاید یکی از

دلایل قوی و مستدل این جواب،

وجود سینما و پخصوص تلویزیون

باشد. این نظریه که از طرف

روانشناسان و جایعه شناسان ارائه دهن

است، خیلی زود تأثیر این وسائل

ارتباط جمعی را در زندگی خصوصی افراد آشکار میکند.

تصویر اتفاقی خواب امریکایی

با تختخوابی جداگانه، رنگ آمیزی

روشن و ترنیات آرام و ملائم در

بینندگان این گونه فیلمها احساس آرامش

و راحیتی زیادی میگوید و باعث

مقایسه کوچکی در ذهن آنها بین این

اتفاق و اتفاق خواب خود میشود، در

این مقایسه اجمالی، آنچه بیش از همه

در ذهن از میگذارد، وجود

تختخوابها، فواصل آنها و طرز

خوابیدن زن و شوهرهاست.

آیا این جاذیت کوتاه مدت شانه

مؤثر است؟ جواب مثاران خانوادگی

درین مورد کوتاه و قابل تعمیق است:

«نه همیشه !» به عنوان مثال، زن و

شوهری که بعد از یک دعوا بر سر

و مذا و ظاهرها خصمای، جمیور میشوند

شب را در کنار هم و در تختخواب

دو نفره بر بیند خیلی پیشتر از

آنها که در تختخوابهای جداگانه

میخوابند شانس آشنا کردن و باز

یافتن گرمی و علاقه و انس قلبی خود

را دارند، در ۹۰ م در حد این موقع

و موارد، قبل از سیده سیج دیگر

بین زن و شوهر دلخوری وجود نخواهد

داشت. اما در مورد تختخوابهای

جداگانه این اختلال وجود دارد که

دلخوری تشدید شود و قهر مدت

بیشتر طول بکشد.

سکوت، تنهایی و بیخوابی در

این قبیل موارد بدترین وسایلی

هستند که مثال را بزرگ و بزرگتر

میکنند. بهمن چهت این زن و شوهرها

بعد از بیسدار شدن از خواب،

عصائبیت و دلخوری پیشتری احساس

میکنند و کمتر با نظر لطف و آشنا

بیکیگر میگردند.

از طرف دیگر، این تختخوابهای

که از نظر روابط جنسی باهم توانند

نداشند و از هم راضی نیستند میتوانند

و سیله مؤثری برای بوجود آوردن

تعادل روحی قابل توجهی باشند.

شب های سفید شوهر نشینان :

بزشکان هم در این میان نظریه

جالی دارند. بنتظر این عده،

تختخوابهای جداگانه برای ساکنان

بقیه در صفحه ۷۵

کوچک ترین مردان بزرگ،

بنظر مخصوصان، هر گاه تختخواب

های جدا هم هنوز در میان طبقات

کارگر و روستائی جا باز نکرده است

باین علت است که این افراد بیشتر

از سایرین بایند آداب و سنت خانوادگی

خود مستند و در ضمن از نظر جا و

فضای لازم هم در موضعیاند.

در واقع ما اگر کی به عقب

بر گردیم میبینیم که این پدیده چندان

استفاده میکند و از هر چهار زوج

هم در فرانه غرب و نااشناست.

برای اوین بار نایلسون بنایارت،

چرا بچه ها از استحمام و شستشوی موی سره اس دارند؟

به سوزش چشم
ناراحتی از شانه کردن موی سر

مشکلی است که همیشه بچه هارا ادچاره اس و مادران رانگران میسازد
پاوه شامبوی مخصوص بچه ها این مشکل را برای همیشه حل کرده است

شامبو بچه

پاوه



تیڈی

آچارسیدی است و نوع خوب ترین است

محصولات **پاوه** نگهبان بهداشت و زیبایی

شامبو بچه از سوزش چشم و تحریک پوست جلوگیری و موها را تبیز، نرم و شانه کردن را آسان مینماید.

شامبو بچه **پاوه** باسته بندی های عروسکی بچه هارا سر گرم و آنها را بالنت استحمام آشنا میسازد

شامبو بچه **پاوه** باسته بندی های عروسکی

بچه هارا سر گرم و آنها را بالنت استحمام آشنا میسازد

صفحه ۶۸

مارتین از اینکه موفق شده حقیقت را روشن کند و موکل خودش را تبرئه سازد خوشحال است ، اما بخاطر کلارک ، جوانی که فربی یک عشق گناه‌آسود را خورده و از خودش یک قاتل ساخته متصرف است.



۲۷۸

کلارک شکست خورده و نامید همراه مارتین حرکت میکند تا بینند قانون چه کیفری برای او تعیین میکند.



۲۷۷

زورز ، و شری ، خوشحال و بیخیال دست همیگر را در دست میگیرند . به امید آغاز یک زندگی سالم و عشق‌آفرین حرکت میکنند.



۲۷۹

پایان

لحظات ناامیدی

داستان خواندنی و هیجان‌انگیزی که هر لحظه‌اش حادثه‌تازه‌ای دربردارد .
داستان مردی که بیگناه است ولی قادر نیست از چنگال قانون رهایی بابد .
او محکوم به اعدام است و هشت ساعت دیگر باید آخرین نفس را بکشد
و بجرائم قتلی که مرتکب نشده روی صندلی الکتریکی بنشینند ولی



۲۷۲

چرا ساكت شدی ؟ چرا حرف نمیزنی . میخواهی بفهمی از کجا فهمیدم با نشاهی شیطانی قصد داری ازمن یک قاتل بازی تا مرد دلخواه را در آغوش بکشی ؟ رفته بودم مشروب بخورم تا آن قدرت را که بخاطر تو دست به جنایت بزنم در خودم ایجاد کنم .



۲۷۱

نمی‌فهمم جی می‌گوئی ! تو قرار یود فردا ...
فردا شوهر ترا بکشم . که تو ارتبه اورا صاحب بشوی و از آن ثروت برای خوش‌گذرانی با مرد دیگری استفاده کنی .

تو از من میخواستی رک قاتل بازی . در این کار موفق شده‌ای . اما این قاتل دستش را به خون تو آلوده میکند که اقلاً قربانی بیگناه دیگری را نابود نکرده باشد .



۲۷۴

کلارک ، چیکار میکنی ؟



۲۷۳

اینجا بود ! او اینجا بود !

«کاری را که مانسون ناتمام گذاشته بود من تمام کردم . اورا خفه کردم ، کشتم ، تا انتقام ضریب‌ای را که بر روح من وارد آورده بود از او گرفته باشم» .



۲۷۶

شاید حق با تو باشد . اما متساقنه ، تعیین مجازات و اجرای کیفر در جامعه بحسب قانون سیرده شده است . پیمین جهت درباره قتنی هم که مرتکب شده‌اید دادگاه باید تصمیم نگیرد .



۲۷۵

فتنه چکمه پوش

بقیه از صفحه ۲۹

(فته) را آزد. پدر بی سوزیان بول خرج کن دست و دل باز نوعی کنایه و متلاک بود. یعنی من که میدانم حاجی چینش بزرگ خرید یکتی، پس بول از کجا آورده ای. جدا نادر نگران و ناراحت بود و در عین حال که سعی میکرد اختر خانم از آشانی و ساقبه آنها بونی نبرد میخواست از (فته) پرسد که حققت چیست و بول از کجا آورده است. (فته) ابروها را درهم کشید و بالات قهر روی خود را بطری پنجه بر گردانید و جواب نادر را نداد. حتی چنین وانعداد کرد که حرف او را نشنیده است. نادر بوز خندی زد و سکوت کرد. در همین موقع به فروشگاه کشید و بالات قهر روی از چهارراه طرف راست خیابان توافق کرد و گفت: «- این روزها تاکسی خیلی کم بیدا میشه. این چه کارهایه که تو میکنی؟ مگه سرگنج نشستی؟ - یعنی نادره ایام آدم باید تازنده است خوب زندگی بکنه.

«- خدارو هرجویی عادت بدی ندارم. اصلاً نیخواهم. اختر خانم که چادرش را مرتب میکرد که بدنبال (فته) پائین بسرود پرسید: «- چی رو لازم نداری؟

- هیچی مادر. بیان پائین. پیاده بدنده. (فته) اما لازم ندارم. اصلًا نیخواهم. اختر خانم که چادرش را مرتب میکرد که بدنبال (فته) پائین بسرود پرسید: «- چی رو لازم نداری؟

- خدارو هرجویی عادت بدی نهونجور میتوانی زندگی بکنی. آدمی که دارد و بجای کتاب گوشت تیهو، نون و تره میخورد، خدا روزی شومن نون و تره مقرر میکنه، اما آگه ناشی رفته فرض کردی و ناهار کباب دراج خورده خدا شاید از فکر توفارغ بشم. شب هم تا صبح خواه نبرد. هر وقت مادر بیمار شد و دارش را گرفت و تازه دوچار شد. میرجوانه های آسوسن نیگاه میکنم.

- آخه چرا آنگله دیشب باشیمای نادر نیز سینه را از هوا برو خالی کرد و بادسانی گرفته و سکین گفت: «- خدا نتواند بکنه. آخه چرا نامربوط هیچ اتفاقی نیافتد.

«- خدارو هرجویی عادت بدی نهونجور تو نون و تره بخور نیست حباب تورو توی دفتر مقرر روزی بنده هاش بارق مردمست. میتویه و تازه دوچار شد. جلوش میزاره که بادا فدا ازش گله بکنی. «- وای وای. دهتو بیند. تو اصلاً کافر شدی. تو انجویی نبودی. این خیره نگرست و گفت:

«- خیره نگرست و گفت: «- هر روز کمیکنده بیست اسیر تو میشم. احسان میکنم که تور خلی دوستدارم. (فته) از خانه رسه رفت و گفت:

«- خوش بحال من که پرسخوی مثل تو دوست داره. من تورو دوست دارم. - همین ماشینی که قرار بود بیار عقب شما. ظاهرا بایس من بزای جسمه منو دوست داشته باشی میتوانم برام قسم بخوری که هر من با هیچ زده را در خانه زده نمیگم. مگر من شوهر نکنی. «- آخه چرا آنگله دیشب باشیمای نادر نیز سینه را از هوا برو خالی کرد و بادسانی گرفته و سکین گفت: «- خود را قفل کرد و در حیاط خود را شفته کرد وارد فروشگاه شد. (فته) به مادر گفته بود که تا دوست تو مانه هر چه میخواهد بخرد. برای خردبار این میز بان میز که سوار ماشین غربه بش اتاره ایستاد. میکنی من اینقدر دختر احمقی هست. باور کن هنون موقع که باکتو واز کردم و سناهه دستونی توش دیدم همینم یه کلکی هست.

«- پس چرا قبول کردی؟ - خیالش راحت بود و میدانست که اختر خانم با آن رونی که گرفته او رانی بیند و باهیجان و دستگاهی که دارد او را خشنادانه کشید. او که تا آن لحظه جیانم خودموزد باونه راه و چکمه ها و بیو بیندیر فرم. اما وقتی که ماشین امده عقیمون به رانده اش گفتم خر خودتی و اوریات. بهش گفتم برو و چشم سیاهی میرفتو خیال هیاهو بود و هنون ده تومنه خردش کردی.

«- بگیر و برو. حرف نزن. من همینجا میمونم تا بر گردی. بیامات هم بگو شناسار کرد. تاکسی وایسه که مارو بر گردانه. «- ممکنه خیلی طول بکشه.

«- باشه. عیوبی نداره. من دارم از با دست تو دق میکنم، دلت واسه خودم دست تو دق میکنم، دلت واسه خودم

با خودم بیارم؟ خوب تنها میومدم که به مادرش اشاره کرد. نادر سرا جنایدو ساعت بازیاشم. چرا اوتو دعوت کردم که همراه من بیادی و آواره همین کامپی دوستم کامای زیر نیم کامه است.

«- اختر خانم که مشاهده کرد گفت: «- سادر یکی دوچاره بارچه پیشتر از جدول گذشت و کنار (فته) بازگشت و پرسید:

«- چی داری میگی؟ پول تاکسی رو خونه بر گردم. «- نه. شما از اینجا جای دیگه نرو، معلمات گم نمیشی.

«- سادر اشاره کرد که پس همراه ما بیاد خار فروشگاه، و بعد بازیار اختر خانم را گرفت و اظهار داشت:

«- بروم مادر. داشتم باهش طی میکرد که اگه وایسه مارو بر گردونه چقدر باید بیش کرایه بدم.

«- اوا فته. این خیلی گرون توم میشه. این چه کارهایه که تو میکنی؟ مگه سرگنج نشستی؟

«- یعنی نادره ایام آدم باید تازنده است خوب زندگی بکنه.

«- آخه چرا زندگی هم باید بجهوری باشه که همیشه امکان داشته باشد.

«- خدارو هرجویی عادت بدی نهونجور میتوانی زندگی بکنی. آدمی که دست تورا خست بشم.

«- خدارو هرجویی عادت بدی نهونجور تو نون و تره میخورد، مگه من چیکار کردم؟

«- سدیگه چیکار میخوای بکنی. دیشب من تا ساعت یازده مژده میخورد که شاید از فکر تو فارغ بشم. شب هم تا صبح خواه نبرد. هر وقت مادر بیمار شد و دارش را بارق مردمست. دید کمین توی رختخواه نشتم و دارم به ستاره های آسوسن نیگاه میکنم.

«- آخه چرا آنگله دیشب باشیمای نادر نیز سینه را از هوا برو خالی کرد و بادسانی گرفته و سکین گفت:

«- خدارو هرجویی عادت بدی نهونجور تو نون و تره بخور نیست مامان. آرتیست خوشگله توی چمن سینما...

«- از غنای رنگ گشته، اما بیداش تکردم. (فته) هر روز کمیکنده بیست اسیر تو میشم. احسان میکنم که تور خلی دوستدارم.

«- شورلت ارغوانی رفت و گفت: «- چهنم هم جای بدی نیست مامان. هرچی رقص و خوانده و ستاره سینما...

«- آخه تگرانی تو موردي نداره. (فته) من دیشب تا حسالا دارم دیوونه میشم. بمن حق بدی که تگران باشم. دیشب تا صح خواب نمیرد و توی حیاط راه میرفم.

«- آخه چرا زندگی بکنی؟ (فته) تو مورد هم نیست. دیشب تو و مزگان کجا بودند؟

«- گفتم که ایستگاه ده تومنی از کیف خود بیرون آورد و بطرف نادر دراز کرد و آهته افرود:

«- تعارف نکن. بولو بگی و باقیو بده. مامان میینه. زن باهوشیه میفهمنه. خوب نیست.

«- نادر بول را گرفت و در جیب گذاشت اما بجای بقیه بول یک ایستگاه پنج تومنی، دو قطعه دو تومانی و یک سکه ده ریالی گفت دست (فته) بانگاه بدنیال گذاشت و گفت:

«- این که هنون ده تومنه خردش کردی.

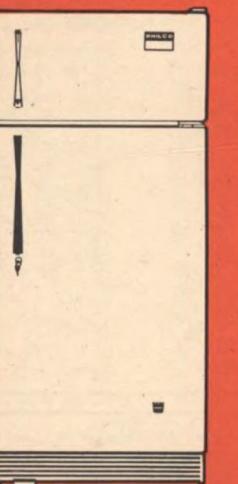
«- بگیر و برو. حرف نزن. من همینجا میمونم تا بر گردی. بیامات هم بگو شناسار کرد. تاکسی وایسه که مارو بر گردانه.

«- ممکنه خیلی طول بکشه.

«- باشه. عیوبی نداره. من دارم از

همه جسم ها بسوی یخچال فیلم کوت

- دیفر است خود کار
- در باز کن پانی
- قفل روی در
- بطری باز کن
- قفسه های دولوکس زنگ نزن
- موتور سوپر پاور
- بندۀ داخلی لعابی که مانع بگرفتن یخچال میشود



گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط

مشکل گشا

۳۴ صفحه از بقیه

ناظور شدند مبارزه کرد، یکی از راه تصریف های جسمی و دیگر از راه رعایت پاره های از مقتضیات روانی. از قدیم رسوس بوده است که بهانگت به جهاده اشی که ناخشنخت را می خوردند، یا کیم چیز تلخی می مالیدند. شاهمن بدینتی اینکار را بایکید که سیاست مفید است، ولیکن هم زمان با این کارساز بجاست که برای مساعات فراغت خودبک سرگرمی بیدا کنید، مثل باقتن باقتشی کردن، در مرود شنا شاید باقتن بسیار مفید باشد و خیلی زود شارا را شر این دلت نجات دهد. گذشته از آنجه رفته، شما انتیبا دارید که کمتر عصیانی شود یا کنتر وحشت کنید و یافله های هیجان انگیز بینند. منظور اینست که هم زمان با تمرين های بالا سعی کنید در شرایطی قرار نگیرید که موجبات ترس یا خشم یا اضطراب و افسردگی شمارا فراهم اورند، و متعارض با هدایت روانی راریتات کنید و در دل هایتان را با مادران یا باپا کسی کجاشیان مادران شدمات کنید، و اگر کسی را ندارید که با او در دل کنید، در دل هایتان را بدو رودربایستی بنویسید و بعد از خواستید پاره کنید. بالا معرفه از آخرین سفارشات من اینست که این جواب را از محله بفرید و آن را بهر شهرتی که دلتان خواهد، همیشه با خوتوان حمل کنید تا آنکه این عادت از سرتان بیفتد، ضمنا هر وقت که می خواهید ناخن تان را بجود اگر به یادان مسئله افتادید و در تیجه های تو انتیبد از جویید منظر فکر کنید یقین داشته باشید که پس از مدت کوتاهی این عادت ناخوشایند از سرتان خواهد افتاد. تیجه را این بوسیله:

دارد. بعضی ها نمیتوانند شیر سرد پنوشند و در اثر نوشیدن شیر سرد روده هایشان نفخ میکنند، سینگی های میشوند، شکشان صدا میکنند، از کار بازی میمانند و گاهی بقدام زیاد ناراحت میشوند که مجبور ند زبانه کار را کنند. پر عکس دهده ای شیر گرم رانیمیتوانند تحمل کنند و خوردن شیر گرم باعث ناراحت آنها میشود، معده و روده شان تحریک میشود و ناراحت میشوند. آنچه سالم است تمام آنهاست که به ورم مزمن روده هایتان استند، یعنی که لست دارند، نسته اندش هنوز شدن بعضی ها شیر از این مختصات

۵۵۰ به شیر .
شیر برای کسانیکه به بیماریهای پوستی دچارند ، غذای خوبی است .
شیر دارای مقداری زیادی پتامین و سدیم است و نوشیدن آن روی تنظیم ضربان قلب نیز مفید است .
شما در هر حال و وضع و سنی که هستید باید حداقل شبانه روز نیم لیتر شیر مصرف کنید .
لیکن شیر چون مصرف کنید .
خشکی شما را بر طرف نکند ، اما حتماً آن .
آن شفابد شما را ساعات دیگر که میتوانند .
شیر در میزان افاده

زن و شوهر ها

زنان و شوهرها ۰۰۰
بقيه از صفحه ۶۸

آرامش و تعادل خواب دير
نزنند.

amerikanian hā axtirā yek
amerikanian bāri ayin miskal
yedā kardéhānd: Takhawīyahā
mazhrūk kē rooyi ril hā
sawar shdehānd و بوسيله يك
akhterikī qafil takan xorroddan
ya takharjā bāin makānizān
mishto'andeh hārān kē Māyā
takhawīyahā ra yem hajisānd
udm tafqil Aherā ra tā ān fā
Māyil hestand az hām jadā kāt
ayin rāh ḥol chandān hā p'd
shāma ān Māyāqād.

شهر های بزرگ ، يك وسیله لازم
و جتن است . بیغونه ای ، این بیماری
بزرگ شهر نشین ها ، بر يك موقع
معین زن و شوهر را مورد حمله قرار
نمیدهد . معمولاً مردعاً دچار بیخوابی
سر شب و زنها مبتلا به بیماری دم
صیح هستند . و چون بیغونه ای بیماری
مرسی است ، شوهري که به خواب
نميرود از به خواب راه را میرس هم
جلوکاری میکند و درست هنگامی که
خواب به سراغش می آید ، تازه بیخوابی
به سر خام میزند . در این میان
تاختخواهانه جدا گانه ، این از ازدایرا
به زن یا شوهر مبتدهند که شب های
سفید خود را به تعاقب .

نمایشگاه پارکت BW
و کرکره‌های چوبی عمودی و افقی
میشلر
خیابان شاهرضا مقابل لاله‌زار نو کوچه فتوحی
تلفن‌های ۰۶۱۹۵۱۱ - ۰۶۱۰۳۰۷

۶۸ صفحه از بقیه

۵۴ صفحه از تیز ... بقیه بازدیدهای آدمهایی

یدیده کلی میریم . جزئیات مربوط به اندیشه در این آثار کم نیست ، اما طرح از برای این اجزاء حدودی مشخص کرده است .
کوکوشیون این آثار با قدرت ساختمند بندی شده و در عین وسعت با جزئیات هنر از است و طرح ها غم ترش و تند جالبی دارند .
قدرت خاطرناک‌ترین آثار است که وقتی از مناشکاه اردشیر خارج می‌شوند ، اینگاردنانهای رشته ، چنگال‌ها ، زوزه‌های بوزنه ها و بطرور کلی انسانهای اردشیر در دنیا ما هستند .

بہترین غذا جو جگہ کتاب
مالیتمن جو جگہ کتاب ۱۰
جو جگہ کتاب حاتم
جادہ بھلپوکی تفنن - ۸۹۲۲۸۱
۸۹۲۲۸۳ ۸۹۲۲۸۴

فتنه حکمه پوش بقیه از صفحه ۷۲

دخترم که مثل سگ ازم کنک میخوره
و پایدونه کشیده آبدار هرجی میدونه
میگه و اغتراف میکنه ... درین موقع به هشت خانه رسیده
بود. هاوی هشت خانه از حیاط بود.
هانجا داشت قلم میزد و فکر میکرد
که صدای (فته) واختر خانم را شنید. جستی
زد و قبل از اینکه آنها گلید رایابند
و در قفل بچشم خاند در را گشود. از
دیدگشتن آتش میراید. خون بهش
آورده بود. هداتش کف کرده بود.
آنقدر به پول و گنج بادآورده (فته)
اندیشیده بود که امر بخودش نیز مشتبه
شده باور گردیده بود که براستی (فته)
بول کافی دارد که جانی که کرد
برداری قرار میدهد. خودش را سرزش
میکرد که چرا فقط صدمونان گرفت
و رضایت داد که بقیه پول مال خود را باشند.
آنها بیدین حاجی با آن ریخت و
قیافه یکه خوردند. اختر خانم عی کرد
بسته ها را زیر چادر خوش بینهان کند،
اما حاجی همها دیده بود. چند ثانیه
سکوت میان آنها برقرار شد. تائینک حاجی
این سکوت را شکست و استادناخت مج
دست اختر را گرفت و او را با تمام قدرت
بدرون هشت کشید و فربادی زد و گفت:
— یا بیسم بد جنس پدرسوخته. تو
شريك دزد و رفیق قافله شدی، از اینطرف
واسه من دلوزی میکنی و از اونطرف
با این دختر بی شرم و حیا میری بولهارو
هر چون کنیم. حالا بیهون حالی میکنم
یه من ماست چدقدر کره میده.
اختر خانم محکم به دیوار روپرخورد.
و هچادرنش بود به زمین ریخت. فته
که از این حرکت بیرحمانه پدرش عصبانی
شد بود درون رفت و در رامحکم
رسخود بست.

اتمام

پشت رول نشسته و منظر آنها بود. پرای شوک خیلی همین که فتهه و اختر خانم را دید پیرون جست و مودبانه ایستاد و در ماشین را گلود و تقطیع کرد و گفت: «برفماهیان! حالا کجا تشریف میبینیم. من در خدمت حاضرم.» (اختر خانم) سوار شد و وقتی فتهه کارش قرار گرفت آهنه گفت: «چه جوون خوبی. چقدر مودب و مهربونه. کاشکی همه راننده های تاکسی مثل این مرد بودند.

(فتحه) و نادر در آئینه ماشین بهم نگزیند و بله خند زند. پیچاره اختر خانم ساده دل نمیداشت که چند دقیقه قبل آنها باهم حرف بزیند و چه میگفتند و چه میشیدند. نیمساعت بعد آنها مقابل کوچه از تاکسی کیا به شدن و نادر ظاهرا کراهی خودرا گرفت و چشمکی به فتهه زد و رفت. با این اینام و اثارة که قولت را فارغ اوش نکنی. ظهر بود که به خانه رسیدند.

(فتحه) داشت در گیف خود بدنیال کلید میگشت که در بازار شد و حاجی میاشر مانند یالک تیر خودره در آستانه در ظاهر گردید. او نیمساعت قفل به خانه آمد و آنها را نیافته بود. ابتدا نگران شد. فکر کرد حاده ای اتفاق افاده که هرسرش برخلاف معمول خانه را تک کرد و پیرون رفته است بعد بدین اعلام رضا مراجعه کرد و بریسید گلگرانیش بر طرف گردید، اما به خشی بیسابقه دچار شد.

آعلام رضا باو گفت: «دیدم که دوستانی داشتن میرفمن.»

حالنون خوب بود. من اوردم پیرون دیدم که سرخابیون سوار به تاکسی شدن و رفتن. حلس میزنم که رفتن گرگش با خرد. بهر حال نگران نباشیم. زود دست اورا گرفت و کشید و گفت:

«به. نیگا کن. مهه وایساند دارن تاثر تعشا می کن. من و تورو بیکو که دارم مجانی مردموس کرم کنیم. بزن بریم. تو و رو پیش مامات. منم باین منظر توون میبینم. اما چون اونجا نمیتوینم حرف بزنیم همین حالا بین بگو که کی و کجا میتوینم بیستم.»

(فتحه) و عده همراهانی برای یکی از روزهای نزدیک باو داد و عجولا نه از نادر چدشد و به مادرش پیوست.

(اختر خانم) یک قواره پارچه پیره هی خردیده بود. از آنجا به جای دیگری رفتد و همانجا (جز یک کرسی و یک چست) جو رواب که برای خوش خبرداری کرد هرچه داشت برای خرید لباس و بیوشک مادرش داد و بوا گفت:

— مامان. تو ازین بعد با یادخوگش و خوش لباس باشی. از لح بایاهم شده، یه جویی توی مردم درت میارم که از جویی گردیهاش بگیره و تونه حرفي بزنه، اما شرطش اینه که دیگامش ساقی تن به کلک خودرن ندی و هرجی بایام مسکه نگی چشم. آخه مگه توردونه و گدانی که اینهمه خفت و خواری تحمل میکسی.

در حالی که بسته ها را زیر بغل جایجا میکردند و بطرفر در خروجی میرفتند اختر خانم اظهارداشت:

— منم خیلی دلم میخواهد مثل همه جونه زنها خوشگل و خوش لباس باشمو بزک بکنم و سرواز از خونه برم بیرون، اما حیف که نمیشه. تو هنوزم کله هنوزه بدرتو نمیشناسی و نمیدونی کیه و چجه. ایشالا هیچجوقت صابوونش به جامه امات نخوره. از فروشگاه خارج شدند. (نادر)

فتنه چکمه پوش بقیه از صفحه ۷۲

پشت رل نشته و منتظر آنها بود. برای شوخی همین که فتنه واختر خامن را دید بیرون جست و موبایله ایستاد و در ماشین را گدود و تعظیم کرد و گفت: «باز هم این را گدود و تعظیم کرد و گفت: مسیرین. من در خدمت حاضر. مسیرین. اما جون اونها تشریف (اختر خامن) سوار شد و وقتی فتنه کشaris قرار گرفت آهنه گفت: «چه جوون خوبی. چقدر مودب و مهربونه. کاشکش همه راننده های تاکسی مثل این مدربوند.

(فتنه) و نادر در آئینه ماشین بیم تکریستند و لبخند زدند. بیچاره اختر خامن شاهد دل نمیداشت که چند دقیقه قبل آنها باهم حرف میزدند و چه میگفتند و چه می شدند. نیمساعت بعد آنها مقابله کوچه از تاکسی پیاده شدند و نادر دست اورا گرفت و کشید و گفت: «به. نیگا کن. همه وایسادن دارون تاثر تعاصی کن. من و تورو بیکو که دارم عجایی مردموس کرم می کنیم. بزر بزرین. توریو بیش ماماتن. منم بیانین منتظر توون میمونم. اما جون اونها نمیتوینیم حرف بزینیم همین حالا بین بیکو که کی و کجا میتوینم بیستنم.

(فتنه) و عده ماقیتی برای بیکی از روزهای دزدیک باو داد و خوجلانه از نادر چدادش و به مادرش بیوست.

(اختر خامن) یک قواره بارچه بیرونی خردیده بود. از آنجا به جای دیگری رفندت و (فتنه) چز یک کرسی و یک چخد خواروب که برای خودش خردباری کرد هرچه داشت برای خرد بیاس و بیوشانه مادرش داد و بیا گفت:

ظاهر کایه خودرا گرفت و چشمک به فتهه زد و رفت . با این ایامه و اثارة که قولت را فراموش نکنی . ظهر بود که به خانه رسیدند . (فتهه) داشت در گیف خود بدنیال کلید میگشت که درباز ند و حاجی بشیر مانند یلنگ تیر خودره در آستانه در ظاهر گردید . او یکساعت قبیل به خانه آمد و آنها را نباشه بود . اتنا نگران شد . فکر کرد حادههای اتفاق افاده که هرسرش برخاخانه معمول خانه را توک کرده و بیرون رفته است بعد که ای اعلام رضا مجاهده کرد و پریسید نگرانیش بر طرف گردید ، اما به خشی بیسابقه دچار شد . آعلام رضا باو گفت :

— دیدم که دو تانی داشتن میر فرن .

حالتون خوب بود . من اعلام میروسون دیدم که سرخیابون سوار به تاکیشند و رفتن . حلس میزمن که رفتن گرش با خردید . بهر حال نگران نباشی . زود — مامان . تو از این بعد باید خوشگل و خوش لباس باشی . از لج بباباهم شده ، یه جویی توی مردم درت مبارم که از حرص گریه ایش بگیریه و توونه حرفي بزنه ، اما رخوش اینه که دیگه مثل سابق تن به کلک خوردن ندی و هرچی بایام میگه شکی پشم . آخه مگه توردمونه و گدایی که اینهمه خفت و خواری تحمل میکنی .

در حالی که بسته ها را زیر لف جایجا میکردند و بطرفر خروجی هر فتد اختر خانم اظهار داشت :

— من خیلی دلم میخواهد مثل همه جونه زنها خوشگل و خوش لباس باش و بزرگ بکنم و سرواز از خونه برم بیرون . اما حیف که نیشه . توهنونه که هنوزه بدرتو نیشناسی و نیدیونی کیه و چجه . ایشالا هیچجوقت صابویش به جامه امات نخوره از فروشگاه خارج شدند . (نادر)

گیسوکی

IBS

۲۵ تومان جنب سینما اپارتمان - ۶۲۳۹۰۰

شیطان

بقیه از صفحه ۵۰

نگرهایم اسم «بیمارستان» را به زبان پیاویرم. بالآخره بلندمیشیم. بلوزچرمیام را روی شانه میاندازم. بحمدان رامندم. ان سه روز واقعاً آرامش داشتم. و بالای راحت، غذای دلچسپ و گرد به مقدار کافی. بیرون کمی هوا سرد است. و بالای میشون. خودم را گوشه صندلی اتوبوس میچسبم. شیشه هارو بالا کشیده حرکت میکنم. شاهراه مستقیم پارس را برسرعت بیش میرویم. پاتریک راندگی میکنم. میریل کنار پاتریک نشسته سیگاریست سیگار آتش میزند. من چشماعنم را بسته‌ام. همه ساکت هستم. من و میریل از حیث با هجرب نزدایم. جرئت نکردیدم حرف بزنیم. میریل سکوت را میشکند.

- برای امروز صبح از دکتر وقت گفته‌ای که آقدر تند میروی؟

- بله. - آقدر جمله نداشته باش. بالآخره امروز به بیمارستان خواهیم رسید. - تاخیر دارم. مترسمیم اگر دربرین، تو نایمید که میادا بی اختیار میریل هتل را به آش کشید. همینه باشد. و گزنه آخر خوش را آش میزند. موظف سیگار کشیدن او باشد. میخواهم امش تا دریوقت کتاب خسته شدم مر انتها گذاشت و رفت. درازمیکشم. میخواهم امش تا ولای جنگلی. روز بعدش باشد به بیمارستان بروم. فکر بیمارستان روى فرش خوار می‌آورد.

روایت پاسکال

یکشنبه ۱۲ اکتبر

آخرین روز آزادی. امروز نهر فزیادی برای گفتن دارم و نه حوصله‌ای برای حرکت. فقط قدر قابل توجهی «گرد» برایمان باقی مانده. دو روز گذشته که از میکنند. پیش بینی شده تردد کردیم. امروز چی؟ من و میریل همیگردیم را نگاه میکنیم. حیفان می‌آید زیادی آنرا دربرین. فرد ایشان می‌بریم. این آخرین روز تردد است. آخرین روز آزادی و اقتام ماده ولای جنگلی. روز بعدش باشد به بیمارستان بروم. فکر بیمارستان روى قلب فشار می‌آورد.

یکشنبه ۱۳ اکتبر

آخرین روز آزادی. امروز نهر فزیادی برای گفتن دارم و نه حوصله‌ای برای حرکت. فقط قدر قابل توجهی «گرد» برایمان باقی مانده. دو روز گذشته که از میکنند. پیش بینی شده تردد کردیم. امروز چی؟ من و میریل همیگردیم را نگاه میکنیم. حیفان می‌آید زیادی آنرا دربرین. فرد ایشان می‌بریم. این آخرین روز تردد است. این روز انتقام‌شمند این بود که بسته بشون. حالا که این روز تردد است. این روز انتقام‌شمند این بود که بسته شدن ندارم. اگر این فرد است بسته شدن ندارم. باید فرد ایشان را معرف میکردیم. اما قرار بیمارستان را نمی‌شود بهم زد. باید فرد ایشان را معرف میکردیم. پس پیش است امروزنا گرد و داد کنیم. تمام آنچه را که داریم تردد میکنیم. این دفعات بیشتر با مقدار زیادتر. این فکر پیشنهاد میریل بود. پنیریک میریل یاک سرگز را پر تردد میکنند. این دفعات برای کشتن یاک تاخته تازه کار کافیست. اما میریل را نخواهی کشتن. به سفری طولانی می‌برد. بالاصله بعداز تردد در رخوت فرو میرود. حتی فرست اینکه سیگارش را آش بزند پیدا نمیکند.

یکشنبه ۱۴ اکتبر

که از حال رفت. فیلیپ محض احتیاط کریمها را راهی خواهیم کرد. این دفعات بیشتر با مقدار زیادتر. این فکر پیشنهاد میریل بود. پنیریک میریل یاک سرگز را پر تردد میکنند. این دفعات برای کشتن یاک تاخته تازه کار کافیست. اما میریل را نخواهی کشتن. به سفری طولانی می‌برد. حتی فرست اینکه سیگارش را آش بزند پیدا نمیکند.

روایت پاسکال

دوشنبه ۱۵ اکتبر

ساعت هشت صبح است. از خوابی عیق و «سفر»ی طولانی بازگشته‌ام. پلکهایم را باز میکنم. آخرین تردد آنقدر قوی بود که هنوز احساس کمود نمیکنم. میریل هنوز خواب است. بلند میشون. آخرین بسته هر وی به آتش شد.

روایت پاسکال

دوشنبه ۱۶ اکتبر

ساعت هشت صبح است. از خوابی عیق و «سفر»ی طولانی بازگشته‌ام. پلکهایم را باز میکنم. آخرین تردد آنقدر قوی بود که در دسترس میریل بود. پنیریک میریل یاک سرگز را پر تردد میکنند. این دفعات برای کشتن یاک تاخته تازه کار کافیست. اما میریل را نخواهی کشتن. به سفری طولانی می‌برد. حتی فرست اینکه سیگارش را آش بزند پیدا نمیکند.

یاد قبل از آنکه بیوی بیمارستان خواهد کرد که خودم را بسازم. میریل بیدار

تردقیت از تردد آخرس میشود. چه اهمیت دارد. این واقعه آخرین تردقیت

است. صدای فیلیپ می‌گوشیم. با قلب ایشان میشنویم. با قلب ایشان آهسته بائین

میریل. به روی آنها لبخند میزمن. صحنه‌آمده است. میخواهیم مثل یاک اش افزایه

میریل. با تعلل و خوسردی آرام لفهای کوچک با میریل بدم. میریل به من می‌بیند.

با تعلل و خوسردی آرام لفهای کوچک با میریل را به حساب خودش میگذارد. سرم توی شعر

میگشایم. اما به درستی چیزی نمی‌فهمم. کلمات از مقابل چشمانت میریل. فیلیپ و

پاتریک در اتاق قدم میزند. جرئت نمیکنندگوند «عقله کنید» هیچگدام جرئت

(اطلاعیه)

موسسه عالی آموزش آرایش فتن
و ایسته بفاراسیون بین‌المللی مدارس

نها موسه منحصر بفرد آرایش ایران کلدر دنیا مدرسه شناخته شده نمونه ترقیات جدیدی که این سیستم و مطالعات طولانی بیست آمده در اینجا شما هم در دروس مختلفه برای گذرانیدن امتحانات آمادگی بیدا میکنید و با جدیدترین مدل های بین‌المللی آرایش و زبانی آشنا میشوند و با تکنیک و متد دروس میکنند. میتوسله فیلم و اسلاید بطریق سمعی و بصیری تدریس میشود میتوانید جوابگویی متریان خود باشید. در پایان از دو دیلم رسمی اداره کل آژانس هنری همراه با خود را خودگردان میشوند. در صورتی که مایل باشید از کاروان اعزامی ما برای طالعه رشته آرایش به اروپا میتوانید استفاده نمایید. خیابان یهلوی نرسیده به چهارراه تخت چشمید - شماره ۱۰۴ تلفن ۶۶۳۴۸

صفحه ۷۶

۹۱

تازه‌های
بازار

ایران ژوپ
ایده‌ال شیک پوشان

تلفن های ۲۰۱۵۶۸-۳۰۱۵۶۱

مهندسين بايغان

گل کاري و طرح فضائي سيز منزل
خود را از هندسين بايغان بخواهيد
تلفن ۸۲۹۶۹۰-۸۲۰۸۹۶

بوتيك ايوان

کرست ، دستکش ، شکم بند ،
دستکش عروس و دستکش طبي
چهارراه کت جزمال استيل طبی
خیابان سعدی روپریو بیمارستان
امیراعلم فروشگاه کامران
تریز - پشت بازار امیراعلم مولوای

کيف و کفش خورجین

مخصوص شيك پوشان
خورجین تنها مغازه‌ایست که بهترین
نوع جنس فرنگ را با جدیدترین مدل
مد روز عرضه میکند. عیاش باد
چهارراه فرج شمالی پلاک ۲

بوتيك فرهاد

FARHAD
BOUTIQUE

نهجه کننده پهرين لباس از هنرخون برای
شيك پوشان واقعی خيابان يهلوی -
اول تخت طاوس تلفن ۶۶۷۹۱۷

زنانه دوز

مد افسون - قدوسی
باخ صبا انتهای ملل - تلفن ۷۵۶۴۶

بوتيك شري

نهجه کننده پهرين لباسها و گيفو
كنزش زنانه
بلوار الیزابت اول کاخ شمالی

آموزشگاه خياطي
رياض

دوره كامل خياطي را در کوتاهترین
مدت با پايان و دوشين گنج می‌آورد.
جهار راه جمیشید آباد پلاک ۴۶۶

هنرهای دستباف

مدرس ترين موسسه آموزش
زياني و آرایش در ايران

از اين تاريخ در محل جديد از
مشتريان گرامي آماده پذيراني میباشد
خيابان کوشش كمپر اينسته اسدي
جنب پايانک ملي

بول بيواسمه موجود

پاکپور ۶۶۴۶۱۸ - ۲۲۷۲۹

شماره ۲۷

شماره سیصلو بیست و دوم

صفحه ۷۷

۹۱



موم سرد

جدیدترین مدل دیده عصر ما برای رشته کن
کردن موهای دست و پا و سوت بیرون
در دست مصرف مورت موم سرد است. میکرو
یکال صورتی اینسته از مخصوص
دایروخانه ها موجود است. نمایندگی
دایروخانه الوند ۳۹۲۱۸ (برداشت مو در محل)
تالفن ۸۲۷۴۵۰

اطلاعیه فروشگاه تشكري

ذیاتر از همیشه با استفاده از لوازم آرایش های فروشگاه تشكري شما میتوانید همه روزه از راهنمایان آرایش و زبانی فروشگاه تشكري را در مد و زبانی آن سه کشور بزرگ دنیا، آمریکا، انگلستان و فرانسه میباشد. مرسی کوانت - هلتا روبنیشتاين - الیز ابت آردن رولن - لاتکوم - آیر فرانسه و پانزده رقم دیدر با قیمت های استاندارد شده فقط در فروشگاه تشكري ساعت کار یکسره از ۷:۰۰ تا ۲۰:۰۰ شب میدان ۲۴ اسفند تلفن ۶۶۴۱۵۰ - ۶۶۸۱۸۲

اطلاعیه سازمان صنایع فلزی راطا

قابل توجه آقایان مهندسان، معماران و شرکت های محترم ساختمانی سازمان و نهایشگاه هرگزی صنایع فلزی راطا واقع در دادویه خیابان ظفرنیش خیابان نفت افتتاح و شروع بکار نمود. علاوه از مدن و مبلمان و لوازم دفتری نشانی فوق مراجعت فرمایند. تلفن ۷۷۵۴۵۴ - سازمان و نهایشگاه هرگزی صنایع فلزی راطا در خدمت خانواده ها

دکوراسیون و تجهیزات آشپزخانه راطا

قبل از تهیه و سفارش هرگونه سرویس آشپزخانه از نهایشگاه مدرن راطا دیدن فرماید
راتا جاده قدیم شمیران سه راه ضرباخانه جنب اتویانک پارس تلفن ۷۷۲۶۵۶

بوتيك چين چين

خیابان میکنه مقابل باخ سازمان آب
تلفن ۶۲۴۰۵

نيازمندیهای خانواده
 محله زن روز
تلفنی آگهی مبیذیرد
تلفن ۲۰۱۵۶۱

پارکپور ۶۶۴۶۱۸

شماره ۲۷

شماره سیصلو بیست و دوم

۹۱

نمیکرد در هر حال بشنوید از تبییر خواباتان: بطور کلی
قطار مسافری، مخصوصاً هنگامی که براز مسافر باشد
سبل و شانه زندگی است، اگر این قطار حرکت
میگفت و در طول راه از نظر نایدید شود، آرزوی
خواب بین آنست که آن زندگی بخوبی (مربوط
به سرنشیان قطار) به وادی مرگ برود و بکلی
نیست خود. سپاهوند کسانی که خودرا هم در قطار
در حال حرکت مشاهده میکنند و یا میبینند به قطار
برای آخرین خداخافی و دیدار به ایستگاه رفته
نرسیده و عقب مانده اند و قطار بدن آنهاه را که
است که البتة در هر مورد ممکن است و تبییر بخصوصی
دارد.

نکته سیار جالب در روایی شما آنست که با تمام
مقدمات و آمادگی ها، این قطار حرکت نمیکند و
نیمرود! دوین نکته جالب از نظر ما آنست که تمام
مسافران قطار را زنا و دخترها تشکیل میدهند و
حتی یک مردم (جز خود شما) در قطار وجود
ندارد! اگر با او ازدواج کنی به چنین درس های (بجه)
میان سافران قطارات پاشا شنیدن و گران.
اما باز شاهمند بجه را در غل داشتند و هم اورات را
نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان
نادارند! که شما از او انتظار دارید محب و
حرارت و اشیاق بیشتری بشماشان دهد، این بود
میکنیم که شما باطنا از نام زنها گزینید و حتی
نفرت دارید و پیچ یک را قابل و حقیقت نمیاند.

آنقدر

کریزان و متنزه شدند و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند!

بیدار میشود! ۱ یعنی قطار حرکت نمیکند و در نتیجه او وسایر
زنهای نیست و نابود نمیشوند. در حالی که در آغاز
رووا به ملت نفرت از جنس زن، اورا باسایر زنهای
میگفتند که به وادی مرگ بخوشید. شما برای
میگفتند که به وادی مرگ بخوشید. از این
نفرت خواسته اید اورا از خود دور کنید و از طرف دیگر
برای آخرین خداخافی و دیدار به ایستگاه رفته
خوشنودان میگشتند و قطار بدن آنهاه را که
است که اینهاه را در اینجا نگذشتند.

در راه رفته شما به یک کشمکش و تمارض درونی
متباش شده اید (اورا رها کم؟ یا برای همیشه انتخاب
کنم؟) و بهینه ملت هم این نامه و این خواب را بما
نوشته اید، قدر مسلم آنکه در این تعارض، کهند
با کمک مادران از شر وجود این شخص راحت شوید،
شما فکر میکنید! ۲ یعنی اشتباه شماشان بخوبی میتوانند از عهده دفع
خواهند شد.

دوشیزه ۳. ش. ک. در راه رفته شما به یک کشمکش و تمارض درونی
متباش شده اید (اورا رها کم؟ یا برای همیشه انتخاب
کنم؟) و بهینه ملت هم این نامه و این خواب را بما
نوشته اید، قدر مسلم آنکه در این تعارض، کهند
با کمک مادران از شر وجود این شخص راحت شوید،
شما فکر میکنید! ۲ یعنی اشتباه شماشان بخوبی میتوانند از عهده دفع
خواهند شد.

دوشیزه ۴. م. از تهران

با تمام نظر ظاهری، متأسفانه شما هنوز هم اورا
دوست میدارید، اگر این شکست را بخود بقویلاید،
فراموش کردن واقعی او برای این انتظار هستند. شما
او را دارای قدرت فوق العاده میدانید و در این
خواب آرزو کردند که قدرتش از این میگذرد (تا
سلط شایرا و آشان را نشان دهد، خانه اش
دوشیزه ۵. م. مصوومه ل.

زیارت مرقد معلم حضرت رضا (ع) کار
شایسته است، هر گز دیده شده است کی بالآلام روحی
از بزرگان دین و ایمان کمک بخواهد و احیاناً ضرر
بینند، مخصوصاً افرادی مثل شما که دارای احسانات
منهی نیروند هستند.

دوشیزه ۶. مینو از بجنورد

آنها را نامه خود مینویسید... هنوز ازدواج
بازمیگردید و هم قفار به در خواه را در نیامده!
آنها را بزند و دیگر از بجنورد شدند و میتوانند
نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند!

دوشیزه ۷. ش. ک. در هر حال این خواب نیاید باعث
نگرانی شود. بیدار میشود! ۱ یعنی قطار حرکت نمیکند و در نتیجه او وسایر
زنهای نیست و نابود نمیشوند. در حالی که در آغاز
رووا به ملت نفرت از جنس زن، اورا باسایر زنهای
میگفتند که به وادی مرگ بخوشید. شما برای
میگفتند که به وادی مرگ بخوشید. از این
نفرت خواسته اید اورا از خود دور کنید و از طرف دیگر
برای آخرین خداخافی و دیدار به ایستگاه رفته
خوشنودان میگشتند و قطار بدن آنهاه را که
است که اینهاه را در اینجا نگذشتند.

دوشیزه ۸. ک. در راه رفته شما به یک کشمکش و تمارض درونی
متباش شده اید (اورا رها کم؟ یا برای همیشه انتخاب
کنم؟) و بهینه ملت هم این نامه و این خواب را بما
نوشته اید، قدر مسلم آنکه در این تعارض، کهند
با کمک مادران از شر وجود این شخص راحت شوید،
شما فکر میکنید! ۲ یعنی اشتباه شماشان بخوبی میتوانند از عهده دفع
خواهند شد.

دوشیزه ۹. م. از تهران

با تمام نظر ظاهری، متأسفانه شما هنوز هم اورا
دوست میدارید، اگر این شکست را بخود بقویلاید،
فراموش کردن واقعی او برای این انتظار هستند. شما
او را دارای قدرت فوق العاده میدانید و در این
خواب آرزو کردند که قدرتش از این میگذرد (تا
سلط شایرا و آشان را نشان دهد، خانه اش
دوشیزه ۱۰. مصوومه ل.

زیارت مرقد معلم حضرت رضا (ع) کار
شایسته است، هر گز دیده شده است کی بالآلام روحی
از بزرگان دین و ایمان کمک بخواهد و احیاناً ضرر
بینند، مخصوصاً افرادی مثل شما که دارای احسانات
منهی نیروند هستند.

دوشیزه ۱۱. مینو از بجنورد

آنها را نامه خود مینویسید... هنوز ازدواج
بازمیگردید و هم قفار به در خواه را در نیامده!
آنها را بزند و دیگر از بجنورد شدند و میتوانند
نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند! که شما از او انتظار دارید وهم اورات را

نکرده و عاقق شده و به دختری روز خودن شنان

نادارند!

دوشیزه ۱۲. م. از تهران

دوشیزه ۱۳. م. از تهران

دوشیزه ۱۴. م. از تهران

دوشیزه ۱۵. م. از تهران

دوشیزه ۱۶. م. از تهران

دوشیزه ۱۷. م. از تهران

دوشیزه ۱۸. م. از تهران

دوشیزه ۱۹. م. از تهران

دوشیزه ۲۰. م. از تهران

دوشیزه ۲۱. م. از تهران

دوشیزه ۲۲. م. از تهران

دوشیزه ۲۳. م. از تهران

دوشیزه ۲۴. م. از تهران

دوشیزه ۲۵. م. از تهران

دوشیزه ۲۶. م. از تهران

دوشیزه ۲۷. م. از تهران

دوشیزه ۲۸. م. از تهران

دوشیزه ۲۹. م. از تهران

دوشیزه ۳۰. م. از تهران

دوشیزه ۳۱. م. از تهران

دوشیزه ۳۲. م. از تهران

دوشیزه ۳۳. م. از تهران

دوشیزه ۳۴. م. از تهران

دوشیزه ۳۵. م. از تهران

دوشیزه ۳۶. م. از تهران

دوشیزه ۳۷. م. از تهران

دوشیزه ۳۸. م. از تهران

دوشیزه ۳۹. م. از تهران



بِوْتَوْكُوْيَّى

برای ازبیین بردن موضع‌های راقد بدن

هزایی کلاساهای کنترالی انگلیسی نژاد
ندریس توسط بانوان انگلیسی با تلفظ صحیح
تصمین قبولی انگلیسی اول تاشیم در شماه
دوره کامل زبان انگلیسی با تضمین کتبی
کتابها، پای کپی ها، و تست ها را بگان
ماشین تویسی مجانی بامتد بین المللی
در هر کلاس فقط ۲۵ نفر پذیرفته می شود
اوقات مناسب کلاسها ۸ صبح الی ۹ شب
 مؤسسه انگلیسی نژاد - بهلوی مقابل کاخ
تلفن های ۰۲۰۸۶ - ۰۲۱۴۲

عضو (اتحاد ۴ گانه) قرار میدهد و
آنتونیوس نیز مقابلاً سازنین فرزند سزار
فقید را سماواتر تاج و نخن همراه
جاشن کلتوپاترا مشنادن. اما آزوی
اصلی کلتوپاترا هنوز برآورد شده و او
نیبی اند آنتونیوس بالآخر با عروض
خواهد کرد یا به. این آزوی نیز سراجام
به تحقق می پیوندد و آندو بسال ۳۷
قبل از میلاد در (آنتیشوا) برای هم عقد
میشوند. آنتونیوس بعد از فتح ارمنستان
چهل‌نوبتی، یعنی، اسپانیولی، هندی،
یونانی، بریتانیائی، آسیای صغیری و از
میان زنان سر زینی گل (فراسته امروزی)
انتخاب شده‌اند. اگر مهمان، راهبه را به
پستند، دونفری دست در آغوش به اتاق

• 10 •

«پله های معبد باقیال هی سیم بفت مفروش بود. بالای پله ها، کلوفاتر اور آنتونیوس رومستاد را هی زیرین چلوهایشان، یعنی روی مند های زرین کوچکتر، سازارین ۱۳ ساله، (هليوس) و (سلنه) شش ساله و (بطالمیوس فیلادلسفوس) دوسالشد، نشسته بودند. بطالمیوس فیلادلسفوس یا سومنین ثمره عشق مملکه نیل و مالک اقلار قار روم، هنگام که دریس تانتیوس مشغول حنک با ایرانیان بود بدینیا آمدید بود.»

رون و ساعت ها از انتظار غایب میمانند، و اگر نیستند، میتواند در خبرد و سری به سایر کله ها بزند. پانصد راهبه معبد آفرودیت سالی یکبار در عشق ورزی مقابله میباشند. از میان آنها دوازده نفر به عنوان قهرمانان هوس، انتخاب میشوند و جایزه میگیرند. جایزه تیارت است از راهبه ایضاً خارجی شدن بعد (کوتی تو)، تعداد راهبه های (کوتی تو) همیشه ثابت و سیوش فرق است و قدرت هوس این آنان بحدی زیاد است که میتواند در هر شب

متجاوز از ۴۵ مرد را پذیرایی کنند. خصوصیت دیگر راهبه های «کوت تو» آن است که مدد هارا اقانع میکنند وهم نباشد. همچنان با:

ردن میشیون پار ای.
کلوباتارا و آنتونیو را نیز میتوان
از پروپریتی‌ترین مشتریان بعد «کوتی تو»
بحساب آورد.

برادر زن آنتونیوس، ناچه شیده‌اللختیه بر راه است. آنتونیوس بنی‌جار کلتوپاترا او می‌سوسد و دستور میدارد کلتوپاترا را هرگاهند، حاتم بخشی را کنار نگذارد و به روم باز گردد. آنتونیوس در نامه‌شدن از جانگیزشی اینکه روم را ازدواج می‌سکند.

اللحن تری که مینویسد قید میکند :
» در غیبیت، توهم منصرفات جدیدی
بدست آورده‌ای که هنوز یافن تقسیم
خیر ازدواج آنتونیوس کلتوپاتر را چنان
نامید و عصانی میکند که دیوانه مشود
و تمام اثاث آفاق خواش را مشکنده.

نکرهای این تها توئیست که در اگوش زنی (لیووا) میخوابی. در این مورد در اسلام (رو) نیز باش و شکارهای بدن ترتیب یوجود آمدن باش کاف

۴۰ قیل از میلاد، کلتوپاترا بارش را به زمین میگردید و دوقلو میزدند. نوزادان یک دختر و یک پسر هستند و کلتوپاترا در سلله طالبه اویس زن است که دوقلو

جنگی است که نوبات سینه در
انتظارش را کشیده است. جنگ بیش
از طرفین که بصورت نزاعهای پراکنده است
در شب زایمان، ملکه نیل زنی است

۹۷ سال، سیارک توهر ده و سایر بیوه شد. که یاک پرس رفت ساله و دو نوزاد چند ساعته دارد. رفاقت آتنوبیوس با کلتوپاترا، عین رفتار یاک مشتری با

تفصیر شکست آتنوبیوس را به گردن
کلتوپاترا می‌داند، زیرا در سایه‌ی که
هنوز پیرورش قطعی برای هیچ‌کدام از
همان موضع نظر نداشتند.

کلتویات اسلام پرس را (الکساندر - هلپوس) میگذارد و اورا وقف خورشید میگند و اسپ دختر را (کلتویاترا نلسون) میگیرند و اسپ ماقبل شرکت کنند.

می‌بندند. این مکله خود تعیین یکنید.
آنچه نیز نگر را بخودهوار
می‌بندند و با کشتن آش سردر غب آنان می‌
گذارد. ساعتی بعد در کشتی «آنچونیاده»
به آغوش خود بر گرداند و برای آنکه

فرزندانش بی پدر نماند، همسرش خود،
انتقام را کلتوپاترا چهار سال طول میکشد و
سر انجام دو داده، بعدها در استندریده
بهمیر سند و کلتوپاترا تمام قدرت اقتصادی
و نظامی شر افکار آنها در اختیار آنتونیوس

I.B.S از گیسوی مینک کذیباترین گیسوی دنیا شناخته شده همراه روزه میں ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر ویدن

آموزشگاه آرایش فیروزه
زیر نظر بانوی متخصص برای دوره
جديد هر جو میباشد.
خیابان ایرانشهر (اقبال) کوچه رحمانی
پلاک ۲۸ - تلفن ۷۵۳۰۸۳
قابل توجه خانمهای
قال قوه توسط مدام صدا
تلفن ۶۹۵۱۷

آموزشگاه خیاطی

میر شکار (اویزه بانوان)
تدریس پرشود و خاتمه کامل در کوتاه ترین
مدت آدرس - دایره زندان قصر
لو لم باز کنی فاضل آب بادستگاه
ترامک هوا بدون خرابی . آزاد
تلفن ۷۵۹۳۵

دفتر بر ای ای مشاور املاک
تجربی خیابان بهلوی نیش باع فردوس
تلفن ۸۵۵۷۵

کلئو پاتر ۱۰۰

بروکی در استندیه می بیچد و درنتیجه
فراولان کاخ سلطنتی برای خوش خدمتی
به فاخت با او کتابوایوس در صدد قتل کلئوپاترا
بر میایند .اما هرچه میکنند کلئوپاترا را
پیدا نمیکنند، آنها خبر ندارند که مملکه
نیل از کشتی خود آتیه داشته ، خبر ندارند
که سه روز است آتنیوس را به آق خود
راه نداده ، خبر ندارند که در روز چهارم
بالآخره بایانجیگری (کارمیان) و
(ایران) وفادارترین کیزان خود با
آنتوینوس آشی کرده است.

کلئوپاترا که از دیسه قتل خود خبر
دارد ، به مردم شهر خنه بیزند . بعضی
دستور میدهد وقتی «آنتوینوس» بیشایش
سایر کشتی ها وارد پدر استندیه میشود
کشتی فرمانده را با توجهی . گل که
علام پیروری است ترین کنند و آشگر
های پیروزی بنویند.

باین حقه اهلی استندیه را داده
میکند و باعث میشود همه از هم برسند:
پس خبر شکست رخواست ؟ پس کلئوپاترا
فاتح رگشته ؟

بدین ترتیب کلئوپاترا بدون برخورد
بامانعی اسکله پیدا میشود و یکرده
قصیر میروند و یکمک سازان و وفادار خود ،
وضعنی را مستحکم میکنند ، کلیه عناصر
دیسیگر را به دار میبازند . در عین
حال احساس میکند که تاج و تخت در

خطر ایست و حس میکند آتنیوس دیگر
آن مردی نیست که بتواند گره از کارش
بگشاید . آتنیوس هم بر اینست دیگر
هیچگاره است . او در ویانی چوچک واقع
در منتهی الیه یکی از دماغه های نیل
گوشه عزل گردید و فقط پرسنونش نگبار
خوش میاندید . بروکی کار از اینهم
بدتر میشود . تمام تبروهات آتنیوس به
او کتابوایوس ، یعنی به دشن می پیوندند
و سنت نظامی امیر اقشاری حمل میکنند
سرداری که قشونش به دشن بیرون دفوری
باشیش خود کشی کند . آما آتنیوس حتی
چارتین این کار هم ندارد .

درست در اثنا کیک او کتابوایوس
سپاهیانش را برای تصرف مصر بسیج می
کند قاصدی از جانب کلئوپاترا میرسد .
لطفاً ورق بزینید



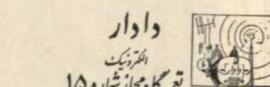
زیارتمن و بسیرن در بازن بر قی شانقه
شده باکت تلفن شماره ۴۳۱۶
در هر دو ساعت در بازن تجربی شما
نصب و تحویل میشود .
مرکز خوش و تسب سریت ماینر
چهارراه فرزورین شاه ۳۳۸

هتل پاسار گاد

برای هم میهان غیر که در تهران محلی
نیاز داشت این را با وسائل مدرن
پاسیون مینمایند و مخصوصاً فرهنگیان
محترم . ایاد جنوی
تلفن ۴۱۰۷

مرتضی اختر شناس

با سابقه درخان خود براههای آینده
شما را که نامعلوم است روش میسازد .
و گره های ناگشود را باز میسازد .
تلفن ۸۲۸۵۷۷



دوازه
کلئوپاترا
۱۵
SCHAUB-LORENZ

تلفن ۷۶۴۲۵۱
وامی سریز و تجربه بزرگان از افراد تبریز
آزادی . تبریز . ایران

آتنیون
جذفال قل

تغییر واقعی وارد
۳۲۰ تومان

لاده زار
جذفال تلفن ۰۱۴۸۴۲

جذفال تلفن ۰۹۷۴۵۰

دو زندگی اتومبیل
افشار

تعلیم پیانو خصوصی
تلفن ۷۵۸۶۰۳

مؤسسه تزئینات آسیا
انواع کاغذ های دیواری متري
از ۲۰ ریال بالا پرده کرکره
آمریکائی متري ۴۵۰ ریال
نقد و اقساط
چهارراه شاه بازار شانزده لیزه
طبقه سوم تلفن ۴۳۱۶

دربان بر قی بکد
قیمت بکد سه کامل ۲۵۰ تومان
بدان پرده ای اساطیر ۵۰ توان
پرده ای
شکت بکد ای
۳۳۸

مرتضی ایرانی

گذشته را بازگو و آینده را پیش بینی
میکند .

شما در هر کجا هستید میتوانید از طرق
روانشناسی ، روانکاوی پیشگویی از اینی
که فقط خود میدانید و از آینده
مجوهر و نا آینده خود مطلع بشوید

(و خلاصه بیوگرافی خود را گزینید)
برای توضیحات بیشتر با هر انضباط
بستی (۱۱۹۸) کتابه فرمانی داشت

خدا ایست

کنار دریا

زمین بقطعات کوچک و بزرگ
با آب و برق مقاوم دریا و سمت
حنقل آماده فروش میباشد .

با تلفن ۸۲۱۸۹۹ و ۸۲۰۹۳۱

دفتر دادوستد مذاکره فرمایید

۸۲۸۵۷۷

دوازه

کلئوپاترا

۱۵

SCHAUB-LORENZ

تلفن ۷۶۴۲۵۱

آتنیون

جذفال قل

تغییر واقعی وارد

۳۲۰ تومان

لاده زار

جذفال تلفن ۰۱۴۸۴۲

دو زندگی اتومبیل
افشار

روکش صندلی از مخلل کاشان
و غیره با نصب ۱۸۰ تومان

سه راه تهران ویلا تلفن

۹۷۱۶۰۸۹۷۴۵۰

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی اتومبیل
افشار

سرویس تغییرات کولر . آبگرمکن

سرویس منظم مسعود

شنبه بلوار

۶۶۴۴۸۵

دو زندگی

فسم کوارنا:

با ۲۸۲ سال سابقه جهانی

ایده‌آل بانوان و دوشیزگان در سراسر جهان

دخت سه جانبی هسکوارنا هرگز پاره نمی‌شود



هسکوارنا خیابان شاه بیست متری دوم تلفن ۶۶۸۸۸۵

من از خود میگریزم ... بقیه از صفحه ۳۳

دیداری باشد، وقتی که من از همه برید
 فقط خودم برای خودم ماندم، بدیدار خودم
 رفتم، با خودم بیزدم و بخودم پبله کرم...
 این یک تورم روحی در من بوجود آورد
 و حالا فکر نمیکنم که روح من از مت
 من و من از مت روح عاصی شده‌ام...
 بدیدار خودم که نمیتوانم داشته باشم.
 این یک تورم روحی در من بوجود آورد
 و حالا فکر نمیکنم که ازین رهوی
 بدیدار خسته دارم که دیگر ازین رهوی
 بسته آمده‌ام. شاید باور نکنید، اما این
 تنهایی شماکاهی من است که دیگر
 بدیدار نداشته باشم ...

میگویم چون از عماق نکاشه به قلیش راه
 می‌یابم: در حالیکه هر تر توانسایما
 همچنان خود چنین رابطه‌ای داشته باش
 این یک تورم روحی در من بوجود آورد
 و حالا فکر نمیکنم که روح من از مت
 من و من از مت روح عاصی شده‌ام...
 بدیدار خودم که نمیتوانم داشته باشم.
 این یک تورم روحی در من بوجود آورد
 و حالا فکر نمیکنم که ازین رهوی
 بدیدار خسته دارم که دیگر ازین رهوی
 بسته آمده‌ام. شاید باور نکنید، اما این
 تنهایی شماکاهی من است که دیگر
 بدیدار نداشته باشم ...

سگوارنا به نگاه و مات همچو
 زد کجاست دوخته شده است. ترجیح می‌
 دهم با پرش تازه‌ای سکوت را نشکن تا
 خودش دنیاه بخ را بلگرد. بس از از
 لحظه‌ای تکانی رخ را بلگرد و چنانکه از
 رویانی یا کابوسی بیرون آمده باشد بطری
 من رو میکند و بلخندی میزند: ...

شاید حرفهای من برای شما عجیب
 باشد. شاید بهتر بود اگر میتوانست درباره
 چیزهای دلیلیتر و ترکیبی تری با شما
 صحبت کنم، مثلاً آب و هوای زیبائی های
 طبیعت، غذائی که تلقنه آخر میخورم یا
 مدل اتومبیلی که میسیندم، یا عقیده‌ام در
 باره مینی شورت ... وی چنکم: چگونه
 میتوانم راجع به چیزهایی که نمی‌اندیشم
 چیزی بگویم؟ همیشه بین خودم و این
 مسائل حسایی بلن باقی‌قدم از آجره
 دیگران را جلب میکند روپر و گردانیدم. در
 عرض دو چشم بینکه و معموم یک حیوان
 میتوانند ساعتها مر گندوب کند و بفکر
 و ادارد. میتوانند ساعتها بایک سگ یا سایر
 گفت و گو کنم، بدن کلمات و بازیان
 نگاه، و میدانم که او میفهمد من جهه

و غرور جریهدار شده باشد؟ چطور
 بگویم، منظور نوعی تیار احساس و قبول
 درست‌جهان یعنی رهانیک است ... بنظر
 شاخیگی احساسی هستید. شاید کسی
 بزرگ هستی خاموش میشود، بزرگترین
 خوشبختی من، یعنی خوشبختی سراسر
 زندگیم، همان مدت شش سالی بود که
 عاشق بودم: صادقانه، عارفانه، ویاتسما
 قلب و روح ... اما هر خورشیدی سر احجام
 بزرگ هستی خاموش میشود، بزرگترین
 تیاره‌وبی بهره‌از نور عشق نثار و تها رهیم.
 یعنی فکر میکنم زن فطرتا رمانتیک است.

سیرم و میدانم که خورشید برای من فقط
 یکبار طلوع کرد و دیگر غیراز اینکه
 پاسرده و تازیگو و تهنه‌ای بازم چاره‌ای
 ندارم.

— چرا گذاشتید این خورشید غروب
 کنید؟ بعارت ساده‌تر چرا از هم جدا
 شدید؟

خورشیدی که باید غروب کند
 بالآخره غروب میکند. یامان آنقدر مطهر
 نیونه و نایستگی نداشت که او در تمام راه
 شده است بدون اینکه نوایی شخص کنی
 که چه چیز تازمای ارجانشین آشنا کرده‌ام.

اما شاید من بدانم! ... اینهم چلوه
 در گشته چشم اذار زیباتر و اسas
 محکمتری وجود داشت. عشقها عیقه‌یار
 روابط عاطلی نیز اثر مگذار و گاهی
 بود. مرد مندلی را میکشید چلو و زن

می‌سازد. شما اخلاقاً یاک زن «تاقنی» بیار
 و پنهانگاهی دارد. مردم احتماً از زن
 میتوانست غروش را از بین اینها بخواهد؟

— یله ... و این تنها اصلی است درجهان
 کمین باشند وجود میبینیم و نام گول زنک
 به آن نمیدهم. نظر من عشق تنها چیزی
 جدی و واقعی در این دنیای بوج وی ...

سرابجام است. اگر شما بتوانید گرامی
 باشیدن کوک و آغاز نجوانی، تصویر
 خورشید و چاده زمین و یا کتابیاران
 میکنید که این کشدمام خداست. می-

توانید عشق راهم فریب و سرهی بدانید.
 او هست، دنبال جای پایش بهدر و دیوار
 میزدم ... یاک بجهه همیشه فکر میکند که
 مادرش زیارتی و پاکتینه بخواهد ...

زمنی است و پدرش قویترین ... و طبیعی
 است که ماسانه ها فکر میکنند خدا بین
 آن ذات هستی بخشی که بعنوان آفرینشگر
 در پندارمان شکل گرفته و باخونمان مجین
 شده و گمش را خدا گداشتیم، از همه

زیباتر، کاملتر، گاکتر، همراهتر و
 قویتر است. من بدبان او بودم، چون حتی
 در دوران بچگی با نوعی برتری جوئی
 فطری همیشه عالی ترین، بهترین، و

بزرگترین میخواستم. شاید هم آهنازند
 از زمان طوری بود که با پیکونه اندیشه‌ام
 میدان میداد. اغلب نهایه بروم و از ختران
 همال کاره میگرفتم. نسبت به قسم

و خوش و دوست و آشنا اس و القي و روی
 خوش شان نمیدام. شاید هم آهنازند
 که ابتدای این روزی خوش را از من درین
 کرده بودند و بتدریج این حالت کارم
 چونی و بقول کما «تک زیستی» در من

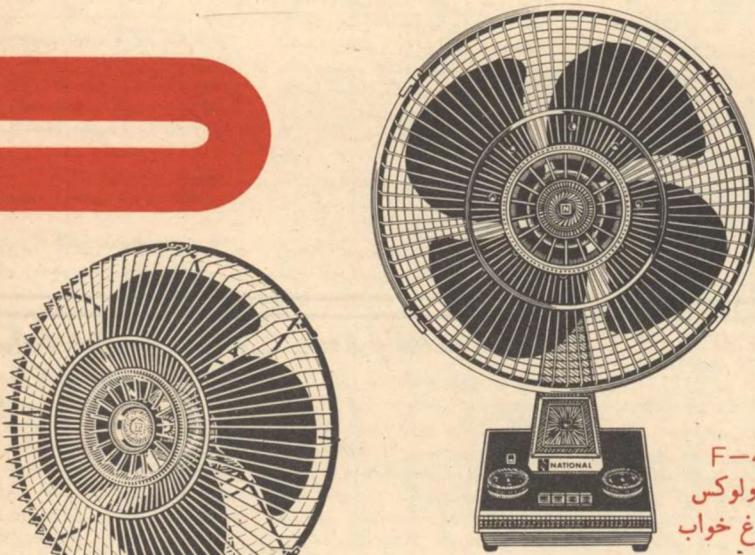
پسورد نوعی خصلت غیر قابل اجتناب
 ریشه دوادن بود. در آن ایام هر گاه فرسنی
 بسته میاردم و تنها میدانم، با لذتی
 غیر قابل توصیف به فکر کردن من ...

پرداختم. محور هماین افکار خدا بود،
 خدایی که با تمام وجود خود برقیست که شده‌او
 میستدم و میخواستم برقیستم و
 را پیدا کنم و در جستجویی کاهی نیز

بقیه در صفحه ۱۰۰

ناسیونال

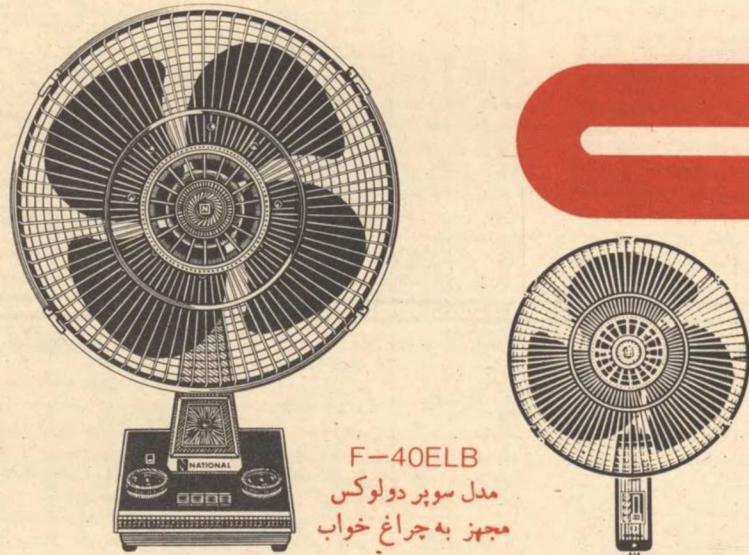
مدرن‌ترین و کاملترین پنکه دنیا



F-40GCB
مدل دلوکس



ناسیونال
برای زندگی بهتر



F-40ELB
مدل سوپر دلوکس
تجهز به چراغ خواب



F-40XNB
مدل ایستاده

- کلید پیانوی جهت تنظیم سه سرعت و قطع آن
- چراغ مخصوص خواب برای آسایش بیشتر ساعت مخصوص جهت خاموش کردن پنکه در موقع دلخواه.
- محفظه فلزی و چهار پره فلزی برای ایجاد جریان هوای طبیعی.

پنکه اتواستاپ مدل انحصاری ناسیونال
میباشد و با اولین تماس دست فوراً می‌ایستد
این پنکه اینمی، آخرین پدیده صنعت پنکه
سازی در جهان است

و غرور جریهدار شده باشد؟ چطور
 بگویم، منظور نوعی تیار احساس و قبول
 درست‌جهان یعنی رهانیک است ... بنظر
 شاخیگی احساسی هستید. شاید کسی
 بزرگ هستی خاموش میشود، بزرگترین

یعنی فکر میکنم زن فطرتا رمانتیک است.

در عمق وجود هرزن امروزی، علیرغم
 ظاهر میکنیم بایکه این قبیل حرفا که
 باشند بیشتر اینکه نوایی شخص کنی
 و صادق و تاریکی و مسمیت و مفاجهود دارد.

مردم از عاطفه راحساس از همیانی
 ساخته اند از این خودم که تاخیر و رود
 بدنی می‌ایمدم. آن وقت میتوانستم برای
 ساخته از عاطفه راحساس باز همیانی

بالآخره غروب میکند. یامان آنقدر مطهر
 نیونه و نایستگی نداشت که او در تمام راه
 شده است بدون اینکه نوایی شخص کنی
 چه!

مثلاً در حالیکه چشم اذار زن و مرد، بینتر من
 در گشته چشم اذار زیباتر و اسas
 محکمتری وجود داشت. عشقها عیقه‌یار
 روابط عاطلی نیز اثر مگذار و گاهی
 بود. مرد مندلی را میکشید چلو و زن

می‌سازد. شما اخلاقاً یاک زن «تاقنی» بیار
 و پنهانگاهی دارد. مردم احتماً از زن
 میتوانست غروش را از بین اینها بخواهد؟

— یله ... و این تنها اصلی است درجهان
 کمین باشند وجود میبینیم و نام گول زنک
 به آن نمیدهم. نظر من عشق تنها چیزی
 جدی و واقعی در این دنیای بوج وی ...

سرابجام است. اگر شما بتوانید گرامی
 باشیدن کوک و آغاز نجوانی، تصویر
 خورشید و چاده زمین و یا کتابیاران
 میکنید که این کشدمام خداست. می-

توانید عشق راهم فریب و سرهی بدانید.
 او هست، دنبال جای پایش بهدر و دیوار
 میزدم ... یاک بجهه همیشه فکر میکند که
 مادرش زیارتی و پاکتینه بخواهد ...

زمنی است و پدرش قویترین ... و طبیعی
 است که ماسانه ها فکر میکنند خدا بین
 آن ذات هستی بخشی که بعنوان آفرینشگر
 در پندارمان شکل گرفته و باخونمان مجین
 شده و گمش را خدا گداشتیم، از همه

زیباتر، کاملتر، گاکتر، همراهتر و
 قویتر است. من بدبان او بودم، چون حتی
 در دوران بچگی با نوعی برتری جوئی
 فطری همیشه عالی ترین، بهترین، و

بزرگترین میخواستم. شاید هم آهنازند
 از زمان طوری بود که با پیکونه اندیشه‌ام
 میدان میداد. اغلب نهایه بروم و از ختران
 همال کاره میگرفتم. نسبت به قسم

و خوش و دوست و آشنا اس و القي و روی
 خوش شان نمیدام. شاید هم آهنازند
 که ابتدای این روزی خوش را از من درین
 کرده بودند و بتدریج این حالت کارم
 چونی و بقول کما «تک زیستی» در من

پسورد نوعی خصلت غیر قابل اجتناب
 ریشه دوادن بود. در آن ایام هر گاه فرسنی
 بسته میاردم و تنها میدانم، با لذتی
 غیر قابل توصیف به فکر کردن من ...

بقیه در صفحه ۱۰۰

خانم نگذارید شوهر تان ۰۰۰ بقیه از صفحه ۱

همچنین میتواند هر روز آ پر تقال یا نصف سیب هم بنوشد
مسئله مایعات

ب یک
گرم
غیر از
اصول
اصول
به همه مردمها توصیه
که بهیچ وجه تمثیل نهایی و روشی صحیح
را فراموش نکنند، پخصوصاً
فعالیشان در روز کم است، یعنی
میزنشین هستند یا پیاده روی نمایند
و همچنان با تدبیر میروند، ورزش
هایی از قبیل پیدامروی، رهمنا
تنیس، اسب سواری، شنا، زیبائی
سلامت جسم و روح را
میکنند.

تعدادی از مردان نیز هستند که زیاده رمروزی در غذا خوردن، بقابلی چاقی می‌شوند، عامل چاقی این خستگی، ناراحتی غصی و این است. این عده بهتر است با یک دلیل متخصص مشورت کنند تا ناراحتی بطور اساسی معالجه شود.

آندهای هم بخاطر اختلال تیری و بینی مبتلی به چاقی می‌شوند، دسته نه از چاقوها حتماً باید با پر طبق متخصص مشورت کرده و سرطان او از رژیمهای مخصوص پیرروزی شاید پیشکش، با جویزی قدرمهای از رام بخش آثارها رفته باشد. یک تکه را مم در نظر داشته باشید، اینکه توصیه این و آن عمل نکنید، خوب غذاهای کاملاً بدون نمک ممکن بسیار خطرناک باید. فقط میتواند یک رژیم غذائی بدون نمک تجویز کرد.

بهر حال همه متخصصان و این تعادل و میانه رمروزی را به چاقهای می‌کنند، زیرا مهربویت کامل نوع مواد غذائی ممکن است زیان باشد و حتی در بعضی مواقع مغکوس داشته و بیشتر باعث تعادل شود.

ان
ت
بار

مرد هایی که جا نیستند باز
باید مرائب زیبائی اندام خود
این عده اختیاج به پیروی از
عای لاغری ندارند، فقط کا
پرخوری نکنند. از خوردن
نان و مواد نشاستهای بمقابل
خودگاری کنند، میتوانند
بمقابل متعادل کرده و چربی
کنند، خلاصه آنچه به این د
آقایان توصیه میشود رعایت

۱۱ صفحه از بقیه

با مختصری روغون زینون گرم ، پوست سر خودرا خوب چرب کنید و بمساز آن یک حوله را در آب داغ فرو کنید، بعد شفار دهید تا آب آن جگد و بعد همان حوله خیس در ۲۰ دور سر خود مثل عمامه بپیچید و بگذارید مدت هد دقیقه بهمین حال باشد، بعد حوله را باز کنید و سر خودرا با شامپو بشویند.

وقتی شامپو زدن و شستن با آب نیم گرم تمام شد مدتی بگذارید تا آب سرد بر روی موها و پوست سرتان آجربان یابد. آب سرد برای رفع اشآثار عصبی بر روی پوست بسیار سوئند است، می باعث به جربان انداختن خون تازه میشود و همصوراً خواه و مسامات پوست را برای تنفس باز میکند.

اگر گنثته از سرو صورت، هیجانات و فشارهای عصبی حتی بین اعصاب شمارا نیز خسته کرده بیشتر آنستکه بعد از رسیدگی به پوست چهره و سر و موها، یک حمام بگیرید، وان حمام را بپار نیم گرم کنید و به آب آن متفق گیاهان خوشبو (خصوصاً حمام) عطر کاج ، عطر اسطوخودوس گرد و غیره بزنید ، بعد در دراز بکنید و سعی کنید یخچک ندادن شما کشش و گرفتگی باشد. دست کم هد دقیقه در این باشند. این حاتم استراحت کنید و گیاهان را تنفس کنید و پر خیرید و بین را خشک کنید و پهلو بپار مدار استحمام فوراً به کار نبردا. حمام گرم بطریقی که ذکر گذشت از باطراوات ساختن پس اصولاً در رفاه هیجان روحی و عصمه ای اوت سوئند دارد.

و آثار فراوانی در زمینه شعر و نظم
آفرید. در غزل، از بیرون سعدی بود،
غزل او گرچه فضاحت غزل سعدی را
ندارد، اما از شور و حالی رسرشار است
و این شور و حال، نه تنها در غزل های
عارفانه ای او، بلکه در غزل ساده
غزل های او چندان لبریز از احساس
است که استانادن موسیقی مستقیمه، کاهه
راستی در شناسایی شعر نیز استاناد بودند،
خواندن چند غزل از امیر خسرو را
هر ما در سمتگاه هایی چون شور و
لشگار و دلیر، شوهونهایی آغاز سنت
کردند و بدین گونه، شعر خوش و را

عصبانیت شما را زشت می‌کند

وقتی یک یا دو روز از
زدن (شتن) موی سر شما گذشت
انگشتان خودرا روی پیشانی گذاشت
و در حالیکه به پوست سر فشار وارد
می‌پرسید، می‌گیرد، زخمی می‌گردید و آتفا
ادامه دهد تا انگشتان شما به یک
گزرن بریند، آنوقت انگشتها
دو مرتبه روی پیشانی آورده این که
را تکرار گذید، بوسیله این که
پوست سر خودرا ماناز خواهد داد
هم خون به سمتی های مختلف آن خواهد
رسید و هم هوای این کار است
یک ربع ساعت باید اجرا شود.

عادی دیگر گرفتار ناراحتی های مریبوط
به موی سر میشوند. موی اینکه نه
افراد زوfter از حد معمول شروع به
ریزش میکند و اعلو رنگ موی آنها
بینهای شفافیت و رواوت از عادی
را ندارد. فشارهای عصبی غالباً باعث
حستگی پوست سر، خارش، و پوسته
پوسته شدن میگردد، شوره در سر این
افراد زوfter و زیادتر از افراد دیگر
بدیگران میگردد و مختصر آنکه پوست
و موی سر، چربی طبیعی خودرا از
دست میدهد.

شما میتوانید آثار زیان آور
هیجانات و فشار عصبی را به سیلماز
از سر و موی خود رفع کنید، این
روشم مکه شرح میدهیم بنویس خود
پرای پیدا شده است و پوست سر تمام
افراد سودمند است.

امس خس و دهلوی

امیر خسرو دهلوی در علوم ادب استادی بود و در تصوف از شیخ نظام الدین محمد بن داوقنی (معروف به «نظام الاولیا») که از مشائخ بزرگ هند بود، پیراهن می‌کرد.
استعداد «خسرو» زو شکفت و سال‌های نوجوانی در دربار شاهزاده هلی شهرت وارچی داشت.
امیر خسرو دهلوی هفتاد و چهار سال زندگی کرد (۷۵۱-۸۵۱ هـ) و شاعر پارسی گوی هند بنیادش، نخستین شاعر نام‌آور پارسی گوی آن دنیا بود، لیکن سبک خسرو «سبک هندی» نیست. این سبک دو قرن بعد شکل گرفت، با اینهمه، تازگی ها و غربات هایی در اشعار امیر خسرو مست که ناشی از دوری اوست از حوزه رواج زبان پارسی، و همچنین غقاوت محضی هند و اسلام آن را تغییر داد.

تهیه و تنظیم از: میر فخر الدین مداینی

«زن روز»
 از گروه انتشارات کیهان
 صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاهی‌بار
 مدیر: فروغ مصباح‌زاده
 سردیر: مجید دوامی
 شاره تلفن‌های زندگانی
 ۳۱۰۵۲۰۳۶۰ تا ۳۱۰۵۲۰۳۶۰
 تلفن مستقیم آگهی‌ها
 ۳۰۱۵۶۷ کیهان
 چایخانه کیهان
 گرماورهای منطقی از
 گرماورسازی کیهان
 بن آپونهان خارج
 خیابان فردوسی کوچه اتابک
 ۳۱۲۱۹۴۳۰۰
 نامه: نامه کیهان محله زندگان



تهیه و تنظیم از: میر فخر الدین مداینی

حل جدول شماره قبل

ستاره	تکام	از ساند	از خطرنای	از رایج در	از غم	از عوام	از عناصر	از صدفی	پالن دیوار	پالن میان	پیک دزدی	امداد	
		پسر بزرگ	ساز ایرانی			نویی ساوند		مریع			مایکس	پوشته	مشهور افسوس داده فرنگی ایران
		پند جزوی	شاسته			از جویدنها	توسی نان	بروزن کردن	طرد و	مایکس	والین	دستبند	نودار
									درس خوانده				مادر طول شالی خیمه و غرگاه
									راه رفت				حفل میخ کیسه بزرگ
													حاصل کردن دستک
													خانه شاکر پنهانی
													از مردمیخان
													ترس خوبی و پیکان
													سرمه زدن
													نظر به امداد توغیشی
													قوه و نیرو تکه کلام خام
													سرمهین مو ترس اکور
													از خطاها قدری و داستها
													لله من
													شوم
													فستن از یا باشند
													مردگان
													البه خادمی
													بدت آزمایی
													سطنه همراه
													دزد برهه
													پهلوی اسلامی ایران

کیسوی IBS با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط

با او دقیق و وقت شناس باشد و از هدر دادن وقت با مراحم شدن بی موقع بپرهیزید.

یک سر جدی از بکدخت مردد و متزلزل گیریان است و عشق بهم و یک جانبه را نمی‌سندند و نمی‌بینند. آنچه دوستش دارد یا ندارد، رل بازی نکنید و قطعی نگیرد. بهمن یک فکر نکنید که برای تحریک حس شادت او و داشتن زندگی به آتش عشق گرفتار یا پسر های دیگر پیشین راه حل است. این کارخوار همیشه شمارا از هم جدا نماید. در انتخاب آرایش و لباس به خواست و پسند او توجه کنید، اما نه چنان که همیشه از پیش بداند در قرار ملاقات چه برق خواهد داشت. مردها از هر دست و هر گروه شنه بجهولند و حتی یک پسر جدی هم از این قاعده کلی مستثنی نیست. دختر مطلع کند و دست خود را کاملاً برای او رو نکنید. نگذارید مطمئن شود که قلب شمارا به تعامل و پرای همیشه بست آورده است. همچنین برای ارضی خاطر او و همه اتفاقات و غایبات را درست و کورکرانه نمیرید. گاهی نهمه مخالف سردهید و بگذارید آنگر استدلال منطقی و قاعع کننده دارد اراهه بدهد. از تلاشی که درین راه خواهد گرد، بیش با اظهار نظرهای رون و آگاهانه باقیابانی که میتواند روح و خودش بتواند حس از آنچه شما و خودش بتواند خوشبختی بزند، لذت خواهد برد.

بچه از صفحه ۲۴

همیشه مكتوم نگهیدارد. باید کمی افهار علاقه شهامت بیشتری بپیدا کند. اما اگر خجول و کمر ناند تصمیمی قاطع و جدی است و آنرا صریح و ناگهانی اعلام میکند و ترجیح میدهد جواب روش و قطعی نگیرد. بهمن چه روحی نداشتند و قطعی نگیرد. بهمن بیشتر از هر سر دیگر میتوان حساب کرد.

اگر نامزد شما از گروه «جدی‌ها» است توافق نداشته باشد بیشتر سکوت میکند و کل و بیموده سیمود است. اما برای بحث و اظهار نظر در مسائل جنی کار گوشان زمزمه کند. این عشق و عصیانی تفاوت دارد و ریکی بیزار است و اگر در مجلسي مصاحباني آنها را «جدی» نامگذاري میکنیم. این تیپ سرها کمتر دووبر دخترها هایش را کند و صحیح تاش دوربر شما پیکد و جملات شاعر اند و عاشقانه کار گوشان زمزمه کند. این عشق و عصیانی تفاوت دارد و ریکی باید بهتر و عصیانی بشناسید، زیرا عدم توجهشان بدخترها دلیل این نیست که از جنس زن بیزار هستند، بلکه روشکر این واقعیت است که به مسئله عشق و ازدواج، نه بصورت یک امر «جدی» میگرند و بنابراین چه با سه همسر آنده خودرا از میان آنها بیدا کنید.

مشخصات ظاهری و اخلاقی

بچه از گروه «جدی» معمولاً جذاب و خوش قافه نیست و اگر هم باشد، این انتیاز خداداد را برای احسان میکند و درین بدبانی کار میگردد. **با او باید چگونه رفتار کرد؟** جنین پرسی اختلال زیاد میروند که خجول و محظوظ باشد. در این صورت توجه خودرا به جنس مخالف خیلی پای بند می نیست. به ظاهر خود

فردا زاد روز من است

بچه از صفحه ۲۳

حرقه مانکنی برای شما چه نتیجه‌ای داشت؟

شکار مد و زیبائی بکار انداخته است. او صاحب کارخانهای متعدد مخصوص ساخت لوازم آرایش و لباس های صاضری است و درآمدی که سال گذشته از این راه بسته اورده، بر مجموع در آمش از طریق مانکنی مبالغ معتبرهای فرونی دارد.

آنگاهی نیازگی با توئیگی ترتیب داده است، خبر تغییر از این روال گردید.

مثل اینکه خانه بود شما بعد از کنار کشیدن از مانکنی قصد دارید

زیرا آمارهای بزرگی شناخته میدهند

که آدم های لاغر سالن و آسیب

نایابی از جانشینی خواهند

بیشتر عمر میکنند.

قبل که در اوج شهرت بودید جاگزتر شدند. این اضطراب و زن را چنگونه توجیه میکنید؟

متینست که رزیم چاقی

گرفتند. آخر واقعاً خیلی لاغر

بودم. تازه وزن بعد طبیعی رسیده

است، یعنی ۵۰ کیلو. اسه این را

نمیتواند جانی گذاشت!

لقب توئیگی بشما داد؟

بله. من خودم هم اصراری

ندارم که توئیگی بمانم. ترجیح میدهم

زن عویضی خانم با هشکل معقولی

یک اشان، نه سوزه حیرت و حرث

صرف نظر از شهرت و ثروت،

پسر جدی ...

تا آن حد اهمیت میدهد که سهل انگار معرفی نشود، ولی کاملاً مراقب است که مورد نصخر و انشت نما هم نباشد. هنگام گفت و گو، از او کلمات و اصطلاحات عامیانه و میتلن و جاهل وار نخواهد شد. از ولنگاری و برت و بالگوئی و شوخی های جلف و ریکی بیزار است و اگر در مجلسي مصاحباني بی ببرد. در شماره گذشته از پیش بگیرید بیشتر «اسپرت» که خلخوی و وزشکارانه و قهرمانی اعلام میکند و ترجیح میدهد جوای روش و قطعی نگیرد. بهمن چه روحی نداشتند و قوهای تحریک حس باشند. این علوفات و شوخی های جلف و ریکی بیزار است و اگر در مجلسي مصاحباني آنها را «جدی» نامگذاري میکنیم. این تیپ سرها کمتر دووبر دخترها هایش را کند و صحیح تاش دوربر شما پیکد و کل و بیموده سیمود است. اما برای بحث و اظهار نظر در مسائل جنی همیشه پیشقدم است و با شوق و هیجان از عقاید خود دفاع میکند.

توبیگی ...

آنچه میتواند از این میتواند

در میان اینها این است که اینها

خمیر ریش

کنت

COUNT

Shaving
Cream



اصلاح راه و راست

با خمیر ریش کنت

من از خود میگریزم...

بقیه از صفحه ۹۲

تک و تنها در تپه ها و کوهها پرسه میزد.
به کوهنوردی علاقه مفرط داشته، چون
وقتی میرفتم بالای کوه، فکر میکرد خدا
باید آن بالا بآشد، جانی کماز که بلندتر
است. دراندشه نارس و تقلع کودکانه ام
این پندار دلشین بصورت یک واقیت
سلام نقش سنه بود که من این کوه
پیمانی ها و روهنوردیها روزی گذشمه را
چهارمین شرکت بزرگتر بود. وقتی میگردید
خواهم یافت ... آما آنچه سرانجام یکروز
در میان کوهها یافتم، غیر از آن بود که
جستجوی میگردید و انتظار میکردیم. آن
روز بر طبق معمول تاک و تهابه روهنوردی
رتفه بود و ضمیر راه پیمانی ناگاه دیدیم
از لایلای خنثه سنگهای سخت، یک ساقه
ظرف و شکننده، یک بوته گل کوچک که
با اشاره است مشکنند و میگردید، سریرون
کشیده. گلکنگ هایش آبدار، سفید و
سرشار از زندگی بودند و باستثنی از شگر
نیم ملامتی آشته تکان میخوردند. جنه
کوچک و لزان و شکننده او با آن تخته
دانست که یک خوردن. بی اختیار در کارش
زاون زم و سره تزدیکش برمد، هنلایکه
پیغام از او بیرس : «توجهور جرات
کردی از میان قلب این سنگهای سخت
برون یائی؟ تاثرها و نحیف ولزان
در میان این صخره های بیرحم چکونه به
ادامه حیات خود امیدواری؟ از بادیوان
ویرف و تو فان نمیترسی؟» و میس چین
بنظم رسید که اگر آن گل زبان داشت
میگفت :

«تو ای آدم خاکی و ضعیف، تو کدک
ای دنیای پروژت و دلهز زندگی می-
کنی، چکونه بارای تحمل صاحب را
داری؟ عمرن در برای عمر تو بسیار کوتاه
است. توجهکونه جرات تولد پاچی؟»
تیجه آن که آجنه من در میان کوهها
شاخم و آنجه انتظار داشتم داده باشد،
خوم بوم دیگر به کوه نرفت در طلب
گشده ام این دروان در نزد و بستیگ کوهها
و آنسو امراها چشم ندوختم داشت که
باید در قلب خود خدا راجت و جوکم.

بنقول شهیار : «بغود باز آدم نقش تو در خود
جستجو کرد». واکون فکر میکنم راه
بسیار تزدیک شده. قلیم این گواهی را
میدهد که بایان راه رسیدام. شاید این
آخرین شم کوچه باشد ...

فکرنی کنید که مهای ناراحتیها
و بقول خودتان «تورم روحی» نتیجه
ازروانی باشد که از مدهتها بیش بخودتان
تحمیل کرده اید! اگر هریشیگی با همه
مشکلکی که برایتان داشت دارای این
اعیان بود که بیهوده ای این راه را از
را میلید و شما را از خودتان بیرون
میکشید. اگرچه دوای درد آنی مثل شما
نیود، اما لااقل نوعی قرص مسکن نمود.
حالا که آن را کنار گذاشتید، دنیال

قرص مسکن دیگری نمیگردید؟
نه. ضر این قبیل قرصهای مسکن
بیشتر از منفعت آنهاست. آدم با خوردن
اولین قرص خیال میکند درون دromان
شده است، اما خیلی زودی میزد که این
یک تکین موقع و تضیع است، و هرچه
بیشتر قرص بخورد دوره این تکین موقع
کوتاهتر میشود تا آنچاکه قرص بکلی اثر
خود را از دست میدهد. آن وقت در،

بقیه در صفحه ۱۱۸

شماره سیصد و بیست و دوم

اعتراف ... بقیه از صفحه ۹۰

شب بیرون قوت بود. بعد از شکر از
قدیلوی شکر در آب انبار خالی شد.
پذیرانی گرمی که کرده بود از جای
برخاستم که به خانه های خود بروم.
وقتی از باغ میگذشم و خود اکبر به
درباره ما آمده بود یکی از دوستان
گفت :
— اکبر، هیچ یعنی سو عطن نبند.
بدین شدن. بدلیل تو نکشند؟
و او جواب داد :
— چرا. زیاد جستجو کردن و
عله زیادی را نیز گرفتند و تحت باز چشمی
محبود نبود. آما من و نه آنها هیچکس
باور نمیکردند آب نیانهای که در بازار
خوارست، هر کار دلت میخواهد باو
یکن، پین، گازتیگر، هر کاردل میخواهد.
آنوقت با کمال تعجب مهانه خواهد
شد که کوکد خرمناک عروسک را کش
میزند، آنرا بزمیں میکوبد، احیاناً
چشمهاش را این بزمی از عفان شکری درست شده
بخدمدشان تعقی داشته است.
اکنون که این اجرای را برای شما
می نویسم وضع غوض شده. قریب یک
ربع قرن از آن تاریخ گذشته گهه و
قوی خود را از آن تاریخ گذشت و خوش
شکوت را شکست و گفت :
— خوب، مردم حسایی. از این شریت
چلور استفاده کردی؟
— خیلی ساده است. از فردای
آذرزوزی چهارشنبه سرترا میچوشنیدم
و آن بینات تبدیل میکردم و آن بینات ها
هر مقدار که بخواهد میتواند بخشد،
ولی یکروز بود که خریدن یک کیلو
شکر از بازار همان اندازه خطرناک و
هزجدها را تو مان فروختم و باین ترتیب
کیلو تریاک بخشد و به خانه اش برد.
در این موقع (که کوکد مشغول زدن
عروسک است) بدر و مادر باید خونسردی
شوخي خودی میخواسته به یهه صدمه
بر کنی، من نیمگارم تو اورا آذیت کنی،
اما هر وقت ناراحت شدی میتوانی بیانی و
بین بگوئی.

— هر وقت تو احسان تنهای کردی
فوراً بیا بشیر من، آنوقت من تو بیشور
میرس، مدت بشیرشتر میگردی احسان تنهای نخواهی کرد.
بالاخره آخرين نکته اي که باید در
موره حادث کودکان به پدران و مادران
تذکر هم آشکه هر گز سعی نکنند برای
ریزیز شود در عوض آثار شوم حادث در
روحان حساس باقی نماند.
— تو دلت میخواهد من فقط در کنار
تو باشم.
— تو آنقدر اوقات تلخ شد که دروز
شوخي خودی میخواسته به یهه صدمه
بر کنی، من نیمگارم تو اورا آذیت کنی،
اما هر وقت ناراحت شدی میتوانی بیانی و
بین بگوئی.
— هر وقت تو احسان تنهای کردی
فوراً بیا بشیر من، آنوقت من تو بیشور
میرس، مدت بشیرشتر میگردی احسان تنهای کرد.
کاه و بیگان جمله کوتاهی ادا کنند که
نشان دهد وضع روحی او را خوب درک
کرده اند، جمله های زیر بسیار مناسب
هستند :

او بودی.
— تو از اینکه ش سال داری ناراحت
کوکد بالا بیرون باید مزایا و مسوولیتهاي
بیشتری بودی قیفی کرد و بیان راین
هستی، دلت میخواهد دیمال داشته باش.
ادای جملاتی که آتش حسد و خشم
را بین دووجه شعله و سازد بسیار زیان آور
یا وین بگو.
— هدقت اینقدر ناراحت شدی حتیماً
است از این قبیل :
— برادر کوچک سرش است، تو
اشش لحاف است اینکه این نش از طرف
پدر و مادر محقق سودمند از تهیه یا
ترشیونی است و حتی اگر یک بارهم در
زندگی کوکد صورت گیرد (اگر تکرار
دوچرخه بخشم، پولش را باید برای
مخصوصاً ختم کرد) هرگز سعی نکنند
نوزاد کالکله بخشم !
پارهای اوقات بجه های کوچک
(ستا جهوارالله) نسبت به نوزادی که از تهیه
برخلاف فنار سودمند عالله فوق، رفتار
پدر یا مادری است که هنگام مشاهده
احساسات خصمانه کوکد خرسانه اورا بزند،
وی خاص دوست نیمیزدان که نیمیزدان
میگشت این محبت کتر از دنیا را درین
میکنند. جریان زیر مثال روشنی است :
این میگشت این تکنیک را باید برای
مادر از آنچه خانه به اتفاق نشمن
آمد و مشاهده کرد خسرو چهارساله دویا
برادر شیرخوارش را گرفته اورا روی
زمین بگذشت! فریاد مادر برآمد که
آنها بدهید! هرچهای را باید بامادر اینجا
آمد اینچه این حق، چیکار میکنی؟ می-
خواهی بچاره بکشی؟ میخواهی ترا در خود تو
درا ای از کند، بدر و مادر بخوبی میتوانند
بکشی؟ میخواهی چالاش کنی؟ اونوقت
برادرت به عمر چالاق و ناقص باشد؟ مددقه
باو بگویند :
— میدانم تو اصلاً این بجه کوچولورا
دوست نداری.
— تو از او بدت میآید، مگرنه؟
— تو از دست او اوقات خیلی تلح
بیانی.

دنیاله دارد

شماره سیصد و بیست و دوم

صفحه ۱۰۱

صفحه ۱۰۰

I.B.S ایگیسوی مینکت که زیباترین گیسوی دنیا شناخته شده همه روزه بین ساعت ۵ تا ۷ بعدازظهر و یک دن فرما

شماره تلفن‌های جدید
مهندسین باگیان
۸۲۹۶۹۰ - ۸۲۰۸۹

مودبی مسئولیت

هیچ خطای مرتب نشده و باز از این طبقه می‌باشد که بزرگتر شدید و بمدرسه رسید. کمی که مأمور گرفتن سفارش شدم رفند سرخ پردازان را ازمن گرفتند. من که نباید نستم خوب آنها را به داشتم که بدهم مدنی طفه رقم ولی بعدکه دیدم آنها است بردار نیستند و زیاد ساجات نشان هدیه هدند با نیز همان و اپارچا شورت کرد و از این قبیر شدید روزی بیست و سه هزار تومان در آمد چون بدھیم یعنی روزی پانصد از کارخانه بیرون بدهیم یعنی روزی پانصد خرد چرخ مخصوص بود. پایی اندازی که داشتم چرخ خردیم و کارگر گرفتیم و موفق شدیم روزی بیست و سه اینی توفر از کارخانه بیرون بدھیم یعنی روزی پانصد توانم در آمد چون بدھیم یعنی روزی هر دست بیست و سه هزار تومان خرچ نداشتم و این مبلغ پنج توانم اجرت میگرفتم و از این مبلغ فقط صد چهل توانم خرچ میشد. سالها پشت سرمه پسری بود. حالا بجهه های من بزرگ شده بودند (علی) هجده ساله و (فاطمی) با تاره ساله و (محمد) سرس کوچک شده ساله بود. خانه ای در شرق تهران رخیده بودم که یک طبقه ای را خود در اختیار داشتم و طبقه دوم را بآبادی ماهی چهار صد پنجاه توانم کرایه داده بودم. هنوز من و هنری باهم کار میکردیم و بجهه هایی که میگردیدند بعضاً اینکه از مدرسه بازمیگشتد به کارخانه می آمدند و در اطوکشی، دگمه و سپه و سنتی و ارسال پتروشیاه و تحویل کمک میکردند. متسافرانه در همین سال نیز خانم یمسار و چند لکت توکر خدمت مارا آنچه بخدمت خانه کشته و طفلکی ها هم بخنان مرآ چه گذاشت. او این سرمه میگست. بسیار سرمه داشت و قدرت و شوک پردازان را بخایش کن که چند سال آخر عمر را! فرزندانم بگذرانم.

خانم ای کنم؟ وقتاً او را به کارخانه برم و خوشخواهی فراهم کرد و اورا در یکی از اتفاقهای کارخانه نشاند و این دروغها سردار سرمه که رعایت احترام اورابکند زیاد گفتمن که ایکاش تکفه مذیون همچو زنده بود. حالا میگردد و تعریف میکردم که قیزنه بود ماجه خانه محالی داشتم و چند لکت توکر خدمت مارا آنچه میدادند و چند باغیان به گلکاری باخ در این اتفاق شکست چون من اپارچه ای که بزرگ بود کمتر مرا رسیدگی میکردند و وو... ازین دروغها سردار سرمه که رعایت احترام اورابکند دوست توغانم هم بخودش دام که سرو وضع خودش را مرتبت کند تا بعد... کدام بعد؟

آقای مطعمر، اکنون که این نامه را

زیانه فغل را کشیدم که ایکاش هر گز را آن در ربانز نمیکردم. یونس. یونس شهر زیبا و جوان من مثل بیهار فرجبخش و زندگی دهنده و روحبری بود که رفت و لی من بیش روی خود پیر مردم نمیبویم. نیزند و زیاد ساجات نشان هدیه هدند با نیز همان و اپارچا شورت کرد و از این قبیر شدید روزی بیست و سه هزار تومان در آمد چون بدھیم یعنی روزی پانصد از کارخانه بیرون بدھیم یعنی روزی پانصد خیر خواهی این روز حرف رازندید نهادم میریخت. آتفات اشک روزی رسیدش میگردید و آنچه نایابید میشد. سرش پائین پیر حال آنها من گفتند بونس که نهادم و دستها را بهم گرفته بود.

بدین او چنان مغلوب شدم که ناشستم و متوجهانه گفتمن: دیوونه. چرا امدمی؟ تو من از کجا بیدار کردی از این رخت و قیافاً و امدمی اینجا؟ میخواهی زندگی و سعادت بجهه هاتو از بین ری؟

خودتان میدانید و میتوانید حلس بزینید که بین من و او چه گفته و شنیده شدمو اخوند که میگفتند مرده و محترمه از این فکر میگشندند و خاطره بدل از دنی رفته بدهیں نیشوند و خاطره بدل از او خودش نمیگندند. نهیم عیناً همین را به بجهه کنتم و طفلکی ها هم بخنان مرآ و دست و بایا مرآمیوسید و طلب بخایش کن داشت. کمال میخواست و میگفت کسی از متسافرانه در همین سال نیز خانم یمسار و بجهه هایی که میگردیدند و بعضی اینکه از مدرسه بازمیگشتد به کارخانه می آمدند و در اطوکشی، دگمه و سپه و سنتی و ارسال پتروشیاه و تحویل کمک میکردند. متسافرانه در همین سال نیز خانم یمسار و چند لکت توکر خدمت مارا آنچه بخدمت خانه کشته و طفلکی ها هم بخنان مرآ شکست چون من اپارچه ای که بزرگ بود کمتر مرا رسیدگی میکردند و وو... ازین دروغها دوست داشتم و خود را تمازه چشم مذیون او میدانستم. بامرگ او کار مان متفق شد این رخید و من سهم خود را در گرفت اما اپارچه که تها رسخ خود را نهادم مانند بود نهیم. خواست بگارهای هسوس از دست توغانم را نیز من را بسیند ناجار هم منیر خانم رانیز من

من اعتماد دارم که آقای گاف کاف راهنمایی مرآ مینزیرد و بآن عمل میکند و هر چه زدوز خبر ازدواجش را بامیله برای محله زن روز میتوسد و همه ماره خوشحال میکند.

باز هم نامه فراوان داشتیم که برای نویسندهان آنها کارت فرستادیم و شکر کردیم. پیشتر نامه ها از خانهای و آقایان تایمیره ده بزر بست مارسیده که بان وسیله سپاسگزاری میکنیم.

خانهای و آقایان: علی شعبانیور از تهران - برخون جعفر پور حقیقی از تبریز - عزت الله فرجعل از شاهی - سید کاظم هاشمی شرقی از هماید - شمسی دوستی از تبریز - منیزه شرقی از خرمشهر - غلامحسین قرب از مشهد - رضاخانی از تهران - عدالت مظفری از خرمشهر - اینس جناب از شهر کرد - فهیمه پاکزادی از رضانیه - علی اصغر خواجه مظفری از گنبد کاووس - حبیب الله فرجی از آمل - ادبان سلیمانی از تهران - عبدالله باقی نژاد از خوی - ریابه فیض نیشاوری از تهران - مجتبی هادیون از بجنورد - یحیی تورجی رانب از مدنان - بنول کریمی از گنبد کاووس - از مدنان - احمد غلابی - احمد

ایشانی سپاهی - سوک از این مدد برای شما مینویسیم واقعاً مصطفی و درمانهای پیچاره شدهام و نیدانم چه کنم. چهل روز کارخانه‌نیز میکنند. بیوں هنوز در بخاره‌اش، بخاره‌ای که معمولی بایو نیست، نزد فرزندانش، فرزندانی که از آنها را بزرگ گردیده‌اند گردید. شما بین بگوئید چه کنم؟ بودست مهربان. مرآ راهنمایی کنید. بعداز آن همه دروغ که بدهیدها گفتم چطور میتوانم بگویم که پدران شرمند است که از شکوه و جلال خانه و از رثیوت یکران و از مرگ محترمانه اش حرف میزدم چنانچه میتوانم در مقابل خوشان زن علی و پدر و مادر شوهر فاطی او را ناتوان و لرزیده ای پاسخ داد. لطفاً در را بار کنید. سوال کردم که هستی که در را داماد و عروس شما شنیدن کنید. من زن جوانی نیستم عاشق هم نشدم. بدبال هوی و هوش هم برای شما نامه نتوشتم. زنی بالغه‌رخه هستم و گفتاری و مشکل نیز همین بود که خواندید. خواهشمندم این نامه را خارج از نوبت چاپ کنید و زدوزترین بگوئید با این پیرمرد چه باید نکنم؟

تیبه کرده بودم که دادم و به برادر شوهر فاطی نیز که فکر نمیکردم بیاید یک پهلوی طلا عیید دادم. گفتیم و خذبیم از آن تاریخ میگذرد. بیوں هنوز در کارخانه‌نیز میکنند اما صرفاً نامه‌ها را خوشخانه (محمد رانی) را بخودشان بردند.

حققت اینست که زن علی خواه هفده هیجده ساله بسیار زیبائی دارد و ظاهرها میخد از او خوش آمد و بیرونیه‌ای نزد و کارگر فتنم و کارگر اختصاص کرم و باینکه قدرت و نیروی خوانی را ازدست داد بودم بکار و کوش پرداختم.

بجهه‌های رگ شدن (علی) مهندس شد و زن گرفت. او در بیست و چهارسالگی عاشق یکی از کارمندان اداره‌ای که آنجا کار میکرد شد او بیوه بود اما من که دیدم (علی) راستی او را در دوست دارد موافقست کردم. آنها زن و شوهر شدن و رفتن (فاطی) داشتیم و سوال دوم داشتند که بود که عاشق یکی از همشگردیهای خودشد. جوان مورد بحث از خانواده بسیار خوب و سرشان و متفوی بود. فکر دردبار و مادر او با این ازدواج موافق نمیکنند و باید اینکه گوشی را بگذارم که او گفت:

- عزت. در ووازک. من. بعد از خوبی من مخالفت کردم. بعد که دیدم آنها موافق هستند و باسماحت و اصرار

باسخ برس دور اهی شماره
سیصد و نوزده

((رہ گم کر دہ))

من شخصاً این ماجرای را یک دوراه

تخصیص نمیدادم اما وقیع نشته و فکر کردم باین نتیجه رسیدم که آقای کافی او مجده باهمان نهن گذاهایانه گفت: سعزت. بعن رحم کن. بن یونس هستم. باور کنید که داشتم بیهوش میشم. پیش را دیوار تکیه دادم و پیشتر از یکی دو دقیقه تامل گردم وبالاخره نیز کوچک بودند و عقلشان نمی خوب. حالا از خودتان مبیرسید دوراهی من چیست و مشکل من گذاشت؟ آقای مطیعی. اجازه بدهید موضعی را نقل کنم و بعد بحشر ماجرا ای کاشب عید همین امسال اتفاق افتاد بپردازم. وقتی یونس مرآ با آن خفت و خواری طلاق داد و با حمله زن بدکاره رفت من (محمد را) را خواهد بودم. بجههای (علی) و (فاطی) نیز کوچک بودند و عقلشان نمی

پیشنهادش را نباید برم و لی چون دیدم خیلی اصرار میکند و در این تعارف مادرق است قبول کردم و همانوز با مقدار آنها که از جهیزیات باقی مانده بود بخانه همایش که با پانزده خومنان بیست سی هزار فاصله داشت نقل مکان کردند. پایین بین خلیل خیلی داشت گفت آسوده شداما بشکم خودم و بجهه چاهه میتوانستم کرد؟ بس اندازم نیز آنقدر بود که حتی یکسانی معان ماراثانیم کند. افق رخا شوهر من خانم مثل همسرش مرد مهران و یاکار بود، میخواست خانمی برای من انجاد خوبی حیف که نمیتوانست. زیرا بدن درو آن در زد وبالاخره کاری بیدار کرد که فقط روزی شش نواع دستزده داشت و من حساب کردم دیدم بازروزی شش نوامان نمیتوانم زندگی کنم. ازین گذشته نمیتوانستم از میز خانم متوجه باشم که برای همیشه پرستاری بجهه های مرآ بهینه بگیرم بجهه هایی که حالا دوتا بودند اما بزودی سه میشند و نگهداری از طفل خواهان را باندازه پرستاری از ده معلم سه تا هفت هزار زحمت دارد. مسؤولیت دارد. بس چه کنم شب تا صبح فکر کمی کردم و مثل ماریخوده میگیزم و بدرگاه خداوند مبنای مالمه بالآخره نیزه رسمید که باید کاری بیدار کنم و بشغل متفوق شوم سمتله دوری از بجهه هاینایش. اینکار چیست؟

برو محض. من حاضر. بوس هیچ حررقی نزد آتموپیل را به حرکت در آورد و بسوی دفترخانه راند. ده دقیقه از ظهر گذشته بود که من در حالیکه دست بجهه ها را رادرست داشتم از دفترخانه خارج شدم و بطری خانه رفتم. خانه ای که اجاره داشتم فقط زانزده روز آنچهاینم و بوس گفته بود بعداز بانزده روز دست بجهه های را بگیر و بیر فرستانی که دلت میخواهد بروی دست تو رور طول کشید تا احصاب من در تکار بجهه های باز یافته آرام گرفت و تو انسن فکر نمیکنم و نشنه بکشم و راهی برای نایین زندگی خوش و فرزندانم بیکم. متغیر انه بدهان او خبره شده بودم. برای من شنیدن این مطالب بجیب بود. و تعهد که بود که بدو انثار انتشار دریافت شیزی با بت و هروهه آنها را تکههارم. من بخطاب اینکله بجهه هارا نگرد و مراد آن دو طفل خردسال جدا نمک و آنها را زیردست زن پدر نیزکند هرچه گفت بدری فهم و هرچه نوشت اعضا کردم و بدیختانه در آن صحبت همچو بیاد جینی سه همایه ای که بکدیدوین من زن شوهر نون نمیش و در شکم داشتم بودم و در این مورده با دفتردار صحبت کردم و نهاد خودش حررقی نداشت و بوس بیدانست که من حامله هستم و شاهد مردیسرا احتمله دفتر نیز این را بیاد داشت. اما همچ بروی خود نیاورد و بحیی بیش تکشد.

وقتی مرآ دید لبخندی زد و بیش در پاسخ سوال من که پرسیم مرآ از چکا میشناد و بامن چکار دارد گفت:

- عزت خامم. من معنوی شوهر شما هست اما مطعن پاشین که زن نیشم. بن اصلاح نیز نمیش که بتومن شوهر داشته باشم و خوتوادهای تشكیل بددهم و مسراری رو خوشخت بکنم. من زن آزاد خوشگذرانی هستم که هر چند بایک مرد بودار دوست نمیشم. و قفقی ازاون سر شدم ولش میکنم و برایخ بمرد دیگه میبرم. غلام مشعوفه بوس هستم و دارم وقتی صرف اون احمد بیکم.

متغیر انه بدهان او خبره شده بودم. برای من شنیدن این مطالب بجیب بود. و تعهد که بود که بدو انثار انتشار دریافت خیلی عجیب. باور نمیشد زنی این چنین باشد و خودش در باره خودش این مطلب را بگوید. اوچیرت مرآ از تگاه خشک و بز سوال من دریافت و خندهای کرد و گفت:

- تعجب نمکن. این حرفاها را زدم که بکدوین من زن شوهر نون نمیش و در بهمنزند زندگی شما همچ نقصی نداشت و ندارم. عقیده من درباره بوس اینه که مردیسرا احتمله دفتر نیز نمیش که بکدام عویچ اعضا دفتر نیز این را بیاد داشت. اما همچ بروی خود نیاورد و بحیی بیش ابله نلف کنم. حالا آگه به ن، عاشه هم.

آن روز داشته از خیابان ناصرخسرو
میگذشت که چشم بیک دستفروش افتاد
مرد دستفروش مقداری شوواری و شورت مردانه روی دست اندامه بود
برگهان عرضه کرد. نیمان روی
فکری و چه نیتی ایستاد و شورتها را
قیمت کرد. گفت یکی شش تومان
پرسیدم چندین بخیر که این بیلچ میفروشی
جواب داد پنج تومان. سوال کرد که چه قیمت
کجا بخیر. نشانی داد که از از ارسلانی
پشت ساقه اه نوروز خان مغازه فلان
مستقیماً تجا رفم و با صاحب مغازه وارد
گفت و گو شدم. خلاصه می کنم. قرار آرام
من ضامنی بعزمی کنم و ازاو پارچه بکرمه
عطایانه میلی که در اختیار میگذارد بیر
و بدو زم و کش دوزی کنم و باو تحولی دهد
و بکنی هشت ریال مرد برایت دارم
اینطرف و آن طرف چاهن زیاد زدیم
سر احتمام موافق کردیم که اگر برش را
خودش انجام دهد هشت ریال و اگر من
بارچه را برم ده ریال دستمزد بگیرم.
یخانه باز گشتن و متمن نامند تا آق
رضآمد. ماجرا را باو گفت. مردمه ربان
فقار شد رایی من با چه جرح بری خاطر
بخرد و در ضمن نزد صاحب کار ضمانت
کند بشتر طی که بنامیر خان نش کشا
خاطری میدانست و بجهه هدایت و د
خانه بیکار بود شربات شوم. میاس محبت
که بنین کرد هدین پیشنهاد را بذریغ شد و همان زن
و از هفت بعد من و میر خان مردانه و
قهرمانانه شغوف کار شدیم.
خلافه میکنم.
گرفت. فروشنده کان دیگری با پیشنهاد
بیتر برای ما آمدند. سه شاگرد دختر
استخدام کرد و ساتاق از اتفاقهای خار
ر ایکارخانه خاطری اختصاص دادیم و د
تیجه در آمد هر یک از ما نهایه هزار
تومان را بگردید. اما این هنوز اتفاقی
کار بود. من و میر باین فکر اتفاقی
که باهیین تکلیفات میتوانیم (کلفت دوزی
از او تشكیر کرد و میخواستم
از روز سوم شغوف فعالیت شدم و
برای بازیافن کار این روز آندرزدم و ای
کی بیک نزدیکت که دویجه به آخوند
یک طفل دیگر به چه وسیله میتوانیم آن سه
نی از کجاو به چه وسیله میتوانیم آن سه
 طفل بسته را نگهدارم و بعرصه براسانم
روز اول حسنه و کوچه و درمانه و
نامد و شکست خودره بخانه بازگشتم
بیچه را که به زن هسایه سپرده بودم گرفتم
شام خودم و خواهیدیم.
نیمه شب از
شدت ناراحتی بیدار شدم و دریست نشست.
جین در شکم حرکت میکرد و دست و پا
میزد و بجهه، (علی) (فاطی) آرام
من دغدغه و خیال آراییده بودند و نفس
میکشیدند. وقتی بخارم آردم که
دوازده روز دیگر باید آن خانه را ترک
کنم و بادست خالی از انجارها گردیدم
کرفت و براي اینکه بجهه ها بیدار نشوند
بايان دیگر فرم و روي زعنیم بدون
بطرق قفله زانو زدم و با خدا بپارز و نیاز
مشغول شدم. هجھتان که به پهنهای صورنم
اثاث میریختم با خدا حرف میدهدم را او
باری میرخواستم. بالآخر خسته شدم و
دریافت خیر سلامت و پیداشدن بجهه ها و
دیگری بپاش و اندوه داشت چنان شوهر
نامرد و ناجاوندی که بجهه های خودش
را میدزد که زش را به طلاق میبورد
کند. گرمه کنان با پیشنهاد طلاق موافق
بجهه ها شد و در میان آنبو خواهید.
فردا صبح که صحنه ایمه را دادم.
با آنها لباس پوشانید که باز نزد زن هسایه
بریم و از او خواهش کنم تا غروب مرغ
علی و فاطی باشد اما همین هنوز بند گشش على
را نسبت بدوم که در راه شد و همان زن
مهر بان بدرون آمد و بس از سلام و
احوال پرسی صورت مرابوسید و گفت:
— من دنب با آثار رضا شهور میگیرم. به تابوی علی
کرد. میبدونی که مامه وضع چندان بخوبیم
دادرم؛ اما آفارچا قبول کرد که بکنی از
اتفاقهای خونه مومنو بدون رعایت بشهادت
که تاهر موقع دلت میخواه و وضع زندگیت
ناجوره اونجانشینی. ضمناً آفارچا گفت
من سعی میکنم برای عزت خانم کار
مناسی بپیدم.
کلوی بعض گرفته گفتم:
شده و پیش خودش فکرهای میکند و نفتش
های کشیده بعن میروطیست.
بر حمله برخود سلطان شد و گفته:
— پس امدين اینجا چیکار ؟ باین
چیکار دارین ؟
— والله من حامل به یقیم هستم.
يونس بر اتون بیعام فرستاده و از من خواهش
کرده که بیغاشوشیها برسونم.
— پیغامی چیه ؟
— بونس یکه بجههها پیش من هست.
صحیح و سالم. من اونهاره و بیت بر میگردند
واز زندان هم بادادن رضایت خلاصت میکنم
شتری که بیا محفز و با طلاق موافق
نکنی. انتهی برای اینکه گرسنه نمونی به
دقایق بول مهت میدم.
بغض گلویم را گرفته بود و چنان
میپنشد که میخواست خفه کنم. این
بغض دو انگشت داشت کنی خوشحالی از
دریافت خیر سلامت و پیداشدن بجهه ها و
دیگری بپاش و اندوه داشت چنان شوهر
نامرد و ناجاوندی که بجهه های خودش
را میدزد که زش را به طلاق میبورد
کند. گرمه کنان با پیشنهاد طلاق موافق
بجهه ها شد و در میان آنبو خواهید.
فردا صبح که رضا شد زن هسایه
رفت و رضایت داد در نتیجه من از زندان
خالص شدم. خودش و معقوله ایمه و بجهه ها
در انتظام انتظار میگشیدند. ای
خدای بزرگ. فاطی و علی وقی میرا
دیدند چه گزند. هردو خود را رسن
آورخته بودند و مادر مادر میگشند و میگفت:
خواستند در آغوششان گیرم. به تابوی علی
و فاطی راروی سینه بیگرفتم و میوسیدم
دادرم؛ اما آفارچا قبول کرد که بکنی
خود میگشند و باز دیگری را باغوش
آنچه ایمه خونه مومنو بدون رعایت بشهادت
که تاهر موقع دلت میخواه و وضع زندگیت
ناجوره اونجانشینی. ضمناً آفارچا گفت
بر نیمسکندنکه این صحنه بدین و تماشای
را بینیم. نیمساعت بول کشید تا من خود
آرام گرفتم و بجههها رانیز ساکت گردیدم و
کلوی بعض گرفته گفتم:

اینکه اگر او رادر خانه بیستند مورد سو
ظن قرار میگردید وارد شده و (فاطی) را
برده است. برینهای این اظهار عجیب‌های
شهادت هایرو نهاده تشكیل دادند و عماوی
را دنباله شوهر فرستادند اما معاور باز گشت
و خیر آورد که (نمی) در اصفهان است
و هشون به تهران بازگشته. هچکن این
ادعا را باور نکرد اما متناسبه نوزده بیست
سال قبل مثل حالا امکان ایجاد ارتباط
نهادن شهرا و وجود داشت و افسر تلهیان
کلانتری توانت با شهریار اصفهان
تعاس بر قرار کند و پرسد که آیا فلاانک
آنچه است بانه. تأثیری بودم صیر کنیم
تا یوسف باز گردد در حالیکه همه فکر
میگردیدم او دروغ میگوید و خود را پنهان
کرده و در تهران است.

روزهایی را سیری کرم تادوروز بدویون
آمد و وقتی فهمید که از کلانتری بدنبالش
آمده بودند شخص مراجعه و خوش را
معرفی کرد. رئیس کلانتری من واو را
هرگز پروردید بداستاد. نیزین
داشتن که بوس را محکوم میکنم و فرزندانم
را ازاو بس بسیگرم ولی او باهمارت و
بانهید و نشانهای که قبلاً طرح کرده و
بعوق اجر اگر داشته بود ثابت کرد که در
ساخت و فوخر جاده ای در اصفهان بود و طبعاً
نیزین استاد دهتران باشد که بجهاتی
خودش را از خانه بزدید. وقی حواب
شهریانی اصفهان رسید و بیکنایی او ثابت
شد تازه از نیز شکایت کرد و مرآ باهم
بی ممالایت و عدم دقت در میزانست و
باکمال اوجه ندان از استاد.

با زاده روز در زندان بود و شبو
روزم آما آن‌وایل واری میگشت. آنقدر
گریه میکردم و میناییم که زنان زندانی.
زنان بدکاره، زنان خطرناک، زنان زد
و راهرث و قاچاق فرشش، زنانی که بیهم
ادمکشی بر زنان افتد بودند دلنش بحال
من سوتخت و دسته جمعی نزد رئیس زندان
رفتند. و حاضر شدند بخر جوخشان برای
من و کلی که زندن ولی کارانه نکشید
گذاشت.
محیر ادرست فردای همان روز یعنی صبح روز
دو زدهم که جمهه روز علاوه بیود
حادثه‌ای اتفاق افتاد که همه چیز را غصیر
دادو به کتاب این زندگی عجیب نقطه پایان
نمیگردید.

حتی این چند روز را... با

شورتکس

همچون گل با نشاط باشد

شورت طبی شورتکس دوره کوتاه ماهانه را مثل سایر روزهای ماه برای شما نشاط آور می‌سازد
شورتکس شورت طبی مخصوص عادت ماهانه بانوان و دوشیزگان

با شورتکس همچون گل
با طراوت زندگی کنید.



مدل فیگارو - مدل کاسپین

مدلهای تابستانی

کافش



قیمت از ۱۵۰ تا ۲۵۰ ریال



مدل فیگارو شماره ۸۸۹
قیمت از ۱۶۰ تا ۲۵۰ ریال



مدل کاسپین - شماره ۸۸۳
قیمت از ۲۰۰ تا ۲۲۰ ریال



مدل کاسپین شماره ۸۸۴
قیمت از ۲۰۰ تا ۲۲۰ ریال



مدل کاسپین - شماره ۸۴۹
قیمت از ۲۰۰ تا ۲۲۰ ریال

مدل فیگارو شماره ۸۶۳ قیمت از ۱۶۰ تا ۲۵۰ ریال

خودکشی...

مر بوط به قلمرو فلسه، جامعه‌شناسی، عدالت و دادگستری، مردم‌شناسی و منبه.

خودکشی، آخرین فریاد کمک

خودکشی، این «مرگ‌داده طبلانه» بحسب تهدیدها و ملت‌های مختلف، چهره‌ای گوناگون به خود می‌گیرد. مثلاً در میان برخی از ملت‌های شرق - مثل زایانیها - مردی که شرافت لکدار شده است، دیگر می‌بیند کی تدارد، و خود را می‌کند، و جامعه نیز این خودکشی را به دیده تحسین می‌گرد.

(برای نوونه خودکشی یکی از بزرگترین تویینگ‌های زایان را که چندماه پیش به متولی‌های زایان و پیشکار اکیری خود را گشت، بیانات سایر را:

ایا این امر تابت می‌کند که شرقی‌ها، غرور بیشتری از خودکشی دارند؟ نمیتوان چنین ادعایی کرد، بلکه باید گفت که در جماعت شرقی، هر نوع احساس سرم و خجالت، تهم تام شگذران و آخرین انتکارات و لککیوهای پارچه دبور، آبراهام و زیوانتی انتخاب شده است.

شخص مرگ را ترجیح میدهد.

خودکشی ممکن است واکنش باشد در برابر یک فشار خارجی، یا عکس العمل باید در برابر یک فشار دفعی. گاهی چون همه درهای اعتراض به روی انسان بسته شده، خودکشی به شکل تنه راه و سیله اعتراض رخ مینماید. (اشارة می‌کنیم به خودکشی راهیان و تئاتری به عنوان اعتراض به چنگ و خونریزی)، ولی این اتفاق شومندانه نیست. اعتراض به مرگ، باید خود مایه مرگ باشد.

مردم در برابر فشارها و مشکلات خارجی، عکس العمل‌های متفاوتی از خود شنان میدهند. عده‌ای به خونت و حمله رومپارند، و عده‌ای دیگر این خشونت را درباره خود رومپارند، یعنی خود را می‌کشند، یا آنکه بیک بیماری خطرناک مبتلا هستند، عده‌ای در صدد معالجه خود برنمی‌آیند. پس خودکشی، بیندهای صدرصد خاص انسان است، زیرا که تنه انسان است که در مردم زندگی و مرگ آگاهانه می‌داندند، و حیوان در مورد زندگی و مرگ خود آگاه ندارد.

کسانی که خود را می‌کشند، در حقیقت این امید گذارند - نامنی را در دل دارند که دوباره، به شکل دیگر زندگ خواهند شد، و زندگی بهتر و سعادتمندانه‌تری خواهند داشت. آنان با این عمل خود، سعی می‌کنند محبت عشق و یا عشق‌فای، همراهی پریامادر، و یا توجه جامعه را جلب کنند؛ محبت و توجیه که از آنان درخ شده است.

پس خودکشی، در همه حال از روی نومیدی نیست، بلکه شانه آخرین امید است، یا شانه آخرین فریاد کمک است.

روانشناس و روانکاوان بجزیکی حتی می‌گویند: «کسانی که خود را می‌کشند، با این عمل خود، بیشتر اوقات شخص معینی را به کمک خود می‌طلبند:

لطفاً ورق بزنید

نمایشگاه فروشگاه پرده فروزنده

با ضمانت ۲۰٪ / ارزانتر از همه‌ها - غیر قابل رقابت

قیمت‌ها قیمت شکن - پارچه‌ها استثنایی - ایمه‌ها غیرقابل

رقبات بنا بر این اتفاقی متریان محترم که معملاً تحویل در این راه نموده‌اند مجدها برای مدتی محدود دوخت و نصب مجانی اعلام می‌شود.

نمایشگاه فروزنده فروشندۀ انواع کاغذ دیواری ساندرن سکبیوش و فرش عاشیشی کرکره روح‌خانی‌ها زیبا خیابان پهلوی بین سینما امپایر و هتل ویکتوریا تلفن ۶۲۴۸۹۳

فینالیست‌ها

این روزها پستچی مجله زن روز و اداره پست‌تهران گرفتار در درس تارهای است. وجه اسم مدیر پستچه، همانطور راجت و سکبیوال بررسی محله هیلتون راه بروند.

«خرس» آرایشگر دختران فیمالیست که دویال قبل نیز مسؤولیت آرایش دخترها را به همده داشت، امسال قرار است سکن تمام شگذران و آخرین انتکارات و میزرس. یک تیم چهار نفره از اسکارکان تحریریه مغلول بازگردند و خواندن و چذکردن آراء هستند. باور نکردنی است، ولی حقیقت دارد، که در گفتار انتخاباتی اینهمه رای صادقانه داده شده است.

البته فینالیست‌ها هم درست مانند کاندیداهای مجلسیین برای گردآوری رای فعالیت می‌کنند و تاکنون آراء: زهرا شهرام از بزرگ‌ترین هنرمندان اسوار از آبادان، شراره فرامز بور از تهران، میترانخونی از تهران و رویا مقدم از ملایر برگزین از سایرین است اما هنوز برای غروب

غذشته همین فننه یعنی ۱۷ خردانه است و از ماهیان های خانه خواندن و شمارش دوری تنهای را گفت کند. ژورنال گازار پیشتر از سایرین این اتفاق را می‌گذراند و تیمیز زداست. مهلت قبول رای غروب روز دو شنبه همین فننه یعنی ۱۷ خردانه است و از ماهیان های خانه خواندن و شمارش آراء با ماهیان های حباب در حضور خود فینالیست‌ها آغاز خواهد شد. فینالیستی که آراء زیادتری داشته باشد دوامیاز به مجموع انتیازات او افزایش خواهد شد. هنوز هم فرصت باقی است!

* * *

دختران فیمالیست اسال، همگی بلند قد و خوش اندامند و این نشان میدهند که علاقه نسل جوان به ورزش رو به افزایش است.

وایال - سکبیوال وینگ‌پنگ از ورزشهای عمومی و متأول در بیرونی از دخترانه سراسر کورس است، با اینحال دخترها اگر اسکان را در اختیار داشتند، آرایشگر باید در باره مو و روی دختران آخرين تصمیمات را تگیرد. دخترها باید راه رفتن روی صحنه، طرز برخورده باشند. هنوز هم فننه آغاز خواهی داشته باشد.

شهرستانی، اکثر شنا، دوچرخه‌سواری، دوچمیانی و موتورسواری و حتی بولینگ می‌دانند. یک دسته گل معلم که رایج‌ترین دل‌انگیز داشته باشد.

لیان‌های یونیفورم فینالیست‌ها که در مژون «سان شاین» دوخته شده است، توپ خانه بروون فاچار که از طراح خوش سلیقه تهران است، طراحی شده.

شانت. چندن از فینالیست‌ها حتی در ورزش های پسرانه مهارت دارند. از اسراست. اما «خرس» گزارش میدهند که یونیفورم ها از پارچه کسان

سفید و فرم و سورمه‌ای تهیه شده که روی آن تکه دوزی های فشنگی جلب توجه هستند. بلایهای سواره دخترها از پارچه از گازان تهیه شده و قبول «خرس» جلوه است.

این لیاهای، در باغ زیبای هتل هیلتون، درست شیوه گل‌های رنگارنگ و معطر بهاری خواهد بود.

عده زیادی از جوانان غصه قصر بخستند و بطوریکه آقای فرهاد شیانی آقای مرتضی قادری مدیر مژون کیف و کفش «سیکوله» مدل اختصاصی کیف و کفش دختران فینالیست‌ها را

مارلن MARLEN

این آخرین و جدیدترین
اختراع برای لاغریست...

شما بدون اینکه رژیم غذائی، داروئی برای لاغری داشته باشید بالش بر قی ماساژ مارلن میتواند خود را لاغر و مناسب کنید.

برای لاغر کردن و سفتی عضلات بالش مارلن را روی پهلو، شکم، باسن و یا صورت زیر چانه قرار دهید.
پس از مدتی کوتاه بطور محسوس از تناسب اندام و صورت خود راضی خواهید شد.

قصه آرینه

در آگ استور تخت جمشید تلفن: ۶۶۸۱۰۱ - ۶۶۷۸۲۳

علمی مینگرن. «مرکر پیشگیری از خودکشی» یا به میمارستان نیست. در آنجا، روانکاران و پژوهشگران با کسانی که میگذردند، ساعتها حرف میزنند و سعی میکنند عواملی را که سبب اجاد فکر خودکشی در مغایل شخص گشته، بشناسند و رفع کنند. یک شهاده تلقن معین نیز همینه کنند. کسانی است که میخواهند خود را کشند. آنان در آخرین لحظات پیش از خودکشی به مرکر میازده با براستی آزوی مرگ ندارند، بلکه بین خودکشی افراد را پیش از آنکه به مرگ آنها منجذب شود، کشیدند. مرگ ریسک زندگی خود بازی میگردند و مثل دیوانهای میگشتند. این دیگران آنان را از خودکشی بازمیدارند

خودکشی...

از مرگ نجات دهنده. یه کسانی که خود را میکشند، قبل از اتفاق ایمان خود را از وضع روحی و خیم خود آگاه میسازند، روانکاران و پژوهشگران با کسانی که میگذرندند، ساعتها حرف میزنند و سعی میکنند عواملی را که سبب اجاد فکر خودکشی کشته اند، هشت نفرشان قبلا در این باره با اطرافیان خود حرف زده بودند، متنهای پیشگیری کرد، و بهمین جوست است که کسی حرفان را جدی تکریف نمود. این دسترسی کسانی است که میخواهند خود را کشند. آنان در آخرین لحظات پیش از خودکشی به مرکر میازده با براستی آزوی مرگ ندارند، بلکه بین خودکشی افراد را پیش از آنکه به مرگ آنها منجذب شود، کشیدند. مرگ ریسک زندگی خود بازی میگردند و مثل دیوانهای میگشتند. این دیگران آنان را

- خانم سارا! امشب من خلی خستام، و میترس خوابم ببرد و از این خالی بیرون. کاش میتوانستم پرستاران راه رجا که هست بیدا کنم. شاید بتوانم بیگانی برویش بفرستم. راستی میدانید که کجا رفته است؟

سارا میدانست که مارسل و جرتزود به بیعنای امیریال رفته اند، اما چونه میتوانست این کلمه را به بالمر بفهماند. سرانجام بالمر باز از حروف الفباء کمک کرft، و بالآخره کلمه امیریال را بروی کاشد. نوش، اما فرق خواب تا این خودش را کرده بود، و بالمر بیش مثل یک تکه چوب روی کاتایه افتد و خواشید...

شاید که بیزابت پشت در اتاق کمین میکشد، چونکه چند لحظه بعدوار داتق شد.

بیپ بالمر در پاک دشتن بود، و در دست درگش چند روزنامه و مجله. بیپ روش بود. بیزابت بیپ را کنار کاتایه طوری فرازد که گوشه از دست بالمر روی زعنی افتاده است. آنگاه روزنامه و مجلات را هم کنار بیپ روش گذاشت و با لحن تمسخر آلویدی به سارا گفت:

- بیزرن جادوگر! شاید این را میدانی که در هر آتش سوزی، آنجه بیشتر سبب مرگ میشود، دود است، و نه خود آتش! خیال تکن که من این اتاق را آتش میبرم تا عمله ها همسایه ها را خبر کند! نه! آنجه در این اتاق هست، آرام آرام خواهد سوت، و دود اسرا اتاق را برخواهد کرد، و تو و بالمر خود را خواهید داد! می بینی که نیخواهتم ترا در آتش بوزارم، و از این باتدای از من منتظر باشی!!!

بیزابت روزنامه هارا به آتش بیپ تزدیک کرد، و گوشه دجار وحشت شده باشد، سراسیمه از آنچه بیرون دید و در را محکم بست...

کم کم دود روزنامه ها بلند میشدند... سارا با خود میگفت: «هنوز خدمتم و نزد هم میزدم، اما خاوهش و پری خود را نزد شما بگذراند! راستش را بخواهید چند روزنامه برویم بزم... راست خانم مارگریت از بیمارستان تلفن زد و حرفهای جیجیگفت. او میگوید و اصرار دارد که بیوو را مارسل با خانم بیزابت روزی بیکان کشته است. چه حرفهای عجیبی! بالمر بیزهم در خواب سگنی فرو رفته است، و دود خواش را سنتگین تر خواهد کرد!

سعی کرد فریاد بکشد، اعاده ای از گلوکش بیرون نمیآمد... سعی میکرد تکانی به دستش بدهد، اما نمیتوانست!

آنچه خواب به چشم اندازیم. مادرش خانم آبیون و بوبار اورا خوابانده اند و لعاف را به روش کیمیه بود، اما هر بار متوجه شده بود که روزتا بعداز چند دقیقه بر میخورد و روی تختخواب خودش نشست و بعداز رفاقت چرتوود، بیزابت وارد اتاق سارا شد، روزی کنایه داری سکوتی که برای سارا بسیار اضطراب انگیزبود، با خونسردی تصریح آلویدی گفت:

- خوب، بیزرن جادوگر! تو بیشتر آنچه ما فکر میکردیم، حقه بار بودی! اما امشب، دیگر نیستوانی کلک برزی! خانم آبیون و دخترش روزینا، در آپارتمان خودشان هستند و پایین نخواهند آمد. مارگریت و جرتزود و سیعون هم در خانه نیستند. بالمر بیش قص خواب را خوده و در آنکه باشندگان خود را بخواهند و منهم انصاعت تو خوش نمیآید. کم کم سردرم دارد شروع میشود...

سارا با افلاطه اشاره تصریح آلوید بیزابت را دریافت و فهمید که بیزابت میخواهد به بهانه سردرد به اتاق خودش برگرد، و بالمر بیرازیه بیانه مراقبت از سارا به اتاق او بفرستد، و آنگاه نقاش را اجرا کند. نقشای را که طراح آن مارسل، خود از خانه بیرون رفته بود، تا جرتزود را از میخیط خانه دور کند!.. یک بیزرن بیحرکت و خاموش، و بیک پیر مرد باشد و قرص خواب خوده، دو قرآن ضعیف در برای مرگ هستند!

دگر کوئی دروش بسته بندی تخم مرغ

خانم غزیر-آقای محمد در هر حاضر دیگر تخم مرغ را پاکت جلخ نمیگیرد. زیرا کارخانه صنعتی شرق طبق استاندارد مین اسلامی جسم مخصوص محل تخم مرغ بدانه نمای ع و ۱۲ و ۱۸ عددی تیز و دوست سعوم قرار داده است.

بعدهایی جای تخم مرغ باخت کارخانه صنعتی معاشر شرق صدر صدایرانی و مواد اولیه نام در ایران تیز شده و گم مرغ خریداری شده شمارا از شکستن دین راه بیمه میگیرد. بعدهایی جای تخم مرغ عجیبی از قیمت نصف تخم مرغ عجیب است.

ولی در غرض شما میواید از جمعهای جای تخم مرغ هم دیگران را میزدند و هم پریک نیست، از آن سفاوه کنید.

بصرف شماست موقع خرید تخم مرغ اسلام و بخیار احت بقصد میرساند و حیات از صنایع داخی سیمی بزرگ خواهد داشت. این علی‌علاوه بر اینکه تخم مرغ اسلام و بخیار احت بقصد میرساند و حیات از صنایع داخی سیمی بزرگ خواهد داشت.

پوشیدن همکلت بستگی بجایت مردم آن کشور است پیش از همین علی‌صنایع مملکت خود را کنید. مرکز خس جمعهای جای تخم مرغی تهران- بودجهای غربی مقابل میپیشین پاک ۵۳۱۵۴ تلفن نامی ۵۱۵۳۰-۲۱۸

۵۳۱۵۴

آقای بالمر کتاب لغت را به گوشه ای انداخت و سراسیمه از آنچه سارا بیرون دید. ساراهم صدا را شنیده بود، واز وحشت غرق در عرق بود.

- خانم سارا! پرستاران من گفتند برای خانم مارگریت حادثه بدی اتفاق افتد، نزد شما نخواهد آمد، چونکه برای خانم مارگریت حادثه بدی اتفاق افتد، و همین الان در بیمارستان است. بله، خانم مارگریت از روی پلهای سقوط کرده است! خوشبختانه زنده است، ولی پاش شکسته است... ماجراجی شما اگزیزی است خانم سارا! میگویند روزنایی چوچلو، دختر خانم «آبیون»

بیووی خودش را روی پلهای فراوش کرده، و خانم مارگریت هم، بی خبر از همهجا پاش را روی گذاشته و سقط کرده است. بله این کردیور، همیشه جراغ روش بود، اما عجیب است که امروز صبح، وقتی خانم مارگریت از پلهای پایین میآمد، جراغ هم خاموش بوده است... بیچاره دختر لک دادم گریه میکند، و میتسد مادرش اورا تسبیه کند. روزنایی خواهد شمارا بییند. اجازه میدهید که توی اتفاق تان بیاید؟ در هر حال بیهتر است تسلی اش بدهید، آخراؤ که عمد اینکار را تکرده!

تلی اش بدهید، گریان و شرمنه نزد سارا آمد، دست اورا در دست گرفت و گریه کن! گفت:

- خانم سارا! شما باید حرف مرآ باور کنید! این بیوو مال من نبود. من اصلا بیوو دوست ندارم. آقای مارسل این بیوو را من داده بود...

بالمر گفت:

- و توهم آنرا روی پلهای فراموش کردی و جاگداشتی؟

- نه! آن بیوو یکی دیگر بود و قسم میخورم! باور کنید! بیووی من یاک روش رنگ فرموزش رفته بود و جوپ سپیش بیدا بود. باور کنید!

و سارا حرف روزنایی را باور داشت... اکنون دیگر میفهمید که مارسل خواسته است اول مارگریت را که شیها در کنار سارا کشید، و مانع انجام نقش او شده بود، از میان بردارد، و بعد به حساب بالمر و خود سارا برسد!! بله، او حرف روزنایی را باور میگرد... اما هنوز دقیقا ماجرای بیوو را نمیفهمید...

آنچه خانم جرتوود، وقتی دواهای سارا را باو داد، گفت:

- من دیگر باید بروم... متناسب که خانم مارگریت هم هنوز در بیمارستان

خانه زبان

برای کلاس‌های:

انگلیسی - فرانسه - آلمانی

ترم تابستان

بهترین بزیر شیوه نام میکند:

- ۱ - بعلت تقاضاهای تلفنی و مراجعت مکرر و پیش از موقع داوطلبان از هم اکنون برنامه کلاس‌های ترم تابستان خانه زبان تنظیم گردیده است.
- ۲ - با توجه به وضعیت اجتماعی اختصاصی برای نوآموزان رضایت همگی طبقات کلاس‌های داوطلبان و بمنظور فراهم آوردن داشتگانها - دانش آموزان دبیرستانها - دانشجویان داشتگانها - بانوان خانه دار - کارمندان دولت و شرکتها و شخصیتهای اداری و اجتماعی پیش‌بینی شده است.
- ۳ - بننفور جلوگیری از ازدحام و ایجاد فرصت کافی برای انتخاب کلاس موردنظر از هم اکنون برای کلاس‌های فوق ثبت نام میشود.
- ۴ - کلاس‌های موسه شامل سه نوع: عادی (سه ساعت در هفته) فشرده (۶ ساعت در هفته) و سریع (۹ ساعت در هفته) است.
- ۵ - برنامه کلاس‌ها شامل تدریس یاک دوره گرامر کامل زبان خارجه و ۸۰ نوع تست تمرینی و تدریس یاک دوره کتابهای Present Day English

کلاس‌های انگلیسی

و

یاک دوره کتابهای Mauger

کلاس‌های فرانسه

در

Deutsche Sprach Lehre Fuer Auslaender و یاک دوره کتابهای

کلاس‌های آلمانی

در خواهد بود.

- توضیح: دانشجویان کلاسها پس از اتمام دوره های فوق برای امتحانات داشتگان کمبریج انگلستان - دانشگاه سورین فرانسه و انتیتو گوئه آلمان آماده میشوند.
- ۶ - کلاسها هر روز از ساعت ۸ صبح تا ۹ بعدازظهر تشکیل خواهد شد.
 - ۷ - برای ثبت نام بادوقشه عکس مراججه کنید.
- خیابان پهلوی، بالاتر از چهارراه امیراکرم، مقابل کوچه بیدی. تلفن های: ۰۰۵۲۷ - ۶۶۰۱۱**



پشه کش برقی

ویپ Vape

هر شب یک عدد در قرص ویپ ملت را در جایی مخصوص پشه کش برقی ویپ بگذارید و پریق و لذت بخش تابا مداد با آسودگی استراحت فرمائید. مرکز فروش: کلیه داروخانه ها - سوپرمارکتها و فروشگاههای معابر

جوچه کبابی

بیتا

غذای مطبوع در محیطی آرام
خیابان پهلوی چهارراه بیان
تلفن رزرو ۸۹۱۶۸۷

موسسه دوپری

برای زیبائی پوست و اندام با
دستگاههای جدید
خیابان با غصب ملک - آق اولی
کوچه افسانه پلاک ۷۶۱۹۲۸

کماک کن! در خانه راهم به شدت
میزند...

صح آنروز وققی بیلس دستبندی
دستهای مارسل والیابت زد، و آقای بامر
میشند، تنها صدای خرخ خود را امضا کرد و متنی
بلکه از گلوب خودش این را نیز صدایی می-
شند! بعداز چندین ماه، این برای نیزین
باری بود که احساس میکرد صدای خودش را
لحنی شرم آمیز گفت:

من در وسط نیازنده بیام افتد
که به منزل لفون بزم، اما مارسل
اصرارداشت که مانع من بشود. هر قدر هم
احق باشم، باز مشکوک شدم، آخر قضیه
بازم سعی کرد، و سرانجام توانت
کلامه «بالغ» را از گلوب خودش بشنود.
اما حالا دیگر دود کم نفشن را قطع
میکرد! در آخرین لالا تویه خودش
نیز شکست خورد، و خودرا تسلیم گردید!
شما چطور سروقت به خانه رسیدید؟

سیمون گفت:

منهم با دکتر سر همین قضیه
بیو بیو صحبت میکردیم. حقیقت اینسته
مارسل دوای داشت که کله اش راستگین بود، و بیو بیو
که روی بلکان بیدا شد، سالم بود، درحالیکه
بیو بیو روزی رانک رفته بود. این را
دیگر نهاده از بترش پائین آمد و بارجین
باورچین خودش را به کریدور رسانید.
آنگاه گوئی کی اورا صدا گردیده باشد،
بسی اتفاق سارا دید. درا که باز کرد،
نخست توانت آنچه را میدید، باور
کند، دود گلوبیش را میوزاند. بیو بیو
سارا دید، اما او چنان بی حرکت افتد
بدو که روزیتا مطعن شد که مرده

خنده و گفت:
است... آقای بالغ کمترین حر کنی
نداشت. خواست فریاد بکشد، اما بیاش
افتد که اول باید آتش را باعث شود.
پیورا از روی تختخواب سارا کارکید

و آنرا روی آتش اندخت، و با یاهای
کوچکش پیورا تکدام کرد. تا آنها هم
از پیش سر گردند را گرفت: دستگین

الیزابت که دیوانه ای گردن روزیتا را
فار میداد و میگفت:

- چادوگر فضول! خیال می-
کنی میتوانی مانع اجرای نقشه من بشوی!
حالا حساب تراهم میرسم!

در همین لحظه، خانه خاموش بیار
زندگی شد، پیاز صدا داد: تلفن تکران و
سراسیمه به دنبال دخترش میگشت، سارا
دوباره صدای خود را بازگفت و این بار
حتی کلمات را میتوانت تلفظ کند و فریاد
میکشد: «خدای من! خدای! بسرازیتا

زیبائی
ساعت‌های
سیکو
چشم‌هارا خیره می‌کند



SEIKO
Modern Masters of Time

سیکو بزرگترین سازنده ساعت در جهان